

نقش و موقعیت کومه‌له در جنبش کردستان

عبدالله مهتدی
ویراست دوم

مقدمه برای چاپ دوم

نوشته حاضر، که اکنون چاپ دوم آن به خوانندگان تقدیم می‌شود، بیش از هشت سال قبل و در دو بخش ارائه شد. بخش اول آن پیش از بازسازی کومه‌له و در شرائطی که من خود هنوز عضو حزب کمونیست ایران به حساب می‌آمدم، در تاریخ فروردین ماه سال 1379 برابر با ماه آوریل سال 2000 میلادی در شماره چهارم نشریه «افق سوسیالیسم»، که نشریه تئوریک و تحلیلی آن موقع ما بود و تحت سردبیری من منتشر می‌شد، انتشار یافت. شماره چهارم این نشریه که آخرین شماره آن بود یک بار دیگر در آذر ماه همان سال تجدید چاپ شد و از آن پس من از نام و سردبیری این نشریه دست کشیدم. بخش دوم این مقاله در بهمن ماه 1379 برابر با فوریه سال 2001، هنگامی که ما دیگر از حزب کمونیست ایران جدا شده بودیم، در نشریه «پیام سوسیالیسم» منتشر شد. اینک من هر دو بخش این نوشته را باهم به خواننده عرضه می‌کنم.

این بحث‌ها از یک طرف ادامه نقدی بودند که من از همان کنگره ششم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له)، برگزار شده در تابستان 1367، بر دیدگاه‌ها و تزه‌های مطرح شده در این کنگره داشتم و آن را گسست و یا انحرافی از دیدگاه و خط‌مشی سیاسی کومه‌له می‌دانستم. من این نظرات انتقادی را تنها با عده معدودی و بیش از همه با آقای ابراهیم علیزاده در میان گذاشته بودم و در خود این کنگره نیز شرکت نکردم. جای یادآوری است که مهمترین اسناد این کنگره، برخلاف همه کنگره‌های دیگر کومه‌له پیش و پس از آن، از طرف منصور حکمت و منحصرأ در مشورت دونفری با آقای ابراهیم علیزاده تهیه شده بود. این نقد را من بعداً در کنگره هشتم کومه‌له، برگزار شده در تابستان 1374، و با مشاهده گزارش آقای ابراهیم علیزاده به این کنگره، که در آن پاره‌ای از همان دیدگاه‌ها دوباره تکرار شده و به شکل غیرانتقادی اتخاذ شده بود، در حضور نمایندگان مطرح کردم. این زمان دیگر جریان کمونیسم کارگری حزب کمونیست ایران را ترک کرده بودند و تکرار و تداوم دادن به

دیدگاه‌های نادرست و سیاست‌های غلطی که در اساس هم از ساخته و پرداخته‌های وارداتی آنان بود، از نظر من بیش از پیش غیرقابل قبول و غیرقابل توضیح بود. سپس این نقد را من یک بار دیگر و با توضیحات مفصلتر در کنگره ششم حزب کمونیست ایران (تابستان 1376) و همچنین در سمینارهای حزبی متعاقب آن نیز ارائه کردم که سرنوشت آن‌ها از حوصله این مقدمه خارج است.

از طرف دیگر بحث‌های من در دهه قبل در مورد مسأله ملی و راه حل‌های آن، و از جمله مقالات حاضر، به عنوان بخشی از کل نقد و بازنگری همه‌جانبه پروژه حزب کمونیست ایران و از جمله پدیده کمونیسم کارگری، که من مدت‌ها بود در دستور خود گذاشته و در سمینارها و کنگره‌های حزبی و نیز از طریق نوشته‌هایم دنبال می‌کردم، به میان آمدند. اجازه بدهید در این مورد توضیحی بدهم. من از همان اوائل دهه نود میلادی به این باور رسیدم که بازسازی واقعی کومه‌له و بازگرداندن آن به مکان سیاسی و اجتماعی شایسته خود در کردستان و در ایران بدون بازنگری و نقد عمیق میراث کمونیسم کارگری و طرد آن از کلیه وجوه فعالیت کومه‌له ممکن نیست. من در سال‌های آخر حضورم در حزب کمونیست بارها نسبت به زیان‌های فقدان مرزبندی روشن نظری و سیاسی با جریان منحط کمونیسم کارگری هشدار داده بودم و خود طی چندین سال در مهمترین مسائل نظری و سیاسی توجه خود را بر این وظیفه متمرکز کردم. تعمیق نقد من از این جریان از جمله عواملی بود که مرا به نقد کامل خود حزب کمونیست ایران نیز رهنمون شد. حاصل این دوره از کار من، علاوه بر سمینارها و نوشته‌های درون حزبی، مقالات و بحث‌های نظری و سیاسی متعددی در عرصه‌های گوناگون بود که طی آن دوره انتشار یافت. مقالات حاضر نیز در این چهارچوب جای می‌گیرد. ضمناً اضافه کنم که در نظر دارم مجموعه این نوشته‌ها را که اکثراً دیگر در دسترس نیستند با مقدمه و معرفی جدید بار دیگر در اختیار افکار عمومی و به‌ویژه نسل جدید بگذارم.

تاریخچه آن‌ها هرچه باشد، مباحثی که در این مقالات مطرح شده‌اند، به اعتقاد من، امروز نیز کاملاً موضوعیت دارند و یا شاید بتوان گفت یک بار دیگر هم موضوعیت پیدا کرده‌اند. به علاوه، بسیاری از دوستان خواستار شده بودند که این مباحث یک بار دیگر در دسترس علاقمندان قرار گیرد. همین امر چاپ مجدد آن‌ها را توضیح می‌دهد.

چاپ کنونی در واقع ویراست جدیدی از این رساله است و لذا بجاست نوع و دامنه تغییراتی را که این ویراست به خود دیده است به آگاهی خوانندگان برسانم. بدواً بگویم که گرچه پاراگراف‌هایی از این مقاله حذف و یا بندهایی برای روشن کردن و مدلل کردن بیشتر مطلب به آن اضافه شده و در مواردی عبارات و اصطلاحاتی تغییر یافته و عوض شده است، اما هیچ تغییری مضمونی و یا تغییری در

نحوه بحث و استدلال‌ها در ویراست جدید وارد نشده است و از این لحاظ بحث در اساس خود دست نخورده و به همان شکل هشت سال پیش ارائه شده است. توضیح آن هم جدا از این که بحث‌ها و استدلال‌های طرح شده در این مقاله، به تشخیص من، صحت و اعتبار خود را کماکان حفظ کرده‌اند، این است که مقاله حاضر تنها یک نوشته اثباتی نبود بلکه در عین حال یک مقاله جدلی نیز بود که به پلمیک با نظرات مخالف و نقد و رد آن‌ها می‌پرداخت و لذا تغییر و بازنویسی آن برحسب مفاهیم و ادبیاتی که امروز ممکن بود به کار ببرم، موجب از دست رفتن اصالت و ویژگی‌های اولیه بحث و حال و هوای خاصی می‌شد که این مباحثات در آن جریان داشت.

یکی از تغییراتی که در چندین جا در زبان این نوشته داده‌ام همانا کنار گذاشتن «کمونیسم» و جایگزین کردن آن با «سوسیالیسم» است، آن جا که این واژه به‌عنوان خصلت‌نمائی جریان ما مطرح شده بود. به دلایلی که اکنون در حوصله این مقدمه نیست، دلایلی که از سال‌ها قبل مطرح کرده و امیدوارم بتوانم در آینده با تفصیل بیشتری توضیح دهم، من خصلت‌نمائی امروزه چپ‌ها و به‌طور مشخص کومه‌له را با کمونیسم نادرست و زیان‌بار می‌دانم و معتقدم قطبی که در هشتاد سال گذشته و مشخصاً از دوران استالینیزم به بعد در جهان با این نام عرض اندام کرد و شناخته شد، از لحاظ نظری سخت سست‌بنیاد و از لحاظ پراتیک نیز آنچه با این نام در جهان تجربه شد بیش از آن زشت و آلوده و حتی تبهکارانه است که شایسته آن باشد که چپ امروز بتواند خود را با آن تداعی کند. اگرچه هیچ نامی بدون اشکال نیست، اما سوسیالیسم در مجموع مناسبتر و پاکیزه‌تر است.

تغییر دیگر مربوط به حذف بخشی از مقاله است که در حاشیه بحث اصلی و به‌عنوان یک نمونه به پ.کا.کا اشاره رفته بود که در این مقاله آن اشاره را چندان مناسب نیافته و کنار گذاشتم. گرچه بر این باورم که یک نقد اصولی و پایه‌ای از این جریان یکی از ملزومات رشد و سالم‌سازی محیط سیاسی کردستان و جنبش رهائی‌بخش و مترقی آن در کردستان ایران را تشکیل می‌دهد، اما این امر به یک تحلیل مستقل و مستند احتیاج دارد و آوردن آن در ذیل یک بحث دیگر را چندان مفید ندانستم. زبان ویراست حاضر در قبال سایر احزاب و جریان‌ها نیز در چند جا کمی تغییر کرده است.

در این ویراست آن جا که به «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» به‌عنوان یک سند قدیمی کومه‌له اشاره و استناد کرده‌ام، به جای برنامه مصوب کنگره چهارم بیشتر از متن مصوب کنگره سوم استفاده نموده‌ام. پانوشته‌های هر دو بخش مقاله نیز با هم آورده شده و مواردی که اضافی تشخیص داده شده حذف شده است.

و بالأخره در بخش اول چاپ نخست این مقاله، من دوست و هم‌رزم قدیمم آقای ابراهیم علیزاده را با عنوان «رفیق» خطاب کرده بودم اما پس از اینکه ایشان در همان موقع در جواب من ترجیح دادند که این عنوان را از من دریغ دارند، من هم در بخش دوم مقاله خود از به کار بردن این عنوان خودداری کردم. در این ویراست من در بخش اول مقاله هم همان عنوان آقای علیزاده را به کار برده‌ام. علت آن به‌هیچ روی کاستن از احترام من به ایشان و خدماتشان نیست بلکه پس از گذشت این همه سال و جدائی که با حزب کمونیست ایران در کار افتاده است و پس از اینکه در آن حزب جایی برای رفاقت باقی نگذاشتند دیگر این عنوان ناخوانا بود.

از طرف دیگر لازم می‌دانم یادآوری کنم که اگرچه در این نوشته ایشان به‌عنوان کسی که طرف اصلی این بحث‌هاست معرفی شده است، و در آن موقع در واقع همین طور هم بود، اما اگر من امروزه به نقدی از دیدگاه‌های کنونی حزب کمونیست ایران در قبال مسأله مورد بحث می‌پرداختم ممکن بود که نه آقای علیزاده، که با همه اشتباهات نظری و بی‌مرزیش با کمونیسم کارگری اما ریشه در سنت کومه‌له و تاریخ آن دارد، بلکه کسان دیگر و اسناد دیگری را مخاطب قرار دهم، اما از آن جاکه نوشته حاضر اول بار در مقام نقد آقای علیزاده مطرح شده بود، لذا تغییر آن ممکن نبود. در این ویراست، من دو سه مورد اشاره به ایشان را که تحت تأثیر اختلافات ده سال قبل لحن گزنده‌ای داشت، حذف کرده و یا تغییر داده‌ام.

آن چه امروزه در محافل رهبری این حزب گفته و ترویج و تبلیغ می‌شود، به‌مراتب از آن چه آقای ابراهیم علیزاده می‌گفت و گهگاه می‌نوشت فراتر رفته و درواقع هرگونه مشابهتی را با گذشته کومه‌له و سیاست‌هایش نیز از دست داده است. امروزه سردمداران خط حاکم در حزب کمونیست ایران، که بیش از پیش با کمونیسم کارگری و یا با مشتقات و انشعابات آن تداعی می‌شوند، همان اندیشه‌های نادرست را، حتی دیگر بدون اما و اگر نیز، از خود بیرون می‌دهند. می‌خواهم توجه خواننده علاقمند را به این واقعیت جلب کنم که حزب کمونیست ایران، که پس از بازسازی کومه‌له و بیرون آمدن ما از آن حزب کاملاً در مقابل نظرات و دیدگاه‌های کمونیسم کارگری بیدفاع و آسیب‌پذیر شده بود، برای مقابله با ما بیش از پیش خود را ناگزیر از گسستن هرچه بیشتر از پیشینه نگرش و سیاست‌های کومه‌له و نیز از متد اجتماعی و تاریخی واقع‌گرای کومه‌له یافت و به این ترتیب هر روز بیشتر از پیش به طعمه بیدفاعی در مقابل کمونیسم کارگری و یا شاخه‌های منشعب از آن قرار گرفته و می‌گیرد. و این دقیقاً چیزی است که من آن را پیشینی کرده و بارها در مورد آن هشدار داده بودم. ریزه‌خواری تئوریکی که از همان موقع از جانب آقای علیزاده و دوستانشان در حزب کمونیست شاهد بودم، طی سال‌های اخیر بیش از پیش به

یک تغذیه تئوریک منظم از میراث کمونیسم کارگری منتج شده و تأثیر فلج کننده خود را بر شیوه تفکر حزب کمونیست ایران گذارده است.

بحث‌های من در دهه قبل، که مقاله حاضر جزئی از آن است، متأسفانه از جانب طرف مقابل با مطالعه و بررسی بی‌غرضانه و بحث و استدلال جدی و مسئولانه روبه‌رو نشد و در عوض باراندن سیلی از اتهامات و برخوردهای شخصی به‌عنوان «راه چاره» درپیش گرفته شد. حاصل روش این دوستان، افت سطح سیاسی بحث‌ها و فروربردن هرچه بیشتر حزب کمونیست ایران در سترونی نظری و سیاسی بوده است که طبیعتاً در درازمدت برای هیچ کس دست‌آوردی محسوب نمی‌شود. من در بهمن ماه سال 1379، یعنی نه سال قبل، در این مورد چنین نوشتم: «رهبری حزب کمونیست ایران در دوره گذشته فرصت بررسی و مباحثه سالم را از بسیاری اعضای این حزب دریغ کرد. این رهبری همه بحث‌ها و سمینارها و مقالات تحلیلی ما را تنها با موجی از تبلیغات مسموم‌کننده و شخصی و فشارها و قلع و قمعهای تشکیلاتی پاسخ گفت و در نتیجه فضای بحث و دیالوگ دوطرفه را از میان برد.» (عبدالله مهتدی، «حزب کمونیست ایران، بازاندیشی یک انتخاب»، نشریه پیام سوسیالیسم، شماره اول، بهمن ماه 1379) نه آن موقع و نه بعدتر، من هرگز پاسخی به این گونه برخوردهای شخصی ندادم.

آیا امروز و پس از نزدیک به یک دهه و پس از اینکه آن آب‌ها از آسیا افتاده است، این بحث‌ها در حزب کمونیست ایران گوش‌های شنوا و یا دست کم منتقدان منصفی خواهد یافت؟ گرچه تجربه گذشته جای زیادی برای امیدواری باقی نمی‌گذارد، ولی ترجیح می‌دهم که به پیشداوری متوسل نشوم. اما نسل جدید مبارزان انقلابی و روشنفکران متعهد، فعالانی که جدیداً به کومه‌له پیوسته و می‌پیوندند، فعالان قدیمی کومه‌له که امروزه تحت تأثیر تحولات درونی اخیر حزب کمونیست ایران بار دیگر به بازنگری این مباحث علاقمند شده‌اند، همراه با علاقمندان این بحث در سراسر ایران، مخاطبان اصلی این مقالات و ویراست جدید آن هستند و امیدوارم که این مباحث بتواند در نزد آنان سودمند تشخیص داده شود.

دوازدهم دی‌ماه 1387 برابر با اول ژانویه 2009

نقش و موقعیت کومه‌له در جنبش کردستان (1)

مقدمه

بحثی که در زیر ارائه می‌شود، بحثی است نظری و سیاسی راجع به نقش و موقعیت کومه‌له در جنبش کردستان و راه حل ما برای مسأله ملی در کردستان. این یک بحث انتقادی است، انتقاد از بخشی از «گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه‌له به کنگره هشتم کومه‌له». این کنگره در تیرماه سال 1374 یعنی بیش از چهار سال (امروزه سیزده سال) قبل برگزار شد و گزارش مورد بحث توسط آقای ابراهیم عزیزاده تهیه و به کنگره مذکور ارائه گردید.

این بحث‌ها، بنابراین، مسبق به سابقه‌ای طولانی است و من برای آگاهی خواننده‌ای که در جریان مباحث درون حزبی ما نبوده است تاریخچه‌ای از آن را در پانوشت پایان مقاله آورده‌ام. (1) اولین پرسشی که ممکن است قبل از خواندن متن حاضر به ذهن خواننده برسد این است که باز کردن باب بحثی که سابقه چند ساله (امروزه پانزده ساله) دارد، اکنون چه ضرورتی می‌تواند داشته باشد. بنابراین توضیحی پیرامون ضرورت و جایگاه تدوین و انتشار کنونی آن را در ابتدای گفتار ضروری می‌دانم.

پیش از هر چیز، باید به اهمیت مضمونی و سیاسی این مباحث اشاره کرد. موضوعاتی که نوشته حاضر به آن می‌پردازد، از نظر من، مسائل سیاسی و تحلیلی با اهمیتی را راجع به خصلت و مضمون جنبش کردستان، نقش و جایگاه کومه‌له در آن، راه حل اثباتی ما برای حل مسأله ملی در کردستان و چگونگی سیاست‌گذاری در قبال آنها دربر می‌گیرد. در وهله دوم، باید بگویم که به اعتقاد من جریان کومه‌له در کردستان در آستانه دوره جدیدی از حیات خود و در مقابل انتخاب‌های سیاسی جدیدی قرار دارد و در این شرایط داشتن یک درک شفاف و بی‌ابهام از وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی برای این جریان ضروری است.

بحث‌های من، همان‌طور که خود تاریخچه آن نشان می‌دهد، از مسایل درون تشکیلاتی اخیر (اکنون ده سال پیش) در حزب کمونیست و کومه‌له ناشی نشده و تحت تأثیر آن‌ها فرمول‌بندی نشده است، بلکه اختلاف نظر قدیمی‌تری را تشکیل می‌دهد. با این همه و گرچه این بحث‌ها بدو از اختلافات کنونی نشأت نگرفته است، اما با تأکیدات مجدد آقای عزیزاده و تعدادی از همفکرانش بر دیدگاه و مواضعی که در نوشته حاضر مورد انتقاد من قرار گرفته است، به نظر می‌رسد که این موضوع اکنون خود به یکی از محورهای مهم اختلاف نظر در حزب ما تبدیل شده است و در کنار سایر مسائل مجموعه

مرتبطی از اختلاف نظرهای سیاسی را در میان ما تشکیل می دهد. وجود اختلاف نظرهای اصولی پیرامون این مباحث، طبیعتاً تلاش برای طرح وسیع تر و از این طریق حل قطعی آنها را ضروری می سازد. من، همان طور که در دوره اخیر مکرراً تأکید کرده ام، بر این اعتقادم که کومه له نیازمند از سر گذراندن یک تحول جدی است. این تحول از یک طرف به معنای احیای تمام عیار کومه له و اعاده موقعیت و نقش گذشته آن در کردستان و در میان چپ ایران است، و از طرف دیگر به این نیز بسنده نمی کند بلکه معطوف به کسب آمادگی و توان جدید و به مراتب بیشتر از گذشته برای ایفای نقش هر چه مؤثرتر در دوره سیاسی جدیدی است که دارد در ایران آغاز می شود. هر دوی اینها واریسی مجدد بسیاری از سیاستها و روشهای کنونی را می طلبد. مقاله حاضر جزئی از تلاش در همین راستا است. امید من و تلاش من این است که بحثهای ما پیرامون این مسأله به غنای فکری و سیاسی جریان ما کمک کرده و سرانجام به تثبیت دیدگاههای اصولی و تدوین سیاستهای صحیح در قبال مسائل مورد بحث و نهایتاً به وحدت جدیدی پیرامون آنها منتهی شود.

به دنبال این مقدمه اکنون به خود محتوای بحثها پردازیم.

1- چه کسی برای رهبری جنبش کردستان صلاحیت دارد؟

در «گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره هشتم» آن، که در تیر ماه سال 1374 برگزار شد، آنجا که از «رئوس وظائف و جهت گیریهای ما» صحبت می کند، از جمله آمده است:

«... اگر قرار بود به اعتبار مبارزه ملی و جنبش همگانی بر ضد رژیم مرکزی جریانی در رأس جنبش توده ای کردستان قرار گیرد، برای ایفای چنین نقشی احزاب ناسیونالیستی در مقایسه با ما از زمینه و امکانات بسیار مساعدتری برخوردار هستند. آنها هم تاریحاً در رأس جنبشهای ملی کرد بوده اند و سنتهای آن را دارند و هم همین امروز هم باقی مانده توهومات توده ها را در این زمینه پشت سر خود دارند و هم کادر و تشکیلات لازم برای ایفای چنین نقشی را بیش از ما در اختیار دارند... در واقع همین امروز هم آنچه کومه له را در موقعیت کنونی در رابطه با جنبش کردستان قرار داده است حاصل پراتیک طبقاتی معینی است که تماماً از حرکت صرفاً ملی و خود مختاری طلبانه کردستان متمایز است.»

در این جا ما با چندین حکم نظری و موضع گیری مهم سیاسی، از جمله مسأله رهبری در جنبش کردستان، روبه رو هستیم. اولین و مهمترین پرسش در مقابل همه ما این است که آیا جریان چپ و

سوسیالیستی در کردستان می‌تواند و باید برای رهبری در این جنبش تلاش کند؟ آیا شرایط اجتماعی برای چنین چیزی موجود است؟ آیا یک چنین رهبری‌ای اصلاً ضرورت و مطلوبیت دارد؟ آیا کومه‌له تاریحاً تاکنون چنین تلاشی کرده و چنین هدفی را پیش رو داشته است؟ و یا این که برعکس، رهبری این جنبش، هم از لحاظ صلاحیت و کفایت و هم از لحاظ توانایی و امکانات، به قول ایشان شایسته «احزاب ناسیونالیست» است؟ جواب پرسش‌های فوق، برطبق پاراگرافی که فوقاً از گزارش آقای ابراهیم علیزاده نقل شد، با کمی پیچ و خم اما نهایتاً بدون هیچ ابهامی، این است که رهبری جنبش خلق کرد در کردستان چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ سیاسی و عملی شایسته و در توان آنها است و سوسیالیست‌ها در این زمینه معاف و بی‌وظیفه‌اند. به عبارت دیگر، این تر، اگر فعلاً به اختصار بگویم، نقش رهبری را در جنبش کردستان، چه در مبارزه برای حقوق ملی خلق کرد و چه در «جنبش همگانی علیه رژیم مرکزی»، که در واقع چیزی جز مبارزه دموکراتیک و آزادیخواهانه عمومی علیه رژیم جمهوری اسلامی نیست، از جریان سوسیالیستی پس می‌گیرد و جریانات سنتی و به گفته ایشان «احزاب ناسیونالیستی» را واجد صلاحیت تاریخی و سیاسی و توانائی عملی برای این رهبری اعلام می‌کند.

به اعتقاد من تر فوق اولاً، با دیدگاه و روش برخورد مارکسیستی به مبارزات و جنبش‌های عادلانه اجتماعی و جایگاه آن‌ها در یک استراتژی سوسیالیستی ناخواناست. ثانیاً، با تجربه عملی سی ساله جنبش در کردستان ایران و نقش و موقعیتی که خود کومه‌له در آن داشته و نیز با دیدگاه و سیاست قدیمی و اعلام شده کومه‌له سازگاری ندارد، و ثالثاً، از لحاظ سیاسی و عملی نیز بی‌نهایت برای کومه‌له و جریان چپ و انقلابی در کردستان زیان‌بار و بلکه مهلک است.

اولین جوابی که معمولاً به این انتقاد می‌دهند این است که هدف و نیت از بحث فوق تأکید بر فلسفه وجودی جداگانه، اهداف و آرمان‌های متفاوت و تمایز جهت‌گیری سیاسی و طبقاتی ما با جریانات دیگر بوده است. کما این که خود «گزارش...» آقای علیزاده، در ادامه خود و بعد از طرح ترهای فوق، این طور می‌گوید:

«رادیکال ماندن ما در مقابل دولت مرکزی در غیاب یک جنبش واقعی و متشکل طبقاتی که پشت سر سیاست و شعارهای سوسیالیستی و برابری‌طلبانه قرار گرفته باشد، رادیکالیسم ما را در جامعه کردستان و برای مثال در مقابل حزب دموکرات به عرصه مسائل صرفاً ملی خواهد کشاند و به ناچار تفاوت‌های ما اساساً در این عرصه معنی پیدا خواهد کرد و جامعه کردستان بر سر این مسأله قطبی خواهد شد و جریان ما در عمل چیزی بیشتر از یک ناسیونالیسم چپ را نمایندگی نخواهد کرد.» (گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه‌له به کنگره هشتم، تیر ماه 1374، رئوس وظایف و جهت‌گیری‌های ما، ص 20_18)

اما از بحث فوق، گیرم به جای خویش هم درست، نمی‌توان نتیجه گرفت پس رهبری جنبش کردستان، چه جنبش ملی و چه جنبش دموکراتیک همگانی، باید به دست جریان‌های سنتی غیرچپ و غیرسوسیالیست باشد، تا در عوض ما بهتر بتوانیم به کار سوسیالیستی خود برسیم. این دیدگاه، که بر طبق آن سوسیالیست‌ها باید وارد یک «تقسیم کار» سیاسی با نیروهای بورژوائی شوند، تقسیم کاری که در آن چپ‌ها کار سوسیالیستی و آن‌ها کار دموکراتیک را به عهده داشته باشند، از لحاظ تئوریک اشتباهی است فاحش و از لحاظ عملی هم آرزوئی است غیرقابل تحقق. این دیدگاه اشتباه‌آمیز البته در جنبش کمونیستی تازگی نداشته و بی‌سابقه نیست بلکه تاریخاً وجود داشته و مورد انتقاد کلاسیک‌های مارکسیسم هم قرار گرفته است و مراجعه‌ای به آن‌ها نشان می‌دهد که «گزارش...» ارائه شده از طرف آقای عزیزاده چه خطای بزرگی در این مورد مرتکب شده است. (2)

از این خام‌اندیشانه‌تر نمی‌توان تصور کرد که گویا اگر شما کار دموکراتیک، و در این مورد مشخص جنبش آزادی‌خواهانه خلق کرد و جنبش همگانی دموکراسی‌خواهی، را به جریان‌های غیرسوسیالیستی واگذار کردید، بهتر و با «خیال راحت» به کار سوسیالیستی‌تان می‌رسید. دلیل ساده آن هم این است که فعل و انفعالات جامعه مانند فعل و انفعالات در یک آزمایشگاه نیست که بتوان در یک لوله آزمایش کارهای دموکراتیک و در لوله آزمایش جداگانه‌ای کارهای سوسیالیستی را انجام داد. جامعه یک کلیت ارگانیک پیچیده است که در عین تنوع و تمایز از تمامیت برخوردار است و فعل و انفعالات گوناگون آن بر هم تأثیر متقابل دارند. بنابراین چنان‌چه نیروهای سنتی غیرچپ رهبری خواست‌ها و جنبش‌های اجتماعی، از قبیل جنبش ملی و جنبش دموکراسی‌خواهی، را به دست بگیرند، اتفاقاً درست خود همین وضعیت، موقعیت جریان چپ را در کل جامعه به مراتب نامساعدتر و دشوارتر می‌کند. چرا که در این پروسه جریان محافظه‌کار و سنتی افکار عمومی را در راستاهای خاصی شکل می‌دهد، فضای سیاسی و افکار عمومی جامعه را به نحوی که با جهان‌بینی و منافع سیاسی‌اش مناسب باشد تغذیه و آغشته می‌کند، و در کل فضای سیاسی مساعد برای گفتمان چپ و کنش چپ در جامعه را تحت فشار بیشتری قرار می‌دهد و محدود و تضعیف می‌نماید. وانگهی، کیست که نداند در این دور و زمانه غلبه رهبری اینگونه جریان‌های دموکراتیک، جنبه دموکراتیک و آزادی‌خواهانه خود این جنبش‌ها را نیز هر چه محدودتر کرده و به تضعیف خود دموکراسی نیز منتهی می‌شود، مشارکت خودآگاه و دخالت مستقیم توده‌ها را در عمل سیاسی و انقلابی، که ضامن هر نوع دموکراسی حقیقی و در عین حال اساسی‌ترین مکتب آموزش و آگاهی سیاسی و طبقاتی است، محدود کرده و بی‌تفاوتی، انتظار و توکل به بالا را دامن می‌زند؟

ذهن و شعور کارگران و توده‌های زحمتکش، و نیز پراتیک آن‌ها، مطابق «تقسیم کار» پیشنهادی ساده‌اندیشانه ما به بخش دموکراتیک و بخش سوسیالیستی تقسیم نشده‌است. وقتی که آن‌ها تحت تأثیر ایده‌های محافظه‌کارانه درزمینه دموکراسی و مسأله ملی و سایر مسائل مهم پیشاروی جامعه قرار گرفتند، وقتی که آن‌ها توسط این جریان‌ات «آموزش» دیده، به وی گرویده و تحت پرچم او بسیج شدند، وقتی که آن‌ها توسط این نوع مسائل به حرکت درآمد و انتخاب‌های خود را کرد، وقتی که تثبیت سلطه جریان راست و محافظه‌کار و تضعیف و حاشیه‌ای شدن جریان چپ و پیشرو، که نتیجه ناگزیر «تقسیم کار» «هوشمندانه» رهبری حزب کمونیست ایران است، حتی عناصر انقلابی و تحول‌خواه را بی‌روحیه و کم‌افق کرد، آن وقت دیگر چندان مجال باقی نمی‌ماند که ما سر برسیم و بگوئیم حالا نوبت کار سوسیالیستی فرارسیده و باید به ما به پیوندید. آن وقت دیگر بسیار دیر خواهد بود و چه بسا باید سال‌های سال بگذرد تا دوباره شرایط در مقیاس وسیع برای فعالیت ما مساعد شود.

و بالاخره باید پرسید اگر رهبری جنبش خلق کرد برای رفع ستم ملی و برای خواست‌ها و حقوق دموکراتیک همگانی در دست نیروی چپ و حقیقتاً آزادی‌خواه نباشد، در آن صورت تبدیل کردستان به سنگر جنبش آزادی‌خواهی ایران چه معنا و چه ضمانتی خواهد داشت؟ می‌بینیم که این دیدگاه نه فقط از نظر موقعیت جنبش در کردستان بلکه همچنین از نظر موقعیت جنبش در سراسر ایران نیز تا چه حد اشتباه و زیان‌بار است.

به بخشی از «گزارش...» آقای ابراهیم علیزاده که در ابتدا نقل شد برمی‌گردیم.

«...اگر قرار بود که به اعتبار مبارزه ملی و جنبش همگانی بر ضد رژیم مرکزی جریان در رأس جنبش توده‌ای کردستان قرار گیرد، برای ایفای چنین نقشی احزاب ناسیونالیستی در مقایسه با ما از زمینه و امکانات بسیار مساعدتری برخوردار هستند. آنها هم تاریحاً در رأس جنبش ملی کرد بوده‌اند و سنت‌های آن را دارند و هم همین امروز هم باقی‌مانده توهمات توده‌ها را در این زمینه پشت سر خود دارند و هم کادر و تشکیلات لازم برای ایفای چنین نقشی را بیش از ما در اختیار دارند...»

همان‌طور که می‌بینیم، استکفاف از رهبری و اعلام صلاحیت و برتری «احزاب ناسیونالیست» شامل دو وجه یا دو نوع جنبش است: یکی «مبارزه ملی» و دیگری «جنبش همگانی بر ضد رژیم مرکزی». هر کدام را به تفکیک بررسی کنیم.

الف - جنبش ملی خلق کرد و مسأله رهبری

ابتدا از جنبش ملی، از مبارزه برای رفع ستم ملی، از مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت، از جنبش رهایی بخش ملت کرد در ایران با هر نامی که دوستان حزب کمونیست به آن می دهند، شروع کنیم. بدیهی است که سوسیالیست ها از هر خواست و به تبع آن از هر حرکت و جنبش ملی پشتیبانی نمی کنند، چه برسد به رهبری کردن آن. اما بحث بر سر هر نوع حرکت و جنبش ملی به طور کلی، که گاه کاملاً بر مبنای تعصبات و کین ورزی های قومی یا بر مبنای بنیادگرایی مذهبی بوده و دارای خصلت ارتجاعی باشد، نیست. ما از یک جنبش واقعاً رهایی بخش و آزادی خواهانه معین، از جنبش خلق کرد در کردستان ایران، صحبت می کنیم. آیا این جنبش، جنبشی که ما خود از برپاکنندگان آن بوده، در آن دخیل و شریک بوده، با مفاهیم و روش های نو به آن الهام بخشیده، آن را «رهبری» کرده و در همه افت و خیزهایش زیسته ایم، جنبشی که هزاران نفر از بهترین رزمندگان و فعالان خود را در راه آن از دست داده ایم، آیا این جنبش، هنوز هم از نظر دوستان رهبری حزب کمونیست ایران، عادلانه، بر حق و دارای جنبه های قوی دموکراتیک بوده و از نظر آن ها قابل پشتیبانی است یا خیر؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، که تمام تاریخ فعالیت کومه له در سه دهه اخیر به آن جواب مثبت می دهد، در این صورت چه دلیلی دارد که رهبری آن را، داوطلبانه و بی مناقشه، به احزاب و گرایش های سیاسی دیگر بسپریم؟ و اگر اصولاً ما با خود جنبش و نفس شرکت در آن مشکل داریم، که این برخلاف تمامی نظریه و پراتیک و تاریخ کومه له بوده و در واقع میراث شوم کمونیسم کارگری است و بس، در این صورت چرا در این رابطه صریحاً موضع نمی گیریم و متناسب با این موضع اقدام نمی کنیم و فقط به وانهادن منفعلانه رهبری آن اکتفا می نماییم؟ اصلاً چگونه و بر طبق چه بحث و استدلالی دیدگاه و سیاست قدیمی کومه له، که بر طبق آن رهبری سنتی و بورژوائی در جنبش خلق کرد مورد نقد قرار گرفته و وجود رهبری نوگرا و سوسیالیستی شرط پیشرفت و پیروزی جنبش به نفع کارگران و زحمتکشانش و به نفع دموکراسی اعلام می شد، کنار گذاشته شد؟

باز هم تکرار می کنم که اگر هنوز آن آگاهی سوسیالیستی کافی و به خصوص هنوز آن سازماندهی کارگری در کردستان شکل نگرفته، و یا حتی اگر کومه له نتوانسته است آن را شکل بدهد، این موضوع ابداً توجیه کننده دیدگاه پاسیو و عقب نشینی ما در عرصه های دیگر مبارزه سیاسی و اجتماعی نیست. برای من بهیچ وجه قابل درک نیست که چرا و چگونه عقب نشینی سیاسی ما در یکی از عرصه های مبارزه سیاسی در جامعه کردستان، آن هم عرصه ای که تمام جامعه با آن دست به گریبان بوده و آن را به شکل

اولویت خود در آورده است، در مقابل احزاب و گرایش‌های دیگر، می‌تواند ما را در عرصه‌های دیگر مبارزه در مقابل همان گرایش‌ها تقویت کند و به پیش براند.

حتی اگر ما، به مثابه یک حزب و یا یک گرایش سیاسی با تاریخچه و ظرفیت مشخص خود فاقد توانایی برای رهبری جنبش کردستان می‌بودیم، ولو این که چنین ادعائی خود انکار واقعیات مسلم تاریخ سه دهه اخیر است، حتی در این صورت نیز هنوز مجوزی برای تأیید صلاحیت جریان‌های سنتی در امر رهبری جنبش آزادیبخش ملی کردستان وجود ندارد. به زبان رانندن و نوشتن این گونه تأییدهای غیرانتقادی از رهبری به قول ایشان «احزاب ناسیونالیستی» بر جنبش ملی کردستان، نه فقط برای کسی که در رهبری کومه‌له حضور دارد بلکه برای هر فرد چپ و آزادی‌خواه نیز به‌راستی جای شگفتی است. نتایج منفی و عملکردهای زیان‌بار رهبری این گونه جریان‌ها در دهه‌های اخیر در همه بخش‌های کردستان در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی گوناگون و از جمله در رابطه با مصالح خود جنبش ملی در کردستان، بیش از آن برای همه شناخته شده است که نیاز به ذکر مجدد داشته باشد. تجربه کردستان عراق در دهه اخیر نیز بنوبه خود مدارک کافی برای اثبات صحت انتقاد تاریخی ما از احزاب سنتی فراهم ساخته است. دقیقاً خود همین پدیده، یعنی برتری کیفی رهبری کومه‌له در جنبش کردستان و مشاهده مفید بودن این رهبری به حال توده‌های مردم، و از جمله برای حل مسأله ملی، است که در آزمون‌های دهه‌های گذشته زمینه پشتیبانی عناصر وسیعی از جامعه را از ما، حتی عناصری را که خواستار رفع ستم ملی هستند بدون این که الزاماً با آرمان‌های سوسیالیستی ما توافق خاصی داشته باشند، فراهم می‌ساخت.

کافی است توجه کنیم که یکی از عواقب رهبری جریان‌های سنتی و «احزاب ناسیونالیست» بر جنبش ملی، گاه و تحت شرایط خاصی افراطی‌گری در مسأله ملی، ایجاد کینه و عداوت با خلق‌ها و فرهنگ‌های دیگر، و گاه و تحت شرایط دیگری بندوبست با دولت‌های حاکم و ارتجاع مرکزی و پشت کردن به حقوق ملی مردم تحت ستم می‌باشد. سرتاسر تاریخ مبارزات ملی در دهه‌های اخیر در همه بخش‌های کردستان شاهد صحت این مدعاست و ما خود در کردستان ایران نیز بارها هر دوی این حالت‌ها را تجربه کرده و با چشم خود دیده‌ایم و ادبیات قدیمی کومه‌له پر از شرح نمونه‌های زنده و انتقادهای زنده در این زمینه‌ها است

همه این‌ها در گذشته برای کومه‌له کاملاً روشن بود و جالب این است که تأیید صلاحیت رهبری احزاب و جریان‌های سنتی و ندیدن معایب بزرگی که از چنین وضعیتی حاصل می‌شود، یعنی گرفتن یک موضع بسیار راست و غیرانتقادی در بحث آقای عزیزاده، با رادیکالیسم صوری و لفظی و تأکید بر

«وظائف سوسیالیستی» ما همراه شده است، یعنی عملاً و در واقع تحت عنوان «اهمیت کار سوسیالیستی»، در مقابل «احزاب ناسیونالیست» و گرایش‌های سنتی و محافظه‌کار در جامعه سپر انداخته شده است. باید بگویم که همین امر دقیقاً تشابه روش ایشان را با روش کمونیسم کارگری در برخورد به مسأله ملی و جنبش کردستان نشان می‌دهد.

برای این که بتوانم برای خواننده، اعم از نسل جوان‌تر انقلابیون و مبارزان سیاسی در کردستان و یا به طور کلی کسانی که با سنت‌ها، سیاست‌ها و ادبیات گذشته کومه‌له آشنائی زیادی ندارند، روشن کنم که دیدگاه مورد نقد من، دیدگاه قدیمی و کلاسیک کومه‌له روی این مسأله نبوده بلکه انحرافی از آن، یا اگر دقیق‌تر بگویم بقایای تاثیر خط کمونیسم کارگری است که متأسفانه هنوز به حیات خود در درون ما ادامه می‌دهد، لازم می‌دانم به یکی از اسناد کمابیش قدیمی کومه‌له در این رابطه رجوع کنم. این مقایسه روشن خواهد کرد که چه تفاوت فاحشی در این زمینه وجود دارد و دیدگاه قدیمی‌تر ما تا چه حد اصولی و روش‌مند بوده و نیز با واقعیات اجتماعی و سیاسی کردستان و با تجربه وسیع و غنی و زنده نسل خود ما سازگاری و خوانائی دارد.

نمونه‌ای که می‌آورم از سندی است موسوم به «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان، مصوب کنگره سوم، اردیبهشت ماه 1361»، یعنی حدود هیجده سال (اکنون بیست و شش سال) قبل. ضمناً یادآوری می‌کنم که طرفداران دیدگاه وادادن رهبری جنبش کردستان، گرچه نه به شیوه یک استدلال علمی و سیاسی جدی اما به شیوه نوک زدن این جا و آن جا، در عین حال مخالفت خود را با لزوم هر نوع برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی در کردستان، از جمله خودمختاری، هم ابراز داشته و می‌دارند که در بخش دیگری از همین نوشته به آن می‌پردازم. باری، سند «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» فصلی به نام کلیات دارد که از هشت بند تشکیل شده و پاره‌ای از دیدگاه‌ها و سیاست‌های عمومی ما را در آن دوره در قبال مسأله ملی در کردستان در بردارد. نقل قول‌هایی که ذکر می‌کنم بیش‌تر از این فصل است.

در فصل کلیات این برنامه ضمن اشاره به موقعیت تقسیم‌شدگی ملت کرد و ستمگری ملی و مبارزه بر علیه این ستمگری ملی از جمله یادآور می‌شود که:

«این مبارزات که مستقیماً بر ضد حکومت دیکتاتوری مرکزی ایران متوجه بوده، در گذشته توسط رؤسای عشایر، شیخ‌ها، فتودال‌ها و در دهه‌های اخیر توسط نیروهای بورژوازی رهبری می‌شده است. این نیروها در رابطه با رهبری مبارزات ملی ناپیگیر و بعضاً خیانت‌کار بوده و در کردستان نیز منافع زحمکشان را پایمال کرده و آن‌ها را مورد ستم قرار می‌دادند.

اما اکنون با آمدن طبقه کارگر به عرصه مبارزه طبقاتی، دوره تاریخی رهبری طبقات استثمارگر بر جنبش ملی کردستان جای خود را به دوره‌ای داده است که در آن مبارزه جنبش ملی دموکراتیک کردستان می‌تواند و باید به رهبری طبقه کارگر به سرانجام برسد.» (فصل اول کلیات، بند سوم)

«کومه‌له که یگانه مدافع پیگیر و راستین منافع کارگران و زحمتکشان کردستان است، در امر رهبری قاطعانه جنبش انقلابی خلق کرد کوشیده و در جهت پیوند عملی آن با مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران مبارزه می‌کند.» (فصل اول کلیات، بند هفتم)

ملاحظه می‌کنید که چه تفاوت و تضاد آشکاری بین این دو متد و این دو نحوه برخورد به مسأله مورد بحث وجود دارد و چگونه یکی موجب می‌شود که نیروهای پیشرو و انقلابی قد علم کرده و رهبری و هدایت جنبش توده‌ها را در امر آزادی ملی به دست بگیرند و دیگری بدون هیچ دغدغه‌ای صلاحیت تاریخی و سیاسی رهبری «احزاب ناسیونالیست» را تئوریزه و توجیه می‌کند.

در دیدگاه ما در گذشته صلاحیت گرایش‌های سنتی برای رهبری جنبش آزادیبخش ملی و به سرانجام رساندن آن، به نحوی که به نفع دموکراسی و به نفع منافع کارگران و زحمتکشان باشد، نقد و نفی می‌شود، ناپیگیری و تزلزلات و پشت کردن‌های آن‌ها و نیز ناخوانائی سیاست‌های آن‌ها با منافع زحمتکشان تأکید می‌شود و در عوض یادآور می‌شود که دوره‌ای فرارسیده است که در آن طبقه کارگر و نیروی سیاسی پیشرو آن می‌تواند و باید رهبری جنبش برای رفع ستم ملی و به دست آوردن حق تعیین سرنوشت را به دست بگیرند. ضمناً این حکم را نیز از یک اعتقاد "ایدئولوژیک" صرف نتیجه نمی‌گیرد، بلکه تحولات اقتصادی دهه‌های قبل و زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی این حکم را نشان می‌دهد و حتی به تأثیر این تحولات بر ذهنیت و آگاهی کارگران کردستان اشاره کرده و می‌گوید: «در عین حال این تحولات و شرائط، کارگران کردستان را هرچه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب‌مانده پدرسالاری و تولید کوچک دهقانی بیرون آورده، روز به روز زمینه آگاهی و تشکل آن‌ها را گسترش داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها را به مراتب افزایش می‌دهد.» و بالأخره با اشاره به پیدایش کومه‌له به عنوان مظهر و نشانگر این مرحله جدید در تاریخ سیاسی کردستان، ابزار سیاسی تحقق آن را نیز خاطر نشان می‌کند. در حالی که دیدگاه دیگر، یعنی دیدگاه کنونی آقای علیزاده و رهبری حزب کمونیست ایران، برعکس، توانائی‌های به اصطلاح «احزاب ناسیونالیستی» و صلاحیت آنان برای رهبری را خاطر نشان کرده و می‌گوید که برای «قرار گرفتن در رأس جنبش توده‌ای کردستان احزاب ناسیونالیستی در مقایسه با ما از زمینه و امکانات بسیار مساعدتری برخوردار هستند. آن‌ها هم تاریخاً در رأس جنبش‌های ملی کرد

بوده‌اند و سنت‌های آن را دارند و هم همین امروز هم باقی مانده توهومات توده‌ها را در این زمینه پشت سر خود دارند و هم کادر و تشکیلات لازم برای ایفای چنین نقشی را بیش از ما در اختیار دارند...»

در یک کلام، یک نگرش ضرورت رهبری پیشرو و نوگرای چپ را از تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نوین استنتاج می‌کند، دیگری نه فقط موضوعیت بلکه ارجحیت رهبری «احزاب ناسیونالیستی» سستی را تئوریزه می‌نماید، یکی به حضور طبقه اجتماعی رو به رشد، به تغییرات اجتماعی و فرهنگی پیشرو، و به پیدایش و عروج حزب سوسیالیستی با نفوذ توده‌ای یعنی کومه‌له، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه هم امکان و هم توانائی چنین رهبری‌ای بر جنبش ملی فراهم آمده است و دیگری از برتری کادر، امکانات، سابقه و سنت‌های «احزاب ناسیونالیستی» صحبت کرده و حقانیت تاریخی آن را در امر رهبری جنبش‌های توده‌ای تأکید می‌کند. یکی طبقات و احزاب و روشهای کهن و دیگری طبقه پیشرو جدید و احزاب و فرهنگ و روشهای مرتبط با آن را برای رهبری مبارزات مردمی در راه کسب آزادی ملی صالح و توانا تشخیص می‌دهد. فکر می‌کنم تفاوت فاحش و اختلاف کامل این دو نحوه نگرش به مسأله رهبری جنبش ملی در کردستان کاملاً روشن است. جالب است که در نحوه نگرش دوم، که از تحفه‌های جریان کمونیسم کارگری برای کومه‌له بوده و متأسفانه امروزه نیز کماکان به شیوه غیرانتقادی مورد تأیید آقای ابراهیم علیزاده و همفکران اوست، پاسیوترین و محافظه کارانه‌ترین دیدگاه به کمک عبارت پردازی‌های چپ تئوریزه و به ما عرضه می‌شود.

من بدون این که بخواهم از زبان و از همه عبارات و فرمولبندی‌های «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» به‌عنوان بهترین بیانی که امروز نیز باید عیناً به کار گرفته شود دفاع کنم، اما این جهت‌گیری را در کلیت خود به مراتب صحیح‌تر از «جهت‌گیری سال‌های اخیر کومه‌له» مورد نظر آقای علیزاده می‌دانم. ضمناً این تنها سندی نیست که در ادبیات گذشته ما چنین دیدگاهی را در خود نمایندگی می‌کند. در واقع بخش اعظم و اساسی ادبیات ما در قبال جنبش کردستان، تا کنگره ششم کومه‌له، براساس همین دیدگاه نوشته شده و سیاست‌های عملی ما نیز از همین دیدگاه استنتاج و به مرحله عمل درآمده‌اند و من برای جلوگیری از طولانی شدن بحث از نقل آن‌ها در اینجا خودداری می‌کنم. (3)

تغییری که در این نحوه نگرش حاصل می‌شود به کنگره ششم کومه‌له (برگزار شده در تابستان سال 1367) بر می‌گردد. در کنگره ششم کومه‌له بود که بسیاری از دیدگاه‌ها و سیاست‌های اصولی و شناخته شده کومه‌له و بسیاری از روش‌های آن بدون اینکه هیچ مجوز و موجهی داشته باشد تحت عنوان این که «ما به یک مرور انتقادی از کلیت فعالیت کومه‌له نیاز داریم» زیر سؤال رفت و کنار گذاشته شد. از نظر من کنگره ششم مقطع مهمی بود که در آن کومه‌له در بسیاری از تحلیل‌ها و مواضع خود به‌نادرست تجدید نظر کرد. در این کنگره بود که برای اولین بار در کومه‌له، جنبش خلق کرد، ولو به طور پوشیده،

با دیده منفی نگریسته شد و نقش و موقعیت کومه‌له در این جنبش کمابیش بنحوی فرموله و عرضه شد که امروز و در این مقاله مورد انتقاد من است. حتی بیش از این، کنگره ششم کومه‌له، به اعتقاد من، با این نوع جهت‌گیری‌ها راه را برای پذیرش نظریات مخرب کمونیسم کارگری در ضدیت آشکار با جنبش آزادی‌خواهی مردم کردستان و تخطئه آن در دو سال بعد باز کرد و با از کف افکندن سلاح تئوریک کومه‌له جاده صاف کن کمونیسم کارگری شد. به این اعتبار، صرفنظر از هر جنبه مثبت، کنگره ششم کومه‌له زمینه‌ساز بحث‌های مخرب و زیان‌بار کمونیسم کارگری به حساب می‌آید و اشکالی که در گزارش آقای علیزاده به کنگره هشتم کومه‌له هست در واقع از پذیرش غیرانتقادی و بدون مرز این نوع دیدگاه‌های کنگره ششم سرچشمه می‌گیرد.

هر کس که حس واقع‌بینی خود را به کلی از دست نداده باشد به‌خوبی می‌داند که در ایران، یعنی در جامعه‌ای که بخش عمده قرن بیستم را، به جز یکی دو دوره کوتاه، در شرائط استبداد و اختناق سیاسی بسر برده است و هم اکنون نیز حاکمیت دیکتاتوری قشر ممتاز روحانیت تحت عنوان ولایت فقیه آن را در خود می‌فشارد، جامعه‌ای که چند ملیتی و چند مذهبی و مملو از ستم ملی و مذهبی است، جامعه‌ای که ستم و تبعیض جنسی در آن بیداد می‌کند و نظام حاکم در این زمینه به حق «آپارتاید جنسی» نام گرفته است، آری، در جامعه‌ای که دست به‌گریبان این‌ها و بسیاری از مشکلات اجتماعی عظیم دیگر است، جریان چپ و عدالت‌خواه نمی‌تواند منحصراً به وظائف سوسیالیستی اکتفا کرده و این موضوع را بهانه‌ای برای استنکاف از رهبری مبارزات آزادی‌خواهانه و جنبش‌های عادلانه اجتماعی که سوسیالیستی نیستند قرار دهد و بگوید که «جریان‌های بورژوائی برای رهبری این جنبش‌ها تاریخاً صلاحیت بیشتر و همچنین از لحاظ سیاسی و عملی توانایی بیشتری دارند». یک چنین موضعی از لحاظ اصولی نادرست و از لحاظ سیاسی در حکم امضا کردن سند انزوا و حتی مرگ سیاسی برای چپ‌ها است و یکی از مهمترین نتایج آن دقیقاً عبارت از این خواهد بود که این جنبش‌ها، که از طرف جریان چپ جواب نگرفته‌اند، تحت فشار واقعیت‌های اجتماعی به سمت پذیرش هژمونی جریان‌های فکری و سیاسی مخالف سوق خواهند یافت.

آفریقای جنوبی را به‌عنوان مثال می‌آورم. از دهه‌های آغازین این قرن اکثریت عظیمی از جامعه توسط یک اقلیت سفید پوست سرمایه‌دار و زمین‌دار و دولت آن‌ها خلع ید و بی‌زمین شده و به‌ناچار به فروش نیروی کار خود روی آورده و صفوف طبقه کارگر را انباشته کردند. یک جدائی طبقاتی و مبارزه طبقاتی بزرگ بین این اکثریت و یک اقلیت استثمارگران سفید پوست وجود داشت. آفریقای جنوبی در دهه‌های گذشته به‌مراتب از کردستان و از همه ایران توسعه‌یافته‌تر و صنعتی‌تر بود. طبقه کارگر بسیار

وسیعی، از معادن و صنایع گرفته تا مزارع بزرگ و بخش خدمات و غیره در آن شکل گرفته بود که بسیار هم از طبقه کارگر ایران سازمان یافته تر و دارای توانائی به مراتب بیشتری برای دفاع از حقوق خود در مقابل کارفرمایان و دولت نژادپرستان سفید پوست بود. در عین حال جامعه آفریقای جنوبی از یک تبعیض نژادی «قانونی» و نهادینه شده به نام «آپارتاید» یا «توسعه جداگانه» رنج می برد که از لحاظ گستردگی و شدت و نیز از لحاظ دولتی بودن آن در جهان بی سابقه بود. این تبعیض نژادی تمام سیاهان را، اعم از طبقه متوسط تحصیل کرده و یا کارگر، از بسیاری از حقوق اجتماعی و فردی محروم می کرد. طبقه کارگر در آفریقای جنوبی، همان طور که دیدیم، نقش بزرگ و اساسی ای نیز در جنبش ضد آپارتاید و فروپاشاندن نهائی آن ایفا کرد.

حال پرسش من این است که آیا سوسیالیست و یا چپ آفریقای جنوبی می توانست، و می بایست، بگوید «اگر به اعتبار مبارزه بر ضد تبعیض نژادی باشد، احزاب ناسیونالیست و یا لیبرال سیاه از ما صلاحیت و توانائی بیشتری دارند؟» و «موقعیت و نفوذ ما تماماً از حضورمان در مبارزات ضد آپارتاید جداست؟ آیا می توانست، و می بایست، بگوید که ما وظائف سوسیالیستی مهم و تمام نشده ای در پیش داریم و این امر را به دلیلی برای خودداری از ایفای نقش رهبری در جنبش مردمی علیه آپارتاید قرار دهد؟ آیا یک چنان موضعی آنها را از چشم توده های سیاهان تحت ستم، و از جمله از چشم خود کارگران سیاه آفریقای جنوبی، نمی انداخت، منزوی و به مبارزات جاری جامعه بی ربطشان نمی کرد؟ فکر نمی کنم کسی تردیدی داشته باشد که یک چپ اجتماعی و مسئول در آفریقای جنوبی باید سرسختانه ترین و قاطعانه ترین مبارزه علیه تبعیض نژادی را از پیش می برد و در صف مقدم جنبش توده ای برای برچیدن آپارتاید قرار می گرفت.

عین این موضوع در مورد ستم ملی و جنبش آزادی خواهانه مردمی خلق کرد برای رفع ستم ملی صادق است. خواست رفع تبعیضات ملی و برابری حقوق ملیت ها یکی از خواست های دموکراتیک است و از این لحاظ فرقی با سایر خواست های دموکراتیک ندارد. جنبش سیاسی و مردمی برای کسب این حقوق در کردستان باید به همین قیاس حزب سیاسی پیشرو جامعه را در پیشاپیش خود مشاهده کند. همه این ها سال های سال برای کومه له در حکم الفبای فعالیت سیاسی بوده است.

ب- مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و مسأله رهبری

ما در بخش‌های پیش درباره نادرستی و ناموجه بودن تأیید غیرانتقادی یا به بیان دیگر تئوریزه کردن مشروعیت تاریخی و صلاحیت سیاسی رهبری جریان‌ات سنتی در جنبش ملی کردستان و صحنه گذاشتن بر آن، که در گزارش ارائه شده از طرف آقای ابراهیم علیزاده بیان شده بود، صحبت کردیم. اما هنوز عجیب‌تر از آن این است که بر طبق همان متن صلاحیت به‌قول ایشان «احزاب ناسیونالیست» فقط به جنبش ملی، یعنی جنبشی که آن‌ها «تاریخاً در رأسش بوده‌اند، سنت‌های آن را دارند و همین امروز هم باقی مانده توهمات توده‌ها را در این زمینه پشت سر دارند» محدود نمی‌شود، بلکه این صلاحیت و توانائی به «جنبش همگانی علیه رژیم مرکزی» نیز تسری داده می‌شود. استدلال‌هایی که ما در بخش‌های پیشین علیه تز مذکور آوردیم در این مورد نیز کاملاً صدق می‌کند و لذا به بحث کوتاهی در رابطه با این جنبه مشخص اکتفا می‌کنیم.

اگر بپذیریم که «احزاب ناسیونالیست تاریخاً در رأس جنبش ملی بوده، سنت‌های آن را دارند و همین امروز هم باقی مانده توهمات توده‌ها را پشت سر خود دارند و کادر و تشکیلات آن را دارند»، که تازه این فقط بخشی از حقیقت را در بر دارد و جنبه‌های منفی و زیان‌بار چنین رهبری را مسکوت می‌گذارد، اما معلوم نیست که صلاحیت این جریان‌ها برای این که «به اعتبار جنبش همگانی بر ضد رژیم مرکزی در رأس جنبش توده‌ای» قرار بگیرند، دیگر چه توجیهی می‌تواند داشته باشد.

«جنبش همگانی بر ضد رژیم مرکزی»، که در خود متن آقای علیزاده به مثابه چیزی مجزا از جنبش ملی و مستقلاً ذکر می‌شود، در واقع جز جنبش آزادی‌خواهی عمومی، جز جنبش علیه استبداد و برای آزادی‌های سیاسی، جز جنبش سرنگونی‌خواهی، جز جنبش برای دموکراسی، برای حقوق اجتماعی و حقوق شهروندی و حقوق بشر در معنای عام آن چه چیز دیگری است؟ در این صورت پرسیدنی است که آیا «احزاب ناسیونالیست» در کردستان «تاریخاً در رأس» جنبش‌های آزادی‌خواهی عمومی بوده‌اند؟ آیا «سنت‌های آن را دارند» و آیا «کادر و تشکیلات لازم برای ایفای چنین نقشی را بیش از ما در اختیار دارند»؟ اگر پذیرش رهبری احزاب سنتی در جنبش ملی کردستان مبتنی بر مشاهده یک واقعیت، ولو مشاهده غیرانتقادی و یک‌جانبه آن، است، اما پذیرش صلاحیت و توان رهبری آنان بر جنبش آزادی-خواهانه عمومی دیگر نشانی از واقعیت هم ندارد. اگر جنبش ملی و مبارزه علیه ستم ملی را مستثنا کنیم، در کجای تجربه بیست ساله (امروزه سی ساله) کردستان ایران، «احزاب ناسیونالیست» «در رأس جنبش توده‌ای» برای مطالبات و خواست‌های همگانی قرار داشته‌اند؟ کی و در کجا این جریان‌ات با مبارزه

جدی در راه حق تشکل و اتحادیه‌های کارگری، حقوق دموکراتیک شهروندان، حق آزادی بیان، برابری حقوق زن و مرد، سکولاریسم پیگیر و نظائر این‌ها تداعی شده‌اند؟ برعکس، آیا ما با گوشت و پوست خود شاهد نبوده‌ایم که این جریان‌ها علیه ابتکارهای مردمی و ارگان‌های مردمی موضع گرفته و بعضاً حتی علیه آن‌ها اقدام کردند و یا در بهترین حالت با اکراه با آن کنار آمدند؟ آیا علیه جنبش توده‌ای دهقانان زحمتکش در مصادره اراضی موضع نگرفتند؟ آیا این جریانات خود از نقض کنندگان حقوق اولیه و پایه‌ای مردم و حقوق شهروندی و از جمله آزادی بیان و آزادی انتقاد سیاسی نبودند؟ آیا علیه آزادی احزاب و گروه‌های سیاسی کوچکتر دست به اسلحه نبردند؟ آیا تلاش‌های ما را برای آگاه‌گری و بیداری زنان و تشکل و بسیج آن‌ها تخطئه نکردند؟ پس ما بر چه اساسی صلاحیت و توان و سنت آن‌ها را در جنبش آزادی‌خواهی همگانی این قدر بی‌قید و شرط و بی‌هیچ‌اگر و امایی تأیید می‌کنیم و حتی ادعا می‌کنیم که در این زمینه نیز بیش از ما «سنت و کادر و تشکیلات» دارند؟ به چه مجوزی ما با نوک قلم یک مرتبه آن‌ها را «در رأس جنبش توده‌ای» برای خواست‌های دموکراتیک مردمی و همگانی قرار می‌دهیم و صلاحیت و برتری آن‌ها را در این زمینه بر کومه‌له و بر جریان چپ و سوسیالیست در کردستان تئوریزه می‌کنیم؟ این جز یک پشت کردن آشکار به سنت کومه‌له، جز یک تحریف تجربه بیست ساله (اکنون سی ساله) جنبش کردستان ایران و یک عقب‌گرد ایدئولوژیک از دیدگاه‌ها و سیاست‌های انقلابی کومه‌له و یک امتیازدهی ناروا و نابه‌حق به گرایش‌های سیاسی غیرچپ، که ضمناً تحت پوشش چپ و تحت عنوان «اهمیت وظائف سوسیالیستی» هم دارد انجام گیرد، چیز دیگری است؟ وقتی ما می‌گوئیم که به یک خانه‌تکانی نظری و سیاسی و به نقد و دور افکندن میراث کمونیسم کارگری نیاز داریم، از جمله همین گونه موارد را در نظر داریم.

منشاء پراتیک کومه‌له و منشاء موقعیت و نفوذ آن کدام است؟

ما در ابتدای بحث‌ها قطعه‌ای از «گزارش کمیته مرکزی کومه‌له به کنگره هشتم کومه‌له» را نقل کردیم. در پایان همان قطعه، همان طور که دیدیم، چنین آمده است:

«... در واقع تا همین امروز هم آنچه که کومه‌له را در موقعیت کنونی در رابطه با جنبش کردستان قرار داده است حاصل پراتیک طبقاتی معینی است که تماماً از حرکت صرفاً ملی و خودمختاری طلبانه کردستان متمایز است.»

در این جا دو حکم صادر شده یا دو قضاوت به عمل آمده است، یکی در مورد رابطه موقعیت کومه‌له با جنبش کردستان و دیگری راجع به تعریف و شناساندن جنبش کردستان صرفاً به عنوان یک جنبش خودمختاری طلبانه. هیچ کدام از این دو قضاوت صحیح و واقعی نیستند و در بهترین حالت تصویرهای یک جانبه‌ای از واقعیت را به دست می‌دهند، بخشی از حقیقت را می‌گویند اما بخش دیگر را کتمان می‌کنند و بنابراین خواه ناخواه موجب نتیجه‌گیری‌های نادرست و گمراه‌کننده می‌شوند.

ابتدا مسأله پراتیک کومه‌له و رابطه آن با موقعیت کومه‌له را بررسی کنیم. در اینجا این دو مفهوم، یکی خواستگاه و منشاء پراتیک کومه‌له و دیگری منشاء موقعیت و نفوذ کومه‌له، به طور گمراه‌کننده‌ای با هم خلط شده‌اند و رابطه بین آن‌ها به نحو بسیار نادقیق و ناصحیحی ترسیم شده است. این حقیقتی است که پراتیک سیاسی ما از حرکت صرفاً ملی، حال خودمختاری طلبانه یا غیر آن، متمایز است. تمایز پراتیک ما با پراتیک احزاب سنتی کردستان از جهان بینی سوسیالیستی و نوگرایانه و عمیقاً دموکراتیک ما نشأت می‌گیرد. تلاش‌های ما برای آگاه‌گری و سازمان‌دهی کارگران و طرح و دفاع از حقوق و مطالبات آنان، دفاع از حقوق و منافع زحمتکشان و تداعی شدن با آن‌ها در نظر مردم کردستان، دفاع از حقوق و منافع و مبارزات دهقانان زحمتکش، طرح مسأله حقوق و آزادی زنان و تبدیل شدن به پرچمدار مبارزات برابری طلبانه زنان در کردستان، دفاع از آزادی و حقوق دموکراتیک مردم، تشویق و میدان‌دان به ابتکارات مردمی و پشتیبانی و محور قرار دادن شرکت و حضور مستقیم و آگاهانه توده‌ها در مبارزات سیاسی، پیگیری و استواری در اهداف توأم با صداقت و صراحت و حقیقت‌گوئی به مردم، نوآوری و نواندیشی در عملکرد سیاسی و طرح سیاست‌ها و روش‌های نوینی در مبارزه و پراتیک سیاسی که تا آن موقع در کردستان سابقه نداشت، آری، روشن است که هیچ کدام از این‌ها به خودی خود از یک جنبش ملی نشأت نمی‌گیرند، کما اینکه جنبش ملی خلق کرد و جریان‌های سنتی مرتبط با آن، چه قبل از آن و چه در همان مقطع، در کردستان وجود داشتند ولی هیچ کدام از این سیاست‌ها و روش‌ها را از خود بیرون نداده بودند. نه شوراهای محلات و روستاها، نه «بنکه‌ها»، نه کوچ اعتراضی مردم یک شهر، نه تشکل‌های کارگران و بیکاران، نه اتحادیه‌های دهقانان، نه طرح مسأله برابری حقوق زنان و برداشتن گام‌های جسورانه در مورد تغییر چهره سنتی زن در کردستان، نه ایده علنیت در مذاکرات سیاسی با نمایندگان دولت و طرح اینکه مردم باید در جریان این مذاکرات قرار گیرند، و نه بسیاری دیگر از این شیوه‌ها و الگوهای مبارزه سیاسی، که با خط کومه‌له و فرهنگ سیاسی کومه‌له تداعی شده و می‌شود، از جهان‌بینی سیاسی جریان‌های ملی‌گرای سنتی و پراتیک آن‌ها نشأت نمی‌گرفت.

این پراتیک جدید، چه در محتوای سیاست‌ها و چه در شیوه‌ها و الگوهای نوین مبارزه سیاسی، از دو زمینه مایه می‌گرفت: یکی زمینه اجتماعی و عینی آن و دیگری زمینه سیاسی و فکری. زمینه اجتماعی آن در واقع باید در تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران به دنبال اصلاحات دهه چهل شمسی، یعنی در گسترش سریع شهرنشینی، افزایش سریع قشر تحصیل کرده، شکل‌گیری یک طبقه وسیع کارگران مزدی، حضور زنان در آموزش و اشتغال، گسترش چشمگیر ارتباطات، تضعیف و عقب‌نشینی فرهنگ سنتی پدرسالاری و نظائر آن جستجو شود. نسلی با توقعات جدید، با اعتماد به نفس جدید و با تمایل به شکستن مرزهای سنتی در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی و حتی شخصی و خانوادگی به بار آمده بود که دیگر باورها، ارزش‌ها و الگوهای سنتی ارزشی نمی‌کرد و در جستجوی راه حل‌ها و روش‌های جدید بود. این اقشار و این نسل پایگاه اجتماعی کومه‌له را تشکیل می‌داد.

در عین حال، براساس این زمینه و به عنوان مظهر و بیان سیاسی این وضعیت اجتماعی، کومه‌له بمتابه یک حزب چپ و رادیکال ظهور کرده بود. صفت مشخصه این جریان سیاسی نوین این بود که به کارگر و زحمتکش، به مردم و ابتکارات مردمی، ایمان داشت و هر جوانه نارس جنبش و یا خواست مردمی را با دلسوزی مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌داد و به آن اعتماد و دلگرمی می‌بخشید. حزبی نوگرا و پیشتاز که نه فقط جهان‌بینی مدرن بلکه اشکال مبارزاتی جدید و رفتارهای سیاسی نوینی به جامعه کردستان و جنبش آن عرضه می‌کرد و از جمله بر خلاف روش مرسوم احزاب سنتی، توده‌های مردم را سیاهی لشکر به حساب نمی‌آورد بلکه آن‌ها را از یک طرف به عنوان شهروندان آزاد و صاحب حقوق و از طرف دیگر به مثابه نیروی فعاله و قوه محرکه هر تحول اجتماعی پیشرو و انقلابی می‌شناخت و خود را نه ارباب آن‌ها بلکه هم‌رزم و یاور دلسوز و در عین حال پیشقراول جسور و سنت‌شکن آن‌ها می‌دانست. همین خصوصیات، کومه‌له را به مظهر پیشرو خواست توده‌های مردم تبدیل کرده و در میان چپ ایران نیز به کومه‌له وجهه و اعتبار خاصی بخشیده بود.

باری، این‌ها بخشی از تاریخ واقعی کردستان و جنبش سیاسی آن در دهه‌های گذشته را تشکیل می‌دهند و من خواستم یادآوری کوتاهی از آن را پشتوانه استدلال خود قرار دهم. آنچه می‌خواهم در اینجا روی آن تأکید کنم این است که گرچه خاستگاه و منشاء مواضع و به این اعتبار منشاء پراتیک کومه‌له نهایتاً جهان‌بینی و باورهائی بود که داشت، و این در مورد هر حزب و جریان دیگری نیز صدق می‌کند، اما به هیچ وجه از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که موقعیت و نفوذ اجتماعی کومه‌له از شرکت وی و در آمیختن وی و عملکرد وی در جنبش ملی کردستان جدا است و آن هم «تماماً» جدا است. ادعائی از این غیرواقعی‌تر نمی‌توان کرد، و نه آوردن واژه «صرفاً» و نه محدود کردن جنبش کردستان به

«خودمختاری طلبی» هیچ کدام نمی‌تواند غیرواقعی بودن این ادعا را برطرف کند. (4) در واقع، برخلاف ادعای «گزارش» آقای ابراهیم علیزاده به کنگره هشتم، که خود برگرفته از بحث‌های ایشان در کنگره ششم کومه‌له است، کومه‌له و نفوذ و موقعیت آن در کردستان نه فقط «تماماً» از جنبش ملی کردستان جدا نیست بلکه کاملاً با آن در آمیخته است.

توضیح آن هم چندان دشوار نیست. زیرا کومه‌له، همان کومه‌له‌ای که شمه‌ای از خصوصیات و باورها و شیوه‌هایش فوقاً ذکر شد، با همان دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی و دقیقاً به اعتبار همان دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌ها، جنبشی را برپا کرد که ما به درست در آن مقطع «جنبش مقاومت خلق کرد» می‌نامیدیم، آن را سازمان داد، الهام بخشید و رهبری کرد. نتیجه این امر نیز کسب نفوذ توده‌ای گسترده برای کومه‌له بود. به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی که به کومه‌له امکان کسب چنان موقعیت و نفوذ توده‌ای را داد، دقیقاً این تشخیص صحیح بود که باید به عنوان مظهر خواست‌های عادلانه و مظهر مقاومت توده‌های مردم کردستان در مقابل تعرض ارتجاعی جمهوری اسلامی بایستد و قد علم کند و همین کار را هم کرد. تصمیم قاطعانه و تاریخی رهبری وقت کومه‌له دائر بر این که به عنوان رهبر و مظهر مقاومت خلق کرد و جنبش آزادیبخش آن به پا خیزد و سازماندهی توده‌ها را در ابعاد گوناگون این مبارزه و مقاومت به عهده بگیرد، دقیقاً به کومه‌له امکان داد که به زبان حال و محل امید توده‌های وسیعی که خواستار چنین مقاومت و جنبشی بودند تبدیل شود و به این ترتیب در موقعیت رهبری این جنبش قرار بگیرد. به عبارت دیگر، کومه‌له توانست بین جهت‌گیری سوسیالیستی خود از یک طرف با موقعیت سیاسی خاصی که پیش آمده بود و با خواست‌های ملی و مردمی از طرف دیگر رابطه درستی برقرار کند و «پراتیک کومه‌له» در کردستان حاصل این تلفیق است.

کافی بود کومه‌له در آن مقطع چنان تصمیمی نمی‌گرفت و چنان سیاستی را اتخاذ نمی‌کرد، کافی بود به جای آن چه گفت و کرد و اکنون به نحوی نازدودنی جزو تاریخ انقلاب مردم در کردستان تثبیت شده است، از پذیرفتن مسئولیت رهبری و هدایت جنبش رهائی‌بخش مردم کردستان، از مقاومت توده‌ای و مبارزه مسلحانه گرفته تا فرموله کردن خواست‌های جنبش و شرکت در مذاکرات با جمهوری اسلامی، استنکاف کرده اعلام می‌نمود که «احزاب ناسیونالیستی دارای صلاحیت و توان بیشتری برای رهبری جنبش ملی و جنبش همگانی مردم هستند»، تا در آن صورت «موقعیت کومه‌له در رابطه با جنبش کردستان» به کلی ضایع و تلف شده و سرنوشت کومه‌له و کل جنبش کردستان چیز دیگری از آب درآید. اگر نسخه پیشنهادی «گزارش سیاسی به کنگره هشتم کومه‌له» مورد اجرا قرار می‌گرفت، جناح چپ و پیشرو در کردستان چنان فرصت تاریخی مهمی را از دست می‌داد و چنان از اقبال و محبوبیت

توده‌ای که امروز کومه‌له از آن برخوردار است محروم می‌شد و متحمل چنان ضرر و زیانی می‌گردید که جبران آن برای سال‌های سال و شاید برای یک نسل دیگر به آسانی ممکن نمی‌شد.

آقای ابراهیم علیزاده، مانند هر کادر دیگر کومه‌له، به خوبی بر این واقعیات، که بخشی از تجربه شخصی خود وی را نیز تشکیل می‌دهد، آگاه است. مشکل این است که ایشان به خاطر حفظ غیرانتقادی پاره‌ای دیدگاه‌های عاریتی کمونیسم کارگری در مورد جنبش خلق کرد، و در سطح کلی در مورد رابطه دموکراسی و جنبشهای اجتماعی با سوسیالیسم، مجبور است حتی تجربه شخصی خود در این جنبش را هم نادیده بگیرد. مشکل فقط این نیست که آقای علیزاده در کنگره هشتم کومه‌له سخنگوی دیدگاه‌ها و مواضعی شد که امروزه مورد بحث ما است، مشکل این است که ایشان پس از جدائی کمونیسم کارگری و در کنگره هشتم کومه‌له نیز این دیدگاه‌ها را نمایندگی و مجدداً تئوریزه می‌کند و حتی امروز نیز قادر نشده است نادرست بودن و زیان بار بودن آن‌ها را درک کند و با آن‌ها مرزبندی نماید.

جنبش خودمختاری طلبی؟

این اصطلاح یا نام‌گذاری، که در واقع با خود نوعی خصلت‌نمایی جنبش کردستان و بازتعریف این جنبش و ارزش‌زدائی ضمنی آن را هم در بردارد، خود جزئی از دیدگاهی است که م تاکنون به نقد کشیده‌ایم. باید پرسید که از کی و به چه دلیل ما شروع کردیم به این که جنبش ملی خلق کرد را تحت عنوان «جنبش خودمختاری طلبی» نام‌گذاری کنیم و آیا به معنای ضمنی‌ای که از این امر مستفاد می‌شود فکر کرده‌ایم؟ ما در دوره‌های مختلف نامگذاری‌های مختلفی از قبیل جنبش مقاومت خلق کرد، جنبش انقلابی خلق کرد، جنبش ملی - دموکراتیک خلق کرد، جنبش آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش خلق کرد و نظیر این‌ها داشته‌ایم. این نامگذاری‌ها چرا کنار گذاشته شد و چرا و از کی جای خود را به «جنبش خودمختاری طلبانه» کردستان داد؟ خودمختاری، همانطور که در خود «گزارش...» هم به درست اشاره شده، برای دوره معینی به پرچمی تبدیل شد که درخواست‌های عمومی خلق کرد در قبال مسأله ملی را در خود بیان کرد، اما چرا خصلت آن جنبش فقط با خودمختاری، آن هم با این بار منفی و تحقیرآمیز، تعریف می‌شود؟

من در اینجا وارد بحث تفصیلی در این مورد نمی‌شوم و بعدتر به مسأله خودمختاری خواهیم پرداخت، اما همین قدر اشاره می‌کنم که نام‌گذاری فوق در واقع یک عقب‌نشینی دیگر از خط کومه‌له

در برابر روایت‌های سنتی از جنبش کردستان و همچنین یک هم‌زبانی ناموجه با خط کمونیسم کارگری است. من نه این نام‌گذاری، و نه آن خصلت‌نمائی را که با این نام‌گذاری تداعی می‌شود، صحیح و مناسب نمی‌دانم. جنبش مقاومت، همانطور که در تحلیل‌ها و اسناد متعدد گذشته گفته‌ایم، جنبشی بود که محور آن را مبارزه با ستم ملی تشکیل می‌داد و در عین حال در آن دوره زمانی معین در واقع جنبش دفاع از دست‌آوردهائی بود که مردم کردستان طی انقلاب ایران به دست آورده و به نیروی مبارزه خود نگاه داشته بودند، جنبش مقاومت در مقابل سرکوب و مقاومت در برابر بازپس‌گیری آن دست‌آوردها بود. حمله گسترده جمهوری اسلامی به کردستان، بخشی از سرکوب کل حرکت دموکراتیک و کارگری و مردمی در سراسر ایران بود و به همین اعتبار کردستان به‌طور عینی سنگر جنبش انقلابی در سراسر ایران، سنگر مقاومت در مقابل ارتجاع نوپای حاکم به شمار می‌رفت. بعدتر که دیگر جنبش آزادی‌خواهانه عمومی، اعم از جنبش کارگری و زنان و دانشجویان و احزاب و مطبوعات، در سراسر ایران سرکوب شده و رژیم جدید در ایران تثبیت شد و به این اعتبار «دفاع از دست‌آوردهای انقلاب» دیگر به‌طور عینی موضوعیت خود را از دست می‌داد، هنگامی که کردستان تنها مانده و پس از جنگ‌های خونین و دفاع با چنگ و دندان از حقوق و آزادی خود به تدریج به اشغال نظامی نیروهای دشمن قوی‌تر در می‌آمد، جنبش در کردستان نیز بیشتر و بیشتر بر پایه خاص خودش و با تکیه بر ویژگی‌های خود متکی شد و مسأله ملی خواه ناخواه مرکزیت بیشتری پیدا کرد. نام‌گذاری جنبش انقلابی خلق کرد و یا جنبش آزادیبخش خلق کرد با چنین دوره‌ای خوانائی بیشتری داشت.

ما در گذشته اعتقاد داشتیم که «با حضور کومه‌له در رهبری جنبش کردستان، این جنبش وارد مرحله نوینی شده است و محتوای اجتماعی جدیدی پیدا کرده است» و می‌دانستیم که حضور فعال کومه‌له در رهبری جنبش کردستان، استراتژی و سیاست‌ها و روش‌هایی را با خود می‌آورد که در غیر این صورت قابل حصول نیست. با این نام‌گذاری ما روایت کمونیسم کارگری از جنبش کردستان را، که تازه بعد از رفتن این جریان از حزب کمونیست ایران تبیین شد، به روایت خود تبدیل کرده و طور تلویحی خصلت انقلابی و مترقی این جنبش را تعدیل و کاهش می‌دهیم.

خصلت‌نمائی کردن جنبش کردستان به‌عنوان «جنبش خودمختاری طلبی» از طرف آقای ابراهیم عزیزاده فقط و فقط پس از آن که منصور حکمت در دیدگاه‌های خود راجع به مسأله ملی به‌طور کلی و جنبش خلق کرد بالاخص تجدید نظر کرده و آن را به‌عنوان یکی از ابداعات خود مطرح کرده بود، و عمدتاً پس از آن که ایشان و پیروانشان از حزب کمونیست ایران رفته بودند، مطرح شد. مطمئنم که آقای عزیزاده نمی‌تواند حتی یک مورد را نشان دهند که ایشان قبل از منصور حکمت، در سال‌های قبل

از شیوع کمونیسم کارگری و سپس رفتن آنها از حزب کمونیست ایران، خود شخصاً این تبیین را به دست داده باشد. حداقل من از آن اطلاعی ندارم. بسیار عجیب و جای تأسف است که آقای علیزاده پس از آن همه دشمن خوئی و لجن‌پراکنی منصور حکمت بر علیه کومه‌له و جنبش مردم کردستان، باز هم بیاید و به «ابداعات» ایشان در زمینه تبیین جنبش کردستان و فرموله کردن آن تأسی جوید. اگر آقای علیزاده به هر دلیلی دیدگاه‌های گذشته کومه‌له را ناقص و قابل انتقاد می‌دانست، چرا خودشان به اتکای یک عمر حضور فعال در رهبری این جنبش رأساً به تشریح و تبیین جدیدی از آن نمی‌پرداخت و چرا باید بار دیگر به مهمانی این خوان زهر آگین می‌رفت؟

وقتی شما این جنبش را «خودمختاری طلبی» می‌نامید و با این خصلت‌نمایی تلویحاً هر نوع خصلت مترقی آن را زیر سؤال می‌برید، وقتی اعلام می‌کنید که موقعیت و نفوذتان در کردستان «تماماً از این جنبش جدا است» و در کل وقتی تمام هم و غمتان «مرزبندی» با این جنبش و جدا کردن خود از آن است، وقتی حتی از رهبری آن استنکاف کرده و آن را دون شأن «کمونیستی» خود به حساب می‌آورید، واقعاً از لحاظ فکری و روانی خود را در مقابل انکار کامل جنبش کردستان، یعنی کاری که کمونیسم کارگری کرد، خلع سلاح کرده‌اید.

من بعدتر در مورد «خودمختاری» به عنوان یک برنامه خاص برای حل مسأله ملی در کردستان و جنبه‌های گوناگون آن صحبت خواهم کرد.

نقش و موقعیت کومه‌له در جنبش کردستان (2)

پیش از پرداختن به ادامه بحث لازم می‌دانم یادآوری کنم که فاصله‌ای چند ماهه بخش اول این نوشته را از بخش دوم و کنونی آن جدا می‌سازد. در این فاصله یکی دو مطلب دیگر در همین رابطه از آقای ابراهیم علیزاده چاپ شده است که روشن کردن موضع خود را در قبال آنها ضروری می‌دانم. گرچه محور اصلی بحث‌هایی که در این مقاله ارائه می‌شود، همان طور که در بخش اول نیز اشاره کردم، در نقد دیدگاه‌های «گزارش» آقای ابراهیم علیزاده به کنگره هشتم کومه‌له، برگزار شده در تاریخ مرداد ماه 1374، تدوین شده و قبلاً در کنگره‌ها و سمینارهای تشکیلاتی مطرح شده بودند، اما انتشار نوشته من در «افق سوسیالیسم» شماره چهارم، اردیبهشت ماه 1379، و مطالب جدیدی که در پاسخ یا در واکنش به آن از طرف آقای علیزاده نوشته شدند، بحث را به سطح دیگری برده‌اند که نادیده گرفتن و

دخالت ندادن آن‌ها در بخش کنونی این نوشته به هیچ وجه جایز نیست. پرداختن به این مطالب امکان می‌دهد بحث‌ها مشخص‌تر و اختلاف نظرها روشن‌تر عرضه شوند، خوانندگان و علاقمندان تفکیک روشنتری بین دیدگاه‌های مختلف به عمل آورند و در کل بحث از غنای بیشتری برخوردار شود و هدف از طرح بحث نیز جز این نبوده است.

اکنون با توجه به این مقدمه، بحث خود را پی می‌گیریم.

در بخش اول این مقاله به مسأله رهبری در جنبش کردستان، اعم از رهبری مبارزه برای کسب حقوق ملی و یا مبارزه آزادی‌خواهانه همگانی مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی، پرداختیم و خاطرنشان کردیم که دیدگاه موجود در سند موسوم به گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره هشتم کومه‌له، که از طرف آقای ابراهیم عزیزاده تهیه و ارائه شده بود، از لحاظ اصولی نادرست بوده و در عین حال با خط مشی شناخته شده و جاافتاده کومه‌له و با پیشینه نقش عملی آن در جنبش کردستان مغایرت دارد.

در این نگرش، همان طور که دیدیم، تأکید بر «اهمیت کار سوسیالیستی در میان طبقه کارگر» ایشان را به این نتیجه وارونه می‌رساند که «احزاب ناسیونالیست صلاحیت و توان بیشتری برای رهبری جنبش ملی و جنبش همگانی بر ضد رژیم جمهوری اسلامی دارند» و حال آن که به اعتقاد ما، برعکس، و انهادن منفعلانه رهبری چه در امر مبارزه علیه ستم ملی و چه در امر مبارزات دموکراتیک و حق طلبانه عمومی بطور کلی، در عمل تنها به معنای تقویت نفوذ و هژمونی فکری و سیاسی جریان‌های سنتی و محافظه‌کار بوده گرایش چپ را در جامعه تحت فشار قرار داده به حاشیه می‌راند و کل پروژه سوسیالیستی و نوگرا و تحول‌خواه را تضعیف و نه تقویت می‌کند.

در این «گزارش» هم چنین نفوذ اجتماعی ما در کردستان، ولو با چند اما و اگر، یک سره از جنبش ملی و دموکراتیک کردستان و فعالیت‌های ما در آن جدا شده است که این نیز از لحاظ تاریخی ابداً واقعیت ندارد. واقعیت این است که کومه‌له، به مثابه جریان سوسیالیستی و پیشرو در جامعه و به عنوان مدافع کارگران و زحمتکشان کردستان، کاملاً با جنبش ملی و آزادی‌خواهانه خلق کرد تداعی شده و پیوند خورده است و این امر یکی از سرچشمه‌های مهم و اساسی نفوذ اجتماعی کومه‌له به شمار می‌رود.

و بالأخره نگرش مورد بحث با نام‌گذاری و خصلت‌نمائی از جنبش کردستان به عنوان «جنبش خودمختاری طلبی»، در واقع در تعیین مضمون و خصلت آن نیز یک امتیاز نابه حق به نفع تحلیل‌های سنتی در کردستان داده و در عین حال یک هم‌زبانی ناموجه با خط جریان موسوم به کمونیسم کارگری را تداعی می‌کند.

در ادامه بحث به مسأله لزوم برنامه اثباتی برای رفع ستم ملی و حل مسأله ملی در کردستان و شکل‌های مختلف این برنامه از قبیل خودمختاری و فدرالیسم خواهیم پرداخت و از جمله مطلوبیت و تناسب آن‌ها را با کشور ایران و با موقعیت و وضعیت کردستان مورد بحث قرار خواهیم داد، رابطه حق تعیین سرنوشت را با این گونه طرح‌ها یا برنامه‌های اثباتی نشان خواهیم داد، مکان فراندوم را در این رابطه بررسی خواهیم کرد، و سرانجام به نتیجه‌گیری پایانی خواهیم رسید. طبیعی است که طی این جریان نگرش ما به کل مسأله ملی و نیز برنامه مشخص ما در قبال آن نیز روشن خواهد شد.

2_ آیا یک طرح یا برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی در کردستان لازم است؟

از نظر آقای علیزاده که در «گزارش...» وی منعکس است، گزارشی که هنوز هم مورد تأیید ایشان بوده و در هیچ کجا مورد نقد و تجدید نظر وی قرار نگرفته بلکه برعکس اخیراً در موارد متعدد به عنوان «خطوط اصولی درست» مورد تأیید مجدد هم قرار گرفته است (5)، چنین برنامه‌ای ضروری نیست. توجه کنید:

«5_ درباره برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان:

اگر چه این برنامه در شکل فعلی آن مصوب کنگره‌های سوم و چهارم کومه‌له در سالهای 1361 و 1362 است، اما پیشینه ارائه برنامه برای خودمختاری کردستان از جانب کومه‌له به سال 1358 و اوج جنبش توده‌ای برای کسب خودمختاری بر می‌گردد. مصوبات بعدی تنها اصلاحات و افزوده‌هایی بر همان خطوط اساسی بودند که در آن دوره از جانب کومه‌له انتشار یافته بود.

در این دوره مبارزه سیاسی برای کسب حق تعیین سرنوشت حول خواست خودمختاری در مقیاس وسیع و توده‌ای بر جریان بود. شکل این مبارزه در درجه اول به صورت میتینگ‌های توده‌ای، تظاهرات خیابانی، اعتصاب عمومی بود و با لشکرکشی رژیم به کردستان به صورت مقاومت مسلحانه توده‌ای هم بروز نمود. اما با گذشت زمان و فروکش کردن تدریجی ابعاد اعتراض و مبارزه توده‌ای، مقاومت مسلحانه هم به کار نظامی و استراتژی‌های احزاب مسلح تبدیل شد که از جانب توده‌ها حمایت می‌شد.

امروز صرف‌نظر از هر ایرادی که به شکل و یا این و یا آن فرمول‌بندی این سند داشته باشیم، واقعیت این است که این برنامه در آن تاریخ بدیل سیاسی کمونیست‌ها در جنبش توده‌ای گسترده‌ای بود که علیه ستم ملی برپا شده بود و خودمختاری در رأس مطالبات آن قرار داشت. طبقه کارگر نمی‌توانست بدون برنامه سیاسی مشخص خود برای پیروزی این جنبش مبارزه کند، از این رو ارائه این سند به جنبش توده-

ای کاری اصولی و ضروری بود. در عین حال چنین برنامه‌ای نمی‌توانست پلاتفرم همیشگی ما برای رفع ستم ملی از مردم کردستان باشد. امروز در حالی که ارزیابی مجدد این برنامه می‌پردازیم که اگرچه کماکان مردم کردستان زیر بار ستم ملی مورد آزار و تبعیض و تحقیر قرار دارند، اما جنبش توده‌ای بالفعلی به طور اخص برای کسب خودمختاری در جریان نیست و لذا برنامه‌پردازی برای آن امروز ضروری نیست.» (گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه‌له به کنگره هشتم، تیرماه 1374، بخش ششم مسأله ملی و جنبه‌های مختلف پاسخ ما به آن، ص 53_49).

به اعتقاد من نظر فوق مبنی بر این که داشتن برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی ضروری نیست، نظری است نادرست که تاب مقاومت نه در برابر استدلال سیاسی و نه در مقابل واقعیات اجتماعی را ندارد. استدلال اصلی‌ای که آقای علیزاده برای اثبات نظر خود می‌آورد این است که «امروز جنبش توده‌ای بالفعلی به طور اخص برای کسب خودمختاری در جریان نیست و لذا برنامه‌پردازی برای آن امروز ضروری نیست». در این استدلال دو اشکال اساسی وجود دارد: اول اینکه جنبش برای کسب حقوق ملی لزومی ندارد که حتماً به شکل «جنبش برای کسب خودمختاری» و با این خواست باشد. نمی‌توان ابتدا به نادرست جنبش کردستان را «جنبش خودمختاری‌طلبی» نامیده و تمام جنبش و موجودیت تاریخی و موضوعیت آن را به همین خواست که در دوره معینی در میان مردم مطرح بود محدود و منحصر کرد و بعد هم دلیل آورد که چنین «جنبش بالفعلی به طور اخص برای خودمختاری در حال حاضر وجود ندارد» و به این طریق از دادن یک طرح یا برنامه اثباتی برای آن طفره رفت. ثانیاً، فقدان یک جنبش بالفعل، با توجه به کل پیشینه و زمینه موضوع، مانعی برای داشتن یک برنامه اثباتی برای آن نیست. هر کدام از این دو جنبه را با کمی تفصیل بیشتر بررسی می‌کنیم.

اشکال اول، همان طور که گفتیم، این است که بر اساس یک فرض نادرست قرار گرفته و آن هم این که کل جنبش ملی آزادیبخش خلق کرد برای رفع ستم ملی در کردستان در دوره گذشته را به «خودمختاری‌طلبی» محدود و منحصر می‌کند که خود فرضی یک جانبه و غیرزنده و بدون در نظر گرفتن تاریخچه واقعی مسأله است. خودمختاری در مقطع معینی از جنبش ملی در کردستان در دو دهه (امروز نزدیک به سه دهه) قبل، به دلایلی که به جای خویش قابل بررسی است، به شعار جنبش خلق کرد تبدیل شد و ما هم در همین رابطه برنامه دادیم. اما باز هم می‌گوییم نه فقط جنبش همگانی آزادیخواهانه مردم کردستان علیه رژیم جمهوری اسلامی بلکه حتی خود جنبش ملی به معنای اخص این کلمه نیز هیچ وقت صرفاً به خواست خودمختاری محدود و منحصر نبود. وانگهی، به فرض اینکه در آن موقع هم اطلاق خودمختاری‌طلبی به جنبش کردستان یک خصلت نمائی کامل و تمام عیار بوده باشد،

دلیلی ندارد که از این به بعد باز هم جنبش تحت همین شعار و همین عنوان ظهور کند. بنابراین اظهار این که «امروزه جنبش توده‌ای بالفعلی به طور اخص برای کسب خودمختاری در جریان نیست»، هیچ دلیلی برای عدم لزوم برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی در کردستان به شمار نمی‌آید. چرا که وجود ستم و تبعیض ملی، و به تبع آن جنبش رهائی ملی، فراتر از شعار و یا خواست مشخصی است که در یک دوره معین جنبش خود را حول آن فرموله می‌کند. کما اینکه امروزه فدرالیسم شعار غالب و تقریباً فراگیر جنبش کرد در ایران بوده و خودمختاری دیگر به شکل یک شعار منسوخ یا قدیمی درآمده است، اما جنبش ملی کردها کماکان وجود دارد. بنابراین لزوم یک برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی از خود موجودیت این معضل، خواست برای تغییر آن و وجود مبارزه و جنبش برای حل آن ناشی می‌شود نه از شعار این جنبش در یک مرحله تاریخی معین آن.

و اما اشکال دوم حکم مورد بحث این است که بر یک فرض نادرست دیگر مبتنی است و آن هم این که چنانچه جنبش توده‌ای بالفعلی در جریان نباشد، داشتن یک برنامه اثباتی، و یا چنان که گزارش با لحن منفی می‌گوید «برنامه پردازی» برای آن، ضروری نیست. در موقع نوشتن «گزارش به کنگره هشتم» نه فقط جنبش توده‌ای بالفعلی به طور اخص برای خودمختاری، بلکه برای خیلی از خواست‌های اجتماعی و سیاسی دیگر نیز در ایران وجود نداشت. جنبش‌های اجتماعی دیگر و از مقوله دیگر، از جمله جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش آزادی‌خواهی عمومی نیز در حال رکود به سر می‌بردند، نه به این دلیل که خواست سوزان تغییر وضع موجود وجود نداشت، بلکه به این دلیل اساسی که استبداد و اختناق خونین رژیم جمهوری اسلامی جنبش‌هایی را که وجود داشت با دست زدن به قهر و خشونت و کشتار سرکوب می‌کرد و ما به‌هیچ وجه با چشم‌انداز برآمده‌های توده‌ای نیز روبه‌رو نبودیم. در مقطع نوشتن آن سند با وجود استیلای دستگاه دیکتاتوری مذهبی، هر از گاهی در جایی فشار نارضایتی و بیزاری توده‌ها فوران کرده و به جنبش‌های بالفعلی هم منجر می‌شدند و امروزه نیز می‌بینیم با کمترین فرصتی که به دست می‌آورند این جنبش‌ها دوباره به صحنه می‌آیند. اگر قرار باشد که فقدان جنبش توده‌ای بالفعل دلیلی برای نداشتن برنامه اثباتی برای جنبش‌ها و خواست‌های اجتماعی، از آن جمله خواست ملی در کردستان، باشد، در این صورت ما در دوره‌های رکود جنبش کارگری و رکود جنبش زنان و رکود جنبش دموکراسی‌خواهی همگانی برای هیچ کدام از این جنبش‌ها نیز برنامه‌ای نمی‌خواهیم. می‌دانیم که اتفاقاً در دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی چنین فروکش‌ها یا رکودهایی تاکنون بسیار هم فراوان بوده‌اند. به‌سادگی می‌توان پرسید آیا ما مجازیم برنامه‌های اثباتی برای خواست‌های مهم اجتماعی از کارگری گرفته تا زنان و غیره را به دلیل در جریان نبودن یک جنبش توده‌ای بالفعل برای هر کدام از

آنها غیر لازم اعلام کنیم؟ فکر نمی‌کنم کسی بتواند به این پرسش پاسخ مثبت بدهد. پس چه طور است که «برنامه‌پردازی» برای آنها را نیز نفی نمی‌کنیم و صرفاً جنبش خلق کرد را، که اتفاقاً موضوع کار اصلی کومه‌له بوده و بیش از همه باید برایش برنامه بدهیم و رویش کار کنیم، مستثنا میدانیم؟ اگر این دیدگاه تبعیض و تحقیر ویژه‌ای علیه جنبش خلق کرد را در بر ندارد، اگر اکراه و اخ و پیف کردن خاصی در میان نیست، اگر به هر وسیله‌ای در تلاش تبری جستن و دوری گزیدن از این جنبش و فاصله گرفتن از آن نیست، از چه رو این حکم را صادر می‌کنیم؟

ایشان در جواب من و در مقام دفاع از خود در قبال اتهام بی‌اعتقادی به یک برنامه اثباتی برای حل

مسئله ملی، اظهار می‌دارد که:

«اگر اختلاف نظری وجود داشته باشد بر سر این نیست که آیا برنامه‌ای برای حل مسئله ملی ضروری هست یا نه، بلکه بر سر کدام برنامه برای حل مسئله ملی است. کدام برنامه واقعاً مسئله ملی را حل می‌کند و کدام برنامه مردم ستم‌دیده کردستان را به دنبال نخود سیاه می‌فرستد؟» (ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟ پاسخی به رفیق عبدالله مهتدی»، خرداد ماه 1379 ص 16، خط تاکید از متن اصلی است.)

انتظار طبیعی خواننده این است که بلافاصله به دنبال این اظهار نظر راجع به «کدام برنامه» چیزی در این مورد از آقای علیزاده بشنود. متأسفانه چه در آن جا و چه در تمام مباحثات تاکنونی‌شان، وی دقیقاً از برخورد مستقیم به همین مسئله مورد اختلاف خودداری می‌کند. ایشان در جاهای دیگری از همان نوشته نیز تأکید می‌کند که معتقد به لزوم برنامه مشخص برای رفع ستم ملی و حل مسئله ملی در کردستان هست و مرا به نادیده گرفتن این امر متهم می‌کند، ولی نه در آن جا و نه هیچ جای دیگری یک کلمه راجع به این که برنامه مورد نظر ایشان کدام است چیزی نمی‌گوید.

برنامه اثباتی برای رفع ستم ملی در کردستان و دستور زبان فارسی

آقای ابراهیم علیزاده اخیراً مدعی شده که وقتی می‌گوید چون «جنبش توده‌ای بالفعلی به طور اخص برای خودمختاری» در جریان نیست، بنابراین دادن «برنامه‌ای برای آن» هم ضروری نمی‌باشد، «آن» به «خودمختاری» بر می‌گردد و نه به «جنبش ملی». (6) من معتقدم که کل بحث ایشان در گزارش مورد بحث، و حتی نوشته‌های اخیر وی، تماماً دال بر این است که ایشان هر نوع داشتن طرح یا برنامه اثباتی را برای حل مسئله ملی غیر ضروری می‌داند. با این وصف من هیچ مشکلی در پذیرش این ردیه

گرامری ندارم و می‌توانم بپذیرم که من ضمیر «آن» را به جنبش ملی در کردستان به طور کلی مربوط کرده‌ام در حالی که از نظر ایشان تنها به «جنبش بالفعل خودمختاری طلبی به طور اخص» بر می‌گردد. فکر می‌کنم اختلاف سیاسی و مضمونی در این زمینه بین ما آنقدر برجسته و روشن هست که نیازی به اصرار از طرف من در این مورد وجود نداشته باشد و بر این اعتقادم که اگر آقای علیزاده واقعاً معتقد است که نفی «برنامه‌پردازی» از نظر وی فقط مربوط به «جنبش خودمختاری طلبی به طور اخص» بوده و شامل جنبش ملی به طور کلی نمی‌شود، و بنابراین حاضر است این نتیجه را بگیرد که داشتن برنامه اثباتی و یا طرح مشخص برای حل مسأله ملی و تنظیم مناسبات کردها با دولت مرکزی کماکان لازم است، در این صورت باید این امر را از وی پذیرفت و به اختلاف در این عرصه معین پایان داد. این را خود ایشان می‌تواند صراحتاً بگوید و به مناقشه در این مورد خاتمه دهد. مشکل این است که وی، همان طور که در زیر نشان خواهیم داد، نه فقط «برنامه‌پردازی» برای «خودمختاری به طور اخص» بلکه داشتن طرح یا برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی به طور کلی را نیز قبول ندارد و بنابراین سهو احتمالی من در درک منظور واقعی ایشان از ضمیر «آن»، تأثیری در اصل قضیه ندارد و حداکثر می‌تواند به بیدقتی من در درک منظور نویسنده از یک عبارت تعبیر شود ولی کوچکترین خللی به مضمون اساس استدلال من مبنی بر این که آقای ابراهیم علیزاده طرح یا برنامه اثباتی برای رفع ستم ملی و حل این مسأله را ضروری نمی‌داند، وارد نمی‌آورد.

برای رد مضمون استدلال من، آقای ابراهیم علیزاده یک راه بیشتر ندارد و آن اینکه صراحتاً اعلام کند که داشتن چنین طرح یا برنامه اثباتی را برای حل مسأله ملی در کردستان در چهارچوب ایران لازم می‌داند و سپس اضافه کند که از نظر وی این طرح کدام است. در غیر این صورت، استناد به تشخیص ندادن محل رجوع ضمیر «آن» ربطی به کل استدلال پیدا نمی‌کند و کمکی هم به ایشان نمی‌نماید. مسأله به طور بسیار ساده و بدون هیچ پیچ و خم و بدون احتیاج به هیچ دقت خاص در دستور زبان از این قرار است: آیا از نظر آقای ابراهیم علیزاده علاوه بر به رسمیت شناختن حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت، وقتی این ملتها جدا نشده بلکه راه زندگی مشترک را در پیش بگیرند، در این صورت برنامه‌ای یا طرحی یا پلاتفرم خاصی هم برای حل مسأله ملی در کردستان، برای رفع ستم ملی و برای تنظیم روابط و زندگی مشترک خلق‌ها، لازم است یا خیر، و اگر آری این برنامه مشخص کدام است؟ اگر آقای علیزاده هم مانند ما که مدت‌هاست بر لزوم چنین برنامه اثباتی‌ای پای می‌فشاریم، به این پرسش پاسخ مثبت داده و او نیز ضرورت چنین برنامه‌ای را بپذیرد و نظر خود را راجع به چگونگی این طرح یا برنامه هم اعلام کند، در این صورت به یکی از اختلافات موجود خاتمه داده شده و بحث و مناقشه ما به جای دیگری منتقل

می‌شود. در غیر این صورت و چنان چه ایشان به لزوم چنین برنامه‌ای معتقد نیست، و یا اگر به لزوم آن در شرایط کنونی و تا وقتی که «جنبش توده‌ای بالفعلی» راه نیفتاده معتقد نیست، در این صورت چه فایده و چه اهمیتی دارد که تکیه بحث خود را روی عدم تشخیص من از محل رجوع ضمیر «آن» قرار دهد؟ علت آن، از نظر من، البته روشن است: ایشان از این طریق به روال همیشگی از وارد شدن به اصل موضوع و محتوای واقعی بحث و اختلاف نظر خودداری کرده و گریبان خود را از موضع‌گیری صریح در این مورد خلاص می‌کند. ایشان نمی‌خواهد که لزوم چنین برنامه اثباتی را بپذیرد و به‌طور مشخص بگوید خواهان برنامه برای حل مسأله ملی است، زیرا در واقع به چنین چیزی اعتقاد ندارد و تصور می‌کند با قبول این اصل به «دام» استدلال ما و دیدگاه ما می‌افتد و دچار «انحراف» از «خلوص ایدئولوژیک» خود می‌شود، اما از طرف دیگر می‌داند که اعلام صریح چنین نظری در افکار عمومی گرایش کومه‌له و مردم‌کردستان با واکنش انتقادی و منفی روبه‌رو خواهد شد، و به‌ویژه نزدیکی این موضع با خط جریان موسوم به کمونیسم کارگری کاملاً مشهود خواهد شد، و در نتیجه بهترین راه را توسل به روش دیپلماتیک سکوت و حاشیه‌روی و نظیر این‌ها می‌داند. این اولین بار نیست که در روش ایشان، گریز زدن جای بحث و تحلیل نظری و سیاسی را می‌گیرد. نتیجه، طبیعتاً، خلط مبحث، تنزل محتوای واقعی بحث‌ها و باب کردن یک روش مجادله به کلی غیرعلمی و غیرمنطقی است که هیچ‌گاه نتیجه سازنده‌ای از آن عاید نمی‌شود.

وانگهی، اگر منظور آقای ابراهیم علیزاده از «برنامه پردازی برای آن»، برنامه برای خودمختاری به معنای اخص کلمه است که در این صورت نه فقط به دلیل «فقدان یک جنبش بالفعل»، بلکه به این دلیل ساده که چنین برنامه‌ای را سال‌هاست داریم و آن هم «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان است»، تهیه برنامه جدیدی برای خودمختاری و یا به قول ایشان «برنامه پردازی» برای آن در هر حال غیرضروری می‌بود.

برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی و حق تعیین سرنوشت

یکی از خلط مبحث‌هایی که موجب آشفتگی فکری در این زمینه شده است، به رابطه حق تعیین سرنوشت با برنامه یا طرح اثباتی برای حل مسأله ملی بر می‌گردد. بر طبق این نظر گویا در صورت برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت دیگر به یک طرح اثباتی برای مسأله ملی و تنظیم مناسبات و تعیین

حقوق خلق‌هایی که در چهارچوب ایران زندگی می‌کنند نیازی نیست. دیدگاه کمونیسم کارگری هرگونه موجودیت پدیده‌ای به نام ملت و لذا موضوعیت اصل حق تعیین سرنوشت را انکار می‌کند و طبیعتاً هرگونه طرحی را هم، از خودمختاری گرفته تا فدرالیسم، ارتجاعی و ضددموکراتیک می‌نامد. آقای ابراهیم علیزاده، که معمولاً نسخه کم و بیش ملایم‌تری از همان دیدگاه را اتخاذ می‌کند، قبلاً (در «گزارش به کنگره هشتم» و سایر اسناد آن دوره) طرح‌ها یا برنامه‌های اثباتی برای حل مسأله ملی (و یا دست کم خودمختاری) را «نالازم» اعلام می‌کرد، اما اخیراً در تاریخ خرداد ماه امسال (1379) اظهار می‌دارد که «خودمختاری نمی‌تواند برنامه اثباتی ما برای حل مسأله ملی باشد»، زیرا «خودمختاری در کردستان تاریخاً شعار و مطالبه ناسیونالیست‌های کرد در جنبش علیه ستم ملی بوده است. با کپی کردن این شعار از روی دست آن‌ها، کمونیست‌ها نمی‌توانند نقش شایسته خود را در رهبری جنبش توده‌ای برای رفع ستم ملی به دست بیاورند.» (ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟»، ص 21)

ایشان در اظهار نظرهای اخیرشان (7) سعی دارد وانمود کند که گویا اختلاف بر سر این است که ایشان از اصل حق تعیین سرنوشت پشتیبانی می‌کند و من گویا حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت را کلی یا مبهم می‌دانم و در مقابل آن از طرح خودمختاری دفاع می‌کنم. من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام و این ادعا به کلی بی‌اساس و تحریف آشکار اختلاف به منظور گریز از طرح اختلافات واقعی است. همه اسناد و نوشته‌های من در بیش از بیست سال (اکنون سی سال) گذشته، و از جمله مقاله اخیرم در «افق سوسیالیسم»، در مورد دفاع از حق تعیین سرنوشت به اندازه کافی صریح و گویا و به سادگی قابل مراجعه است. اسناد مصوب کنفرانس بازسازی کومه‌له، برگزار شده و در مرداد و شهریور ماه سال جاری (1379)، نیز در قبال این مسأله کاملاً روشن است.

حق ملل در تعیین سرنوشت در اساس یعنی حق آن‌ها برای جدائی و تشکیل دولت سیاسی مستقل. چنان چه ملت‌هایی که تا دیروز با هم زندگی می‌کردند به هر دلیل نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند، باید این حق را داشته باشند که در صورت تمایل اکثریت اهالی آن‌ها تشکیل دولت جداگانه بدهند و حق تعیین سرنوشت همین معنی را می‌دهد. در این که حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت یکی از موارد دموکراسی در هر کشور کثیرالملله و یکی از ملاک‌های دموکرات واقعی بودن احزاب و گرایش‌های سیاسی در این کشورها بوده و پامال کردن و نادیده گرفتن آن سلب یکی از حقوق دموکراتیک مردم می‌باشد، تردیدی نیست. ما از به رسمیت شناختن این حق پشتیبانی می‌کنیم زیرا فکر می‌کنیم الحاق اجباری ملت‌ها و یا نگاه داشتن اجباری آن‌ها در چهارچوب کشورهای خاصی، امری است در خود غیر عادلانه و بر خلاف آزادی و تمایلات و اراده مردم و بنابراین از نظر ما غیر قابل قبول است. اما چنان چه این خلق‌ها بخواهند با هم زندگی مشترک داشته باشند، و این چیزی است که خود ما

در ایران خواهان آن هستیم، آن وقت است که طرح‌های مختلف برای تنظیم رابطه بین این ملت‌ها به نحوی که متضمن رفع ستم ملی و تأمین برابری حقوق و برقراری مناسبات حسنه و تفاهیم‌آمیز ملت‌ها و نزدیکی آن‌ها باشد، از خودمختاری تا فدرالیسم و تا هر شکل دیگر، معنی و ضرورت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر پذیرفتن حق تعیین سرنوشت و داشتن یک طرح یا برنامه اثباتی مشخص برای حل مسأله ملی، نه تنها در مقابل هم نبوده و با هم منافاتی ندارند بلکه در بسیاری موارد و از جمله در مورد کردستان ایران هر دو ضروری می‌باشند. این موضوع ده‌ها و صدها بار در ادبیات سیاسی گذشته کومه‌له و یا در ترویج و توضیح سیاسی ما یاد آوری و تکرار شده است. (8)

فکر می‌کنم روشن باشد که در مورد مشخص ایران و کردستان بحث بر سر انتخاب بین یکی از دو شق یعنی به رسمیت شناختن حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت از یک طرف و یا داشتن برنامه یا پلاتنفرم اثباتی برای حل مسأله ملی در شرائط زندگی مشترک ملت‌ها از طرف دیگر نیست، بلکه بر سر لزوم طرح یا برنامه اثباتی علاوه بر حق تعیین سرنوشت است. اختلافی بر سر اصل دموکراتیک حق تعیین سرنوشت و اهمیت آن وجود ندارد، تمام بحث بر سر این است که آیا علاوه بر آن و به دنبال آن، وقتی که خلق کرد تمایل به جدائی نشان نداد بلکه خواست در کشور ایران باقی بماند، آیا در این صورت یک برنامه یا طرح اثباتی مشخص هم برای تنظیم رابطه این خلق با کل حاکمیت سیاسی و تأمین حقوق ملی وی لازم هست یا نه. طفره رفتن از پاسخ گوئی به این مسأله مطمئناً نشانه قوت کسی در بحث نیست. کسی که به ضرورت یک طرح اثباتی خاص برای حل مسأله ملی، در حالتی که این ملت‌ها در چهارچوب یک کشور زندگی می‌کنند، معتقد نیست و حقوق شهروندی را کافی می‌داند، باید صراحتاً نظر خود را بیان کرده و با قوت تمام مخالفت خود را با هرگونه طرح و برنامه‌ای در این رابطه اعلام و مستدل کند، کما اینکه عده‌ای علناً خودمختاری و فدرالیسم و هر نوع طرح مشابه را ارتجاعی و ضددموکراتیک و موجب به راه افتادن حمام خون در ایران اعلام می‌کنند. طفره‌روی از موضع‌گیری آشکار و تلاش برای ایجاد سردرگمی از طریق خلط مبحث بین مسأله حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت و مسأله برنامه اثباتی برای تعیین نحوه مناسبات ملت‌ها در یک کشور، یعنی روشی که آقای ابراهیم علیزاده در پیش گرفته است، فرسنگ‌ها از موضع‌گیری سیاسی جسورانه‌ای که مارکسیست‌ها باید در پیش بگیرند، فاصله دارد و تنها نشانه لاقیدی تئوریک و غیر جدی بودن در سیاست‌ها می‌باشد. این روش نه می‌تواند با اعتماد به نفس خود را توضیح دهد و اثبات کند و نه قادر است با حرارت مخالفانش را نقد کند و بگوید. هدف از این فرمولبندی و بیان دیپلماتیک و دوپهلوی، در واقع جز پر کردن خلاء ناشی از فقدان یک دیدگاه منسجم نظری و سیاسی چیز دیگری نیست.

تحت تأثیر همین بی‌دیدگاهی و سردرگمی نظری، آقای ابراهیم علیزاده از پاسخ به این مسأله خودداری می‌کند که وقتی ملت‌های ساکن ایران، و در این مورد مشخص کردها، نخواهند که جدا شوند، وقتی که بخواهند زندگی مشترک با خلق‌های دیگر پیشه کنند، در این صورت به طور مشخص به مثابه یک ملت، و نه به مثابه افراد، چه حقوقی خواهند داشت و طرح یا برنامه حزب کمونیست ایران برای حل مسأله ملی و تنظیم مناسبات بین ملت‌ها در این حالت چیست. تنها چیزی که ایشان به ملت‌های تحت ستم و به طور مشخص مردم کردستان وعده می‌دهد، «حقوق شهروندی» است که همان طور که ذیلاً اشاره خواهم کرد به هیچ وجه جوابگوی مسأله نیست، بلکه دقیقاً برای خودداری از به رسمیت شمردن حقوق ملی خلق‌های تحت ستم و در این موارد خلق کرد درست شده است. فکر نمی‌کنم تشخیص این مسأله دشوار باشد که این شیوه برخورد به حل مسأله ملی و مشخصاً به حل این مسأله در کردستان از نگرش و سنت سیاسی پیشین کومه‌له نشأت نگرفته بلکه به تأسی از خط کمونیسم کارگری اتخاذ شده که آقای ابراهیم علیزاده خجولانه «جهت‌گیری سال‌های اخیر کومه‌له» می‌نامد. (9)

برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی و حقوق شهروندی

در «گزارش به کنگره هشتم»، همان طور که دیدیم، آقای علیزاده، برخلاف سیاست پیشین کومه‌له، طرح‌های اثباتی مشخص برای حل مسأله ملی در شرایط همزیستی ملت‌ها را جزو برنامه خود قرار نمی‌دهد و از صورت یکی از اجزای برنامه جامع خود برای مسأله ملی خارج می‌کند، اما هنوز این طرح یا برنامه‌ها را به طور کلی و اصولی رد نمی‌کند، بلکه سرنوشت آن‌ها را به همه پرسى و قانونیت یافتن بر اثر رأی مردم در آینده وا می‌گذارد تا به قول ایشان «سرانجام تکلیف هر طرحی برای رفع ستم ملی (خودمختاری، فدرالیسم و...) که از جانب احزاب مختلف ارائه می‌شود با رأی آزادانه مردم کردستان تعیین شود و بدین ترتیب قانونیت پیدا کند.» هر چند این شیوه برای ایشان به معنای به حاشیه راندن تدریجی و تلویحی چنین برنامه‌هایی است، اما به هر صورت این طرح‌ها به کلی و یک‌سره از تصویر خارج نمی‌شوند، به همین خاطر در «گزارش» حالت التقاطی و دوپهلوی در قبال این مسأله کاملاً برجسته است. کما اینکه در آن مقطع می‌گوید:

«بدین معنی ما نه برنامه قبلی خود برای خودمختاری کردستان را رد می‌کنیم و نه امروز آن را مبنای تبلیغ و فعالیت‌های سیاسی خود در زمینه رفع ستم ملی قرار می‌دهیم.» (گفتگوی رادیو صدای حزب کمونیست ایران با رفیق ابراهیم علیزاده در باره کنگره هشتم کومه‌له، دی‌ماه 1374، انتشارات مرکزی کومه‌له)

با طی زمان و بالا گرفتن بحث‌های انتقادی در این مورد و به ویژه به دنبال انتشار مباحث انتقادی در «افق سوسیالیسم» شماره چهار، موضع آقای ابراهیم علیزاده تغییری در جهت منفی به خود دیده و از هر نوع اشاره‌ای به برنامه‌ها یا طرح‌های اثباتی برای تنظیم زندگی مشترک خلق‌ها خالی است و یا این که چنین برنامه‌هایی را صراحتاً رد می‌کند. در عوض به طور ضمنی بدیل جدیدی، به نسبت ایشان جدید، برای رفع این نقیصه طرح می‌شود و آن هم «حقوق شهروندی» است. ایشان در خرداد ماه گذشته یکی از طرح‌های مشخص، یعنی خودمختاری، را رد می‌کند که بعداً به آن خواهیم پرداخت و بالأخره در مهر ماه یک گام دیگر برداشته و حقوق شهروندی را به عنوان بدیل طرح‌های اثباتی برای رفع ستم ملی مطرح می‌کند. گرچه هنوز حتی در این اواخر و تحت تأثیر بحث‌هایی که شده است نیز ایشان صراحت کافی به خرج نمی‌دهد، اما باید انصاف داد که در آخرین اظهار نظر خود، ایشان، در راستای دور شدن بیشتر از نگرش و سیاست‌های گذشته کومه‌له و خزیدن به طرف یک خط فکری و سیاسی خاص، از التقاط خود کاسته و بر صراحت خود افزوده است. پس از ذکر حق تعیین سرنوشت و توضیح این که ملت کرد حق دارد در یک رفراندوم آزادانه در مورد ماندن یا جدائی از ایران تصمیم بگیرد، درست در جایی که خواننده انتظار می‌کشد بداند در صورتی که ملت کرد نخواهد و یا صلاح نداند جدا شود و ماندن و زندگی مشترک با دیگر مردم ایران را انتخاب کند، روابط وی با حکومت مرکزی چگونه تنظیم خواهد شد و از چه حقوقی به عنوان یک ملت در ایران برخوردار خواهد شد، آقای علیزاده تنها این پاسخ را دارد:

«چنان‌چه این مردم تصمیم گرفتند که در چهارچوب ایران باقی بمانند، در این صورت ما خواهان حقوق برابر شهروندی با همه مردم ساکن ایران برای مردم کردستان هستیم. ما می‌خواهیم زبان رسمی اجباری لغو شود، ارگان‌های حاکمیت محلی جای دستگاه‌های گمارده شده از بالا به وسیله دولت مرکزی را بگیرند و به دخالت‌های بوروکراتیک دولت پایان داده شود و کلیه موانع حقوقی، اقتصادی و قانونی که بر اساس تبعیض ملی بنا شده‌اند، برطرف شود.» (جهان امروز)، پرسش از ابراهیم علیزاده، شماره 46، مهرماه 1379)

حقوق شهروندی هرچه گسترده‌تر بدون شک باید یکی از ارکان برنامه دموکراتیک ما باشد. وسیع‌ترین حقوق شهروندی و به طور کلی وسیع‌ترین حقوق دموکراتیک مردم (این جا یک بار دیگر ما از کلمه توهم آفرین «وسیع» استفاده می‌کنیم) باید جزء حتمی برنامه سوسیالیست‌ها باشد. بسیاری از

نکات از قبیل الغای زبان رسمی اجباری، لغو تبعیض‌ها و غیره از دیرباز از اجزای دائمی و ضروری برنامه جامع کومه‌له در قبال حل مسأله ملی بوده و هنوز هم باید باشد. (10)

تحقق این مواد به دموکراتیزه کردن واقعی جامعه ایران و نظام سیاسی آن خدمت کرده و نه فقط اهمیت دموکراتیک عمومی بزرگی دارند، بلکه می‌تواند به حل واقعی مسأله ملی به طور اخص نیز خدمت کنند. اما بحث بر سر این است که با تمام این اوصاف، تحقق این مواد نیز نه لزوم یک برنامه یا ترتیبات معین به منظور تأمین حقوق ملی را نفی می‌کند و نه جای خالی آن را پر می‌نماید. حقوق شهروندی و همه مواد تحت این عنوان، همان طور که گفتم، زمینه‌ساز و کمک‌کننده به رفع ستم ملی هست اما در شرائط ایران و کردستان به تنهایی قادر به رفع ستم ملی نیست.

مشکل بحث فوق در استفاده‌ای است که نزد آقای علیزاده از مقوله حقوق شهروندی می‌شود. در واقع همه این مواد و نکات از طرف آقای علیزاده طرح می‌شود تا از پرداختن به اصل مسأله مورد بحث یعنی برنامه اثباتی برای رفع ستم ملی و تنظیم رابطه بین ملت‌ها اجتناب شود. به عبارت دیگر، در نزد آقای علیزاده، همان طور که در نزد منصور حکمت، حقوق شهروندی دقیقاً با هدف نفی حقوق ملی و به عنوان بدیلی در مقابل آن عنوان می‌شود. در نگرش اینان، حقوق شهروندی به این دلیل طرح می‌شود تا واقعیت وجود ستم و تبعیض ملی، مسأله ملی و تمایزات ملی در جامعه ایران انکار و نادیده گرفته شود.

اگر کشور ایران به ملت‌هائی تقسیم نشده و انقسام و تمایزی واقعی در این زمینه وجود نداشت و یا اگر این تمایزات در حد فرهنگی ملایمی بودند، اگر ده‌ها و شاید صدها سال ستم ملی و جنبش‌های ملی متعددی در کار نبود، اگر در همین دوره معاصر بیش از بیست سال (اکنون سی سال) سرکوب و تبعیض و اشغال نظامی و در مقابل آن هم مقاومت و جنبش و مبارزه ده‌ها و صدها هزار نفر از قشرها و نسل‌های گوناگون تا حد جنگ و مقاومت مسلحانه وجود نداشت، اگر خواست‌های این جنبش به رفع پاره‌ای نابرابری‌های فرهنگی محدود بوده و از جنبه سیاسی قوی برخوردار نبود، اگر خواست اصلی مردم کردستان را حاکمیت سیاسی بر سرزمین خود و اداره آن تشکیل نمی‌داد، اگر افزایش خودآگاهی ملی و هویت‌یابی در کردستان، و چه بسا در میان دیگر خلق‌ها، یکی از داده‌های سال‌های اخیر نبود، آری، در آن صورت ما دیگر مسأله‌ای به نام مسأله ملی و خواست ملی نمی‌داشتیم و حقوق شهروندی می‌توانست کافی باشد. در آن صورت ممکن بود اصرار برای چیزی بیش از حقوق شهروندی گسترده و همه‌جانبه و کاستن از دخالت‌های بوروکراتیک مرکزی را به حساب تمایل به ایجاد تمایزات ملی ساختگی و نالازم بین شهروندان یک کشور گذاشت و بدیهی است که چنین سیاست و روشی غیرقابل قبول می‌بود. اما هیچ کدام از این «اگرها» وجود ندارند و در بسیاری از موارد عکس آن‌ها صادق است و لذا اکتفا کردن

به حقوق شهروندی، نه به عنوان یک خواست دموکراتیک عمومی بلکه به مثابه راه حل مشخص مسأله ملی، در این شرائط نه فقط ابداً گامی در جهت دموکراتیزه کردن ایران هم به شمار نمی‌رود بلکه دقیقاً نشانه پایمال کردن یکی از حقوق دموکراتیک مشخص یعنی حقوق ملی بوده و بنابراین با این کاربرد به معنای محدود کردن و کاستن از حقوق دموکراتیک مردم می‌باشد.

هنگامی که تمایزات ملی آن قدر شکل نگرفته اند، ستم ملی و احساس بی حقوقی ملی به تجربه نسل‌ها تبدیل نشده است، خواست‌های ملی چندان رشدی ندارند و به حد تمایلات آشکار همگانی و جنبش‌های توده‌ای نرسیده‌اند، هنگامی که حقوق شهروندی، از جمله آزادی زبان و آزادی‌های فرهنگی و الغای تبعیضات در حقوق فردی، می‌تواند کافی و برای توده مردم راضی‌کننده باشد، آری در آن صورت و در آن شرائط دادن طرح‌های ملی و گنجاندن آن در ساختارهای سیاسی و اداری کشور ممکن است زائد باشد. اما آیا واقعیت ایران و به ویژه کردستان از این قرار است؟ آیا ده‌ها سال ستم ملی و جنبش‌های اعتراضی علیه آن و بیست سال (اکنون سی سال) جنبش انقلابی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی کافی نیست تا نتیجه بگیریم که این مسأله دیگر به یک واقعیت تبدیل شده است؟ وقتی که تمایزات ملی به شکل یک واقعیت در آمدند، وقتی که ستم ملی به یک پراتیک گسترده تبدیل شد و جامعه را تحت فشار قرار داد، وقتی در مقابل این وضع، جنبش و مبارزه و خواست‌ها شکل توده‌ای و همه‌گیر به خود گرفتند و این مبارزات و جنبش‌ها به یکی از مهمترین تجربیات دوره حاضر و نسل‌های متعدد تبدیل شد، و در کردستان دقیقاً چنین وضعی وجود دارد، در این صورت فقدان یک طرح یا برنامه خاص برای رفع ستم ملی و کتمان آن در پوشش حقوق شهروندان در سراسر کشور، کوچکترین کمکی به حل مشکل ملی نمی‌کند، بلکه آن را پیچیده‌تر و حادث‌تر می‌سازد. کتمان مسأله و خودداری از به رسمیت شناختن لزوم یک برنامه ملی در این شرائط در عمل به معنای خودداری از مبارزه برای رفع ستم ملی است و تئوریزه کردن آن در حکم همدستی در ابقای آن است. در چنین جامعه‌ای انکار حق مردم برای این که نه فقط به مثابه آحاد بلکه به مثابه اجتماع یا کلیتی که ملت نام دارد به امر حاکمیت و اداره خود پردازند، در واقع جز نفی دموکراسی و حقوق مردم چیز دیگری نیست.

ما به مثابه سوسیالیست نه فقط خواهان تعمیق شکاف‌های ملی و ابدی کردن جدائی‌های ملی نیستیم، بلکه از زندگی مشترک، از پیوند فشرده فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ملت‌ها و خلق‌ها و فرهنگ‌ها دفاع می‌کنیم. ما نه ملت‌ها را می‌سازیم، نه آن‌ها را تقدیس می‌کنیم و نه پدیده‌های طبیعی و لایتغیرشان می‌انگاریم. اما در عین حال این تشخیص را می‌دهیم که اگر ملت‌ها و خلق‌ها، حال با هر درجه اصالت یا ساختگی بودن و اعم از این که در شکل‌گیری آن‌ها علل تاریخی، سیاسی و یا حتی عوامل ساختگی در

کار بوده باشد، به صورت یک واقعیت در آمدند، در آن صورت دیگر نادیده گرفتن آنها و حقوقشان نقض دموکراسی شمرده می‌شود و خود موجب تعمیق شکاف‌های ملی، ایجاد بدبینی و نفاق و در شرائط حاد موجب جنگ‌ها و کشتارهای ملی می‌شود. فراموش نکنیم که انکار ملت‌ها، قدم اول انکار حقوق آنها و لذا قدم اول ستم ملی است که چه بسا بعداً به لشکرکشی‌ها و اشغال‌ها و کشتارها نیز می‌انجامد. به این معنی ما به عنوان سوسیالیست، به عنوان دموکرات‌های پیگیر که انکار و نقض حقوق انسانی را در هیچ زمینه و هیچ عرصه‌ای بر نمی‌تاییم، باید از چنین حقوقی پشتیبانی کنیم و قائل شدن روش‌ها، ترتیبات و یا ساختارهای سیاسی که چنین حقوقی را تضمین کند، می‌تواند یکی از ملزومات پیش برد این سیاست دموکراتیک پیگیر باشد.

ملت‌ها پدیده‌های «طبیعی» و ازلی و ابدی نیستند. نگرش ماتریالیستی هیچگاه ملت‌ها را پدیده‌ها یا هویت‌های طبیعی، ماوراء تاریخی و لایتغیر به حساب نیاورده و همواره بر جنبه مشروط و تاریخی آنها تأکید کرده است. مطالعات و بررسی‌های دهه‌های اخیر هرچه بیشتر نشان داده است که عوامل و مقاصد سیاسی، تبلیغات، تاریخ‌تراشی‌ها و غیره بخشی از هویت همه ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. کردها، همان طور که فارس‌ها، ترک‌ها، فرانسوی‌ها، اعراب، آلمانی‌ها و دیگران، هم بی‌شک از این قاعده مستثنا نیستند. اما تمام بحث بر سر این است که به هر حال همین ملت، با همین ترکیب و وضعیتی که دارد، از نظر آقای علیزاده شایسته این تشخیص داده می‌شود که به‌مثابه یک ملت به پای صندوق‌های رأی رفته و چه بسا به جدائی رأی داده و دولت مستقل خودش را تشکیل دهد، اما عجیب این است که اگر این ملت نخواهد جدا شود در آن صورت فاقد حقوق خاصی به مثابه همان ملت بوده و تنها به عنوان شهروندان به طور اعم مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر ملت و حقوق ملی هیچ واقعیتی و هیچ معنائی ندارد، آن طور که کمونیسم کارگری فکر می‌کند، در این صورت منطق اقتضا می‌کند که شعار حق ملل در تعیین سرنوشت و حقوق و نتایجی که بر آن مترتب است نیز رد شود، کما اینکه گرایش مورد بحث، که گرایش مادر به حساب می‌آید، همین کار را هم کرده و خیال خود را راحت کرده است و به این معنی در روش خود از انسجام درونی و منطقی برخوردار است. اما آقای ابراهیم علیزاده که هنوز شعار حق تعیین سرنوشت را قبول داشته و حتی روی آن تأکید می‌کند تا جائی که دیگران را متهم به عدول از آن می‌نماید، باید فکری برای تناقضات درونی دیدگاه خود بکند: در دیدگاه ایشان وقتی پای حق تعیین سرنوشت و برگزاری رفراندوم برای تعیین تکلیف جدائی یا ماندن در ایران در میان است، مردم کردستان نه به مثابه آحادی از شهروندان ایران به طور کلی بلکه به عنوان اجتماع معینی از شهروندان که خلق کرد نام دارد، از حقوق خاصی برخوردار می‌شوند تا جائی که مورد همه‌پرسی قرار گرفته و مخیر

می‌شوند که در کشور ایران بمانند یا خیر، ولی همین ملت یا خلق چنان چه ماندن در ایران را برگزیند، یک باره این هویت جمعی و کلی خود را، که در وهله اول موجب رفتن آن‌ها به پای صندوق‌های فرزندم شده بود، به نفع تبدیل به آحاد و افراد از دست می‌دهد. موجودیت کردها به عنوان یک ملت، هر اندازه واقعی یا موهوم، بالآخره باید در هر دو حال یک سان گرفته شود. اگر بر این موجودیت جمعی حقوقی مترتب نیست، در این صورت چرا اصلاً در وهله اول از حق تعیین سرنوشتشان صحبت می‌شود، برایشان فرزندم ترتیب داده می‌شود و درخواست می‌شود که برای تأمین آزادی انتخاب آن‌ها، ارتش و پاسداران و نیروهای سرکوبگر قبلاً کردستان را تخلیه کنند و ناظران بین‌المللی حضور پیدا کنند و غیره؟ و اگر بر این موجودیت جمعی به عنوان یک ملت حقوق خاصی مترتب است، در این صورت باید پرسید که همین خلق کرد، نه به مثابه آحاد و افراد بلکه به مثابه یک ترکیب اجتماعی معین که ملت نام دارد، در شرائطی که بخواهد زندگی مشترک با دیگر مردم ایران را انتخاب کند، از چه حقوقی برخوردار است و چه مکانیسم سیاسی، اداری و قانونی برای تأمین این حقوق پیش بینی می‌شود؟ برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی در کردستان ایران دقیقاً تلاشی است برای جواب‌گویی به همین مسأله که از طرف آقای علیزاده رد شده و یا نادیده گرفته می‌شود. بی سبب نیست که می‌گوئیم تأکید بر حقوق شهروندی آحاد و افراد در این نگرش به وسیله‌ای برای انکار حقوق جمعی و کلکتیو آن‌ها به مثابه یک ملت یا خلق معین تبدیل می‌شود.

وقتی از وجود مسأله ملی در ایران صحبت می‌کنیم، دقیقاً به این معنی است که بخش‌هایی از جامعه ایران علاوه بر مسائل عمومی و مشترک مربوط به فقدان دموکراسی و حاکمیت استبداد، به یک عنوان معین و خاص یعنی به عنوان یک خلق تحت ستم نیز مشکل و معضلی دارند که ستم ملی و مسأله ملی نام دارد و خود یکی از مسائل مشخص مربوط به دموکراسی در کشور را تشکیل می‌دهد.

اگر غیر از این است، پس چرا همه شهروندان ایران، به طور کلی و به مثابه شهروند، مورد همه پرسسی در مورد جدائی یا ماندن قرار نمی‌گیرند؟ علت آن روشن است: کردها، و یا سایر خلق‌های ایران در صورت لزوم، نه به عنوان شهروندان ایران به طور اعم بلکه به عنوان شهروندانی که در عین حال به طور اخص به یک ملیت معین وابسته‌اند، مورد این همه‌پرسی قرار می‌گیرند. اگر جز این بود، در آن صورت ما ستم ملی و مسأله ملی نداشتیم و فقط با مشکل استبداد سیاسی، فقدان آزادی و بی‌حقوقی مردم به طور کلی روبه‌رو می‌بودیم و در آن صورت البته طرح خاصی هم برای مسأله ملی، و در این مورد خاص مسأله کردستان، لازم نمی‌بود. این‌ها همه از ابتدائیات یک درک واقع بینانه سیاسی در مورد

مسأله ملی در ایران و از نکاتی است که بارها در گذشته از طرف ما بیان شده است، اما متأسفانه به نظر می‌رسد که ناگزیریم یک بار دیگر در مقابل انکار واقعیات بدیهی آن را یادآوری کنیم.

این مسأله را می‌توان از زاویه دیگری نیز مطرح کرد: آیا اگر ستم ملی، مسأله ملی، جنبش و مبارزه برای حقوق و آزادی ملی وجود نداشت، مگر باز هم همین حقوق شهروندی را نمی‌بایست مورد پشتیبانی قرار داده و به عنوان یکی از اجزای ضروری برنامه سیاسی خود برای ایران بگنجانیم؟ در این صورت و اگر جواب آری است، باید پرسید پس وجود مسأله ملی چه تغییری در این خواست می‌دهد، چه چیزی به آن اضافه می‌کند و چه فرقی در برنامه و مطالبات سیاسی ما می‌دهد؟ مطابق نظر آقای ابراهیم علیزاده، که ظاهراً حقوق شهروندی را کافی می‌داند و برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی در چهارچوب ایران را مد نظر ندارد، این دو حالت هیچ فرقی ندارند.

ناگفته پیداست که چنین موضعی نمی‌تواند درست باشد و معنایی جز انکار واقعیت ندارد و نهایتاً به معنای انکار ستم ملی به مثابه یک نوع خاص ستم می‌باشد. با پا گذاشتن در جا پای منصور حکمت، آقای ابراهیم علیزاده پا در زمین خطرناکی گذاشته است که با انکار کامل حقوق ملیت‌ها و غلتیدن به موضع ناسیونالیسم ستمگرانه ملت بالا دست فاصله چندان زیادی ندارد.

مشابه این بحث را می‌توان در مورد یکی دیگر از مسائل و ستم‌های اجتماعی، که به ویژه در ایران صورت حادی به خود گرفته است، یعنی مسأله ستمکشی و نابرابری زنان مطرح کرد. اگر یک چنین نابرابری‌ای در عالم واقع وجود نداشت، اگر تمایز بین حقوق و موقعیت‌های زنان و مردان در جامعه انسانی شکل نگرفته بود، اگر ستم و تبعیض علیه زنان به نقد یک پراتیک گسترده اجتماعی نبود و اگر خواست برای برابری و جنبش و مبارزه برای رفع این ستم و نابرابری وجود نداشت، در آن صورت برجسته کردن حقوق زن و پیش‌بینی تدابیر خاص اجتماعی، قانونی و نهادینه برای تامین این حقوق، زائد می‌بود و تنها می‌توانست شکاف‌های تصنعی و ناخواسته بین زن و مرد ایجاد کند.

اما می‌دانیم که وضع چنین نیست و امروزه نادیده گرفتن حقوق زنان و اندیشیدن تدابیر خاصی برای تأمین و تضمین این حقوق، به مثابه حقوق زنان و نه حقوق شهروندان به طور کلی، ضروری است و همین سیاست است که نهایتاً به کاهش شکاف بین مرد و زن در جامعه انسانی، که هدف هر آزادی‌خواه واقعی است، کمک می‌کند و نه کتمان و انکار این حقوق و تدابیر مشخص در مورد زنان و پوشاندن آن در لابلای حقوق شهروندان جامعه به طور عام. فرقی که در این جا هست این است که در این مورد پیش‌بینی ساختار سیاسی و اداری خاصی برای زنان موضوعیت ندارد و ایده حکومت زنان و حکومت مردان

پوچ است، اما در مورد ملت‌ها، برعکس، مسأله حاکمیت سیاسی در مرکز توجه قرار دارد، کما اینکه قائل شدن حق تعیین سرنوشت به روشنی همین جنبه را نشان می‌دهد. فکر می‌کنم این موضوع به اندازه کافی و به بیان‌های گوناگون توضیح داده شده باشد.

برنامه اثباتی برای حل مسأله ملی: پاره‌ای نکات آخر

همان‌طور که تا به حال روشن شده است، من بر این باورم که داشتن یک برنامه یا پلاتفرم مشخص در قبال حل مسأله ملی در کردستان برای کومه‌له ضروری است و خودداری از آن را به معنای جا گذاشتن یک خلاء سیاسی و سخت اشتباه می‌دانم. سکوت و بی‌برنامه‌ای در این مورد، معنایش غیرجدی بودن و نامستول بودن در قبال آینده کردستان و مردم آن، در قبال سرنوشت دموکراسی سیاسی در ایران به طور کلی و در قبال آینده جریان چپ و عدالت‌خواه است و در عمل منجر به خالی کردن میدان در مقابل گرایش‌های سیاسی دیگر و افتادن ناگزیر به دنباله روی از آن‌ها است.

یک چنین برنامه‌ای، همان‌طور که در ادامه بحث با تفصیل بیشتری شرح خواهم داد، با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل و معیارها از نظر من خودمختاری نیست، بلکه یک ایران فدراتیو دموکراتیک است که در آن کردستان نیز جایگاه خود را به عنوان یکی از عناصر متشکله این اتحاد داوطلبانه و برابر احراز خواهد کرد، اما عجلتاً وارد بحث مشخص در مورد آن نمی‌شوم.

خودداری از ارائه یک برنامه اثباتی در قبال خواست‌های خلق کرد نه فقط از لحاظ اصولی صحیح نیست، بلکه اصلاً عملی و قابل اتخاذ هم نیست و در عمل دیر یا زود شما مجبور خواهید شد در این مورد به اصطلاح «برنامه‌پردازی» کنید. مثالی در این مورد بحث ما را روشن‌تر می‌کند.

ما همیشه گفته‌ایم که برای دادن طرح مشترک خواست‌های مردم کردستان از حکومت مرکزی آماده مذاکره و توافق با حزب دموکرات هستیم و این را از اصلی‌ترین زمینه‌های همکاری با حزب دموکرات کردستان دانسته‌ایم. ضرورت و مطلوبیت داشتن یک طرح مشترک برای حل مسأله ملی در کردستان، از جمله خودمختاری، بارها از طرف خود آقای ابراهیم علیزاده هم مورد بحث و دفاع قرار گرفته است. (11) ضمناً از مدت‌ها پیش بین ما و حزب دموکرات بحث‌ها و مذاکراتی بر سر ارائه یک پلاتفرم مشترک در این زمینه در جریان بوده و آن‌ها نیز توافق کلی و اصولی در این مورد دارند.

اولین پرسش این است که چنانچه این موضوع به یک مسأله عملی روز تبدیل شد، در این صورت چرا و بر اساس چه استدلالی حاضر خواهیم بود با حزب دموکرات کردستان طرح مشترک بدهیم؟ و

این دوگانگی را چگونه پاسخ می‌دهیم که ما رأساً حاضر نیستیم در این مورد برنامه‌ای بدهیم و آن را نالایم، نامفید و یا هر چه می‌دانیم، اما مشترکاً با حزب دموکرات حاضریم این کار را بکنیم؟ اگر پیشنهاد طرح مشترک به حزب دموکرات کردستان ایران یک سیاست واقعی و نه یک مجامله بوده است، در این صورت آقای علیزاده باید خود را موظف به پاسخ‌گویی به این پرسش بداند. پرسش بعدی این است که اگر حزب دموکرات از ما خواستند که طرح خودمان را برای این موضوع ارائه دهیم، در آن صورت بر اساس دیدگاه آقای ابراهیم علیزاده، ما چه چیزی داریم که در این زمینه ارائه کنیم؟

چنانچه به هر دلیل ما دادن چنین برنامه یا طرحی را رأساً و مستقلاً نادرست اما ارائه آن را مشترکاً صحیح بدانیم، بالطبع چاره‌ای جز این نخواهیم داشت که یا طرح حدکا را بپذیریم یا با عجله چیزی سرهم کنیم یعنی «برنامه‌پردازی» بکنیم، اما به شیوه بد آن. پذیرفتن یک برنامه درست، یا نکات درستی در هر طرح، که حزب دموکرات کردستان ایران مطرح کند، به خودی خود اشکالی ندارد و کسی که برای طرح مشترک اعلام آمادگی می‌کند، لابد برای پذیرفتن چنین نکاتی نیز آمادگی دارد، اما بحث بر سر این است که به چه دلیل تحت عنوان این که «برنامه‌پردازی» ضروری نیست، از ابتدا و بدون مطالعه خود را از دادن یک طرح یا برنامه مستقل در این مورد محروم می‌کنیم؟ آیا این روش از همان ابتدا و به طور ناگزیر ما را به دنباله‌روی سیاسی محکوم نمی‌کند؟ آیا روش حزبی که می‌خواهد در تعیین خصلت جنبش، در فرموله کردن برنامه و خواست‌های مردم، دخیل و پیش قدم باشد چنین است؟

اجازه بدهید بگوئیم که باقی گذاشتن این خلاء در دیدگاه آقای علیزاده با سایر اجزای دیدگاه وی که تاکنون و به‌ویژه در بخش قبلی این نوشته بررسی کردیم، بی‌ارتباط نیست. یک‌جا رهبری جنبش کردستان به طیب خاطر به «احزاب ناسیونالیست» سپرده می‌شود و آن‌ها بنا به تعریف صالح‌تر و توان‌تر از کومه‌له برای رهبری جنبش، اعم از جنبش آزادی ملی و جنبش همگانی علیه استبداد، توصیف می‌شوند، در جای دیگر نفوذ اجتماعی کومه‌له «تماماً» از «جنبش ملی» خلق کرد جدا اعلام می‌شود، باز هم در جای دیگر جنبش کردستان، برخلاف نگرش تاکنونی کومه‌له، به نام «جنبش خودمختاری طلبی» خصلت‌نمایی می‌شود و به این ترتیب در تعیین خصلت و محتوای آن روایت‌های بورژوائی و نوع کمونیسم کارگری پذیرفته می‌شود و بالأخره هر برنامه یا طرح مشخصی هم که بتواند مطالبات خلق کرد را فرموله کرده و مبنای رفع ستم ملی و تامین حاکمیت مردم کردستان باشد، نادیده گرفته می‌شود.

همه این‌ها جز گریز از رهبری و قبول مسئولیت در جنبش خلق کرد و بی‌وظیفه کردن سوسیالیست‌ها در قبال آن معنای دیگری ندارد. نتیجه عملی این سیاست، که آقای ابراهیم علیزاده خود آن را «جهت‌گیری سال‌های اخیر کومه‌له» می‌نامد، و در تقابل کامل با پیشینه سیاست‌های کومه‌له قرار

دارد، همین سیر رکود و حاشیه‌ای شدن سیاسی است که کومه‌له در سال‌های اخیر طی می‌کرده است. با بازسازی کومه‌له در تابستان گذشته (تابستان سال 1379)، این سیر متوقف شد و جای خود را به دور جدیدی از فعالیت و تحرک سیاسی داد که شرح آن در این جا مناسب نیست.

باری، از این مسأله بگذریم. اکنون باید به طور مشخص وارد بحث برنامه‌های مختلف برای حل مسأله ملی در کردستان شویم و ابتدا خودمختاری را، که بسیار مورد تحریف و سوء تغییر هم قرار گرفته است، مورد مطالعه قرار دهیم. آقای ابراهیم علیزاده امسال در خرداد ماه 1379 در نوشته خود به نام «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟ پاسخی به رفیق عبدالله مهتدی» برای اولین بار صراحتاً در نقد مضمون خودمختاری صحبت کرده و خودمختاری را به مثابه یک طرح برای حل مسأله ملی در کردستان ایران به طور اصولی و کلی رد می‌کند و به این ترتیب بحث را کمی به پیش، و یا شاید بهتر باشد گفته شود به پس، می‌برد که در این جا به آن خواهیم پرداخت.

3_ خودمختاری: «پلاتفرم کمونیست‌ها» یا «شعار ناسیونالیست‌ها»؟

در «گزارش به کنگره هشتم کومه‌له» که موضوع اصلی بحث و نقد کنونی ما را تشکیل می‌دهد، اگر چه لزوم ارائه یک برنامه اثباتی در قبال مسأله ملی برای حال حاضر نفی می‌شود، اما خود این طرح‌ها مورد مخالفت مضمونی صریح قرار نمی‌گیرند و یکسره رد نمی‌شوند. به عبارت دیگر، «گزارش...» وارد نقد مضمونی خودمختاری یا فدرالیسم یا هیچ طرح دیگری نمی‌شود، این طرح‌ها را از لحاظ اصولی رد نمی‌کند و حتی می‌پذیرد که:

«امروز صرفنظر از هر ایرادی که به شکل و یا این یا آن فرمول بندی این سند داشته باشیم، واقعیت این است که این برنامه در آن تاریخ بدیل سیاسی کمونیست‌ها در جنبش توده‌ای گسترده‌ای بود که علیه ستم ملی برپا شده بود و خودمختاری در رأس مطالبات آن قرار داشت. طبقه کارگر نمی‌توانست بدون برنامه سیاسی مشخص خود برای پیروزی این جنبش مبارزه کند، از اینرو ارائه این سند به جنبش توده‌ای کاری اصولی و ضروری بود.» (خط تاکید از من است.)

بنابراین حداکثر ایرادی که در «گزارش...» در قبال برنامه اثباتی برای رفع ستم ملی و به طور مشخص «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» یافت می‌شود، به صورت یک احتمال و تحت عنوان این که «صرفنظر از هر ایرادی که به شکل و یا این یا آن فرمول بندی این سند داشته باشیم» مطرح

می‌شود، یعنی از حد ایراد به شکل ارائه این برنامه و «این یا آن فرمولبندی آن» بیشتر نیست. حداکثر مرزبندی مضمونی با طرح خودمختاری که ممکن است کمی بوی انتقاد از آن به مشام برسد، آن جا است که می‌گوید «خودمختاری نمی‌توانست پلاتفرم همیشگی ما برای رفع ستم ملی باشد»، که البته حقیقت دارد و کسی هم خلاف آن را نگفته و انتظار نداشته است خودمختاری پلاتفرم ازلی و ابدی ما برای رفع ستم ملی در کردستان باقی بماند. به علاوه، در همان گزارش به کنگره هشتم کومه‌له، آقای ابراهیم علیزاده، جایی که به گفته خود «محورهای اصلی سیاست ما درباره مسأله ملی» را ذکر می‌نماید، پس از طرح حق تعیین سرنوشت و برگزاری رفراندوم برای تحقق عملی این حق، یادآور می‌شود که:

«4_ چنان چه مردم کردستان خواهان ماندن در چهارچوب کشور ایران باشند و بر علیه جدائی رأی بدهند، در این صورت بایستی برابری کامل حقوق ملت‌ها و رفع هرگونه تبعیض براساس ملیت در همه زمینه‌ها تضمین گردد و سرانجام تکلیف هر طرحی برای رفع ستم ملی (خودمختاری، فدرالیسم و...) که از جانب احزاب مختلف ارائه می‌شود با رأی آزادانه مردم کردستان تعیین شود و بدین ترتیب قانونیت پیدا کند.» (خط تأکیدها از من است.)

در این جا نیز یک ردیه اصولی بر خودمختاری یا بر فدرالیسم مشاهده نمی‌شود، بلکه تکلیف هر طرحی برای رفع ستم ملی به بعد از رفراندوم در مورد جدائی یا ماندن در ایران، و طبعاً به پس از دادن جواب منفی به جدائی در این رفراندوم، موکول می‌شود. به علاوه، هم «خودمختاری» و هم «فدرالیسم» به عنوان «طرح‌هایی برای رفع ستم ملی» ذکر می‌شوند و حتی از «قانونیت یافتن» آن‌ها صحبت می‌شود. تنها مسأله‌ای که ظاهراً در مورد آن‌ها وجود دارد این است که نباید از هم الآن برایشان «برنامه‌پردازی» کرد، بلکه باید «تکلیف آن‌ها با رأی آزادانه مردم تعیین شود». کوتاه سخن، در «گزارش» آقای ابراهیم علیزاده مضمون خودمختاری و به طور کلی هر طرح اثباتی برای حل مسأله ملی در شرائط هم‌زیستی خلق‌ها مورد بحث نیست و مسکوت می‌ماند. کما این که ایشان در توضیح کنگره هشتم صراحتاً اعلام می‌کند: «بدین معنی ما نه برنامه قبلی خود برای خودمختاری کردستان را رد می‌کنیم و نه امروز آن را مبنای تبلیغ و فعالیت‌های سیاسی خود در زمینه رفع ستم ملی قرار می‌دهیم.»

من عمداً این بخش از بحث را با تفصیل و دقت نقل و بررسی کردم تا مسکوت گذاشتن و دوپهلویی در مورد این طرح‌ها نزد ایشان را نشان دهم و این را هم خاطر نشان کنم که با موکول کردن سرنوشت این طرح‌ها به پس از برگزاری رفراندوم بر سر جدائی، در واقع آن‌ها را نوعی تعویق به محال می‌کند. آقای علیزاده بعداً، در خرداد ماه سال جاری (1379)، در تداوم و تعمیق نگرش خود به این

مسأله از همین موضع نیز عقب نشینی کرده، یا فراتر رفته، و کلاً و به طور اصولی خودمختاری را (و به اعتقاد من فدرالیسم و هر طرح دیگر برای رفع ستم ملی را) رد می‌کند. امسال با گرم شدن بحث بر سر این موضوع و پس از انتشار بخش اول مقاله من در «افق سوسیالیسم»، شماره چهارم، اردیبهشت ماه 1379، ایشان به ناگزیر از موضع سکوت طلائی در قبال این مسأله دست برداشته و در تاریخ خرداد ماه 1379 جزوه‌ای تحت عنوان «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟ پاسخی به رفیق عبدالله مهتدی» منتشر می‌کند که در آن اظهار می‌دارد که «خودمختاری نمی‌تواند برنامه اثباتی ما بری حل مسأله ملی باشد». ایشان هم چنین می‌گوید:

«خودمختاری در کردستان تاریخاً شعار و مطالبه ناسیونالیست‌های کرد در جنبش علیه ستم ملی بوده است. با کپی کردن این شعار از روی دست آن‌ها، کمونیست‌ها نمی‌توانند نقش شایسته خود را در رهبری جنبش توده‌ای برای رفع ستم ملی به دست بیاورند.» (ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟»، ص 21)

ما در اینجا تأملی روی بحث خودمختاری می‌کنیم و از جمله می‌بینیم آیا خودمختاری «بدیل سیاسی کمونیست‌ها در جنبش توده‌ای علیه ستم ملی» است که «طبقه کارگر بدون آن نمی‌توانست برای پیروزی این جنبش مبارزه کند»، آن طور که آقای علیزاده در تیرماه 1374 در «گزارش به کنگره هشتم کومه‌له» می‌نویسد و یا «شعار ناسیونالیست‌ها است که کمونیست‌ها نباید از روی دست آن‌ها کپی کنند و گرنه نمی‌توانند نقش شایسته خود را در رهبری جنبش توده‌ای به دست بیاورند»، آن طور که در خرداد ماه 1379 می‌گوید.

اجازه بدهید استدلال‌های ایشان را در این مورد یکی یکی بررسی کنیم و در ادامه هم نظر اثباتی خود را در مورد خودمختاری به عنوان یکی از راه حل‌ها یا طرح‌های اثباتی برای حل مسأله ملی در میان خواهیم گذاشت. ضمناً یادآوری می‌کنیم که به گفته خود آقای علیزاده، بحث‌های ایشان «در تأیید جهت‌گیری سال‌های اخیر کومه‌له در رابطه با این مسأله» است و دقیقاً همین «جهت‌گیری سال‌های اخیر» ایشان است که مورد انتقاد ما می‌باشد.

الف_ خودمختاری: «مختار» کردن دولت مرکزی؟

آقای ابراهیم علیزاده می‌نویسد:

«خودمختاری چیزی جز تعیین حدود و ثغور اختیارات دولت مرکزی بر منطقه‌ای که قرار است خودمختار بشود، نیست. با چسپاندن قیدی از قبیل «وسیع و دموکراتیک» و الصاق مطالبات رفاهی و کارگری و غیره نیاستی آن را ایده‌آلیزه نمود، کاری که در برنامه ما برای خودمختاری مصوب کنگره چهارم با اضافه کردن بخش‌هایی از برنامه حزب کمونیست به آن انجام گرفته است.» (همان جا، ص 19)

اولاً، این حکم که «خودمختاری چیزی جز تعیین حدود و ثغور اختیارات دولت مرکزی در منطقه خودمختار نیست» صحیح نمی‌باشد. چرا، اتفاقاً خودمختاری چیزی جز تعیین حدود و ثغور اختیارات دولت مرکزی نیز هست و دقیقاً به همین دلیل هم خودمختاری نامیده می‌شود. گرچه ما خودمختاری را امروزه راه حل مناسب برای حل مسأله ملی در کردستان نمی‌دانیم، اما اگر بخواهیم در سطح اصولی بحث کنیم خودمختاری در درجه اول حدود اختیارات منطقه خودمختار را تعیین می‌کند و متضمن و دربرگیرنده اختیارات منطقه خودمختار در مقابل دولت مرکزی است و طبیعی است که در عین حال رابطه با حکومت مرکزی و حدود و ثغور اختیارات آن را هم در بر دارد، چرا که در غیر این صورت اختیارات منطقه خودمختار قابل تعریف نخواهد بود. خودمختاری، و یا هر طرح دیگری از این قبیل، حدود اختیارات دولت مرکزی و منطقه خودمختار هر دو را تعیین می‌کند و به این معنی محدودیتهای هر دو را نیز خاطر نشان می‌سازد. در حالیکه این وجه از قضیه عمداً از طرف آقای علیزاده نادیده گرفته شده یا دقیق‌تر بگوئیم این شیوه فرمول‌بندی کردن مسأله، قضیه را یک‌جانبه و حتی معکوس وانمود می‌کند. بر طبق نظر آقای علیزاده، خودمختاری در واقع به معنای خودمختار کردن حکومت مرکزی است و نه خودمختار کردن منطقه کردستان که بی‌معنی بودن این حکم آشکار است.. همه این طرح‌ها، و از جمله خودمختاری، متضمن کاستن از اختیارات حکومت مرکزی و سپردن و تفویض این اختیارات در چهارچوب‌های معینی به منطقه و محل است. خلاف این هم قابل تصور نیست، زیرا پرواضح است اگر قرار باشد که اثری از مفهوم اختیارات منطقه‌ای یا محلی در میان نباشد، اصلاً خودمختاری و یا هیچ طرح دیگری معنی و فلسفه وجودی پیدا نخواهد کرد.

برای این که نشان دهیم که بحث آقای علیزاده تا چه حد برخلاف واقعیات مسلم و بر خلاف تاریخ واقعی کردستان و همه اسناد رسمی خود کومه‌له است، جملات کوتاهی را به نقل از «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان»، فصل دوم مبانی خودمختاری، مصوب کنگره‌های سوم (1361) و چهارم (1362) کومه‌له ذکر می‌کنیم.

«حکومت مرکزی ایران باید حقوق زیر را برای حکومت خودمختار کردستان بدون قید و شرط برسمیت بشناسد:

کلیه امور قانون‌گذاری، قضائی، انتظامی، اداری و فرهنگی کردستان به عهده حکومت خودمختار کردستان ایران است...

نمایندگان حکومت خودمختار کردستان در اداره امور دولت مرکزی شرکت خواهند کرد... انتصابات مقامات و مصادر امور کردستان از سوی دولت مرکزی ملغاً می‌گردد. این مصادر از سوی مردم کردستان انتخاب می‌شوند...

دولت مرکزی اراده آزادانه توده‌های مردم کردستان را در تعیین و تغییر شکل و ساختار حکومت خودمختار کردستان به رسمیت می‌شناسد و هیچ‌گونه مداخله و تحمیلی در این مورد نمی‌کند. انتظامات داخلی کردستان به عهده حکومت خودمختار کردستان است و هرگونه نقل و انتقال نیروهای مسلح مرکزی در سرزمین خودمختار کردستان تنها با تأیید و نظارت عالیت‌ترین مرجع حکومت خودمختار کردستان صورت خواهد گرفت..»

من قضاوت را به خواننده می‌گذارم که آیا این اختیارات و حقوق را می‌توان تنها «تعیین حدود و ثغور دولت مرکزی» نامید و صاف و ساده باز گذاشتن دست دولت مرکزی دانست؟ وانگهی پرسیدنی است که آن جنبش بزرگ و پر دامنه میلیونی خلق کرد، که اتفاقاً خود آقای علیزاده با درک محدود و تقلیل‌گرایانه‌اش آن را «جنبش خودمختاری طلبی» می‌نامد، و همه ما آدم‌های عاقل و بالغ که در سطوح مختلف این جنبش از جان و دل مایه می‌گذاشتیم و جان برکف می‌نهادیم، آیا همه‌اش به خاطر «تعیین حدود و ثغور اختیارات دولت مرکزی» بود؟ یعنی کردها می‌جنگیدند که اختیارات مرکز را تعیین کنند؟ این بحث آشکارا غیرمسئولانه و لاقیدانه است و بیش از حد شعور مخاطب را پائین می‌گیرد.

ب: خودمختاری: ایده‌آلیزه کردن از راه آوردن

صفات «وسیع و دموکراتیک»؟

ثانیاً، اضافه کردن صفات «وسیع و دموکراتیک» هم هیچ اشکالی ندارد و برخلاف ادعای آقای ابراهیم علیزاده، که خود برگرفته از دیدگاه‌های کمونیسم کارگری است، به هیچ وجه به معنای ایده‌آلیزه کردن خودمختاری نمی‌باشد و این مسأله، همان طور که ذیلاً نشان خواهیم داد، جز یک ادعای بی‌پایه بیش نیست. (ضمناً محض اطلاع آقای ابراهیم علیزاده، که ظاهراً در مورد دستور زبان فارسی حساسیت

خاصی به خرج می دهد، کلمات «وسیع و دموکراتیک» جلوی اسم خودمختاری، «قید» نبوده بلکه «صفت» هستند. اما من البته از این موضوع استدلال سیاسی نخواهم تراشید.

حدس می‌زنم که اشاره ایشان در خصوص «چسپاندن» صفات «وسیع و دموکراتیک»، علاوه بر «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان، مصوب کنگره چهارم» به مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان»، نوشته من در نشریه «پیشرو»، دوره اول، شماره دوم، منتشر شده به تاریخ مرداد ماه 1360 یعنی بیش از 19 سال (اکنون 27 سال) قبل بر می‌گردد که این اصطلاحات از آن‌جا سرچشمه گرفتند. آن مقاله در عین حال نظر هیأت تحریریه نشریه «پیشرو» را، که آقای ابراهیم علیزاده هم در آن وقت عضو بود، منعکس می‌کرد و از طرف آن هیأت تحریریه رسماً به عنوان مبنای سیاست‌گذاری کومه‌له شناخته و معرفی شده بود. باری، آن مقاله، ضمن توضیح دیدگاه و سیاست اصولی ما در قبال مسأله ملی، که به اعتقاد من هنوز هم کاملاً از صحت و اعتبار برخوردار است، در مبحث خودمختاری واژه‌های وسیع و دموکراتیک را نیز در توصیف خودمختاری مورد نظر ما به کار می‌برد. امروزه و پس از گذشت نزدیک به بیست سال (اکنون سی سال) که از آن مقاله و از آن دوره می‌گذرد، چه بسا همه خوانندگان کنونی علت آوردن آن صفت‌ها و کارکرد آن‌ها را در آن دوره ندانند و همین موضوع دوستان آقای ابراهیم علیزاده را تشویق می‌کند که با یک اشاره گذرا این کار را ایده‌آلیزه کردن خودمختاری بنامد و تمام توضیحات سیاسی ما را در آن دوران که خود وی بسیار هم شنیده و به موقع ترویج هم کرده و برای دیگران توضیح هم داده است، از خواننده امروزی دریغ کند.

رفقای قدیمی کومه‌له به یاد دارند که در آن دوره یکی از مسائلی که جنبش کردستان با آن روبه‌رو بود و بالطبع حساسیت کومه‌له را هم موجب می‌شد، عبارت از تمایل گرایش‌های سیاسی خاصی در کردستان برای تنزل دادن خواست‌های خلق کرد و کاستن از حقوق و اختیاراتی بود که تحت عنوان خودمختاری در مقابل رژیم جمهوری اسلامی مطرح می‌شد. حزب توده، که آن وقت هنوز نفوذی داشت، صراحتاً خواستار کاهش هرچه بیشتر اختیارات کردستان در مقابل حکومت جمهوری اسلامی بود و گرایش‌های نزدیک به خود را در کردستان به سازش غیراصولی با رژیم جمهوری اسلامی تشویق می‌کرد. بنابراین کومه‌له، در مقام واکنش و مقابله با این گرایش‌ها، گاه از صفت وسیع استفاده می‌کرد تا نشان دهد که از بیشترین حقوق و اختیارات برای مردم کردستان، تا جایی که چنین چیزی به هر حال در چهارچوب خودمختاری ممکن است، دفاع می‌کند.

از طرف دیگر، کومه‌له در درون جامعه کردستان هم مدافع یک شیوه دموکراتیک اداره امور بود و لذا در مقابل گرایش‌های سلطه‌جویانه، مافوق مردم و غیردموکراتیک که در کردستان وجود داشت و

یک تهدید واقعی به شمار می‌رفت، از شیوه‌های دموکراتیک مبنی بر حقوق مردم و حق حاکمیت و مشارکت آن‌ها دفاع می‌کرد و صفت دموکراتیک دقیقاً این مشخصه و این تمایز را تاکید می‌نمود.

بنابراین می‌بینیم که هیچ‌کدام از این دو صفت وسیع و دموکراتیک نه تنها اشکالی نداشتند و ندارند، بلکه بیانگر دیدگاه اصولی کومه‌له در دفاع از حقوق خلق کرد و مقاومت در مقابل کوتاه آمدن و پشت کردن به حقوق خلق کرد از یک طرف و نیز در مقابل خودسری و غیردموکراتیسم نیروهای سیاسی جامعه کردستان از طرف دیگر بودند و به این معنی نقش مثبتی در مبارزه سیاسی روشنگرانه ما ایفا می‌کردند و نه فقط خودمختاری را ایده‌آلیزه نمی‌کردند، بلکه دقیقاً کار کرد ضد توهمی داشتند.

من در بخش اول نوشته حاضر با نقل بخشی از مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان» (منتشره در سال 1360) نشان داده‌ام که چگونه در همان مقاله در مقابل ایده‌آلیزه کردن خودمختاری، و یا به طور کلی ایده‌آلیزه کردن هر نوع حل مسأله ملی، و وانمود کردن آن به عنوان پایان مصائب توده‌های زحمتکش، که معمولاً از طرف ناسیونالیست‌ها تبلیغ می‌شود، واکنش نشان داده شده است. همچنین در موقعیت‌های متعدد دیگری نیز با تفصیل بیشتر در این مورد صحبت کرده و نوشته‌ام که متأسفانه اکنون به دلیل این که آقای ابراهیم علیزاده و هم فکرازش در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تمام اسناد گذشته مشترک، از جمله حتی نوشته‌ها و نوارهای سخنرانی‌های شخص من، را تصرف کرده‌اند، استناد به آن‌ها در حال حاضر برای من مقدور نیست و این کار را به آینده موکول می‌کنم. در همان مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان» آمده است:

«ما حق ملت‌ها در کشور ایران (و از آن جمله حق ملت کرد) و آزادی آن‌ها را در تعیین سرنوشت و در انتخاب راه زندگی خود (منجمله جدائی) به رسمیت می‌شناسیم و با به کار بردن هرگونه جبر و زور در این رابطه مبارزه می‌کنیم...»

و اما حال که ما از زندگی مشترک خلق کرد با خلق‌های دیگر ایران پشتیبانی می‌کنیم، باید برنامه‌ای هم برای حل مسأله ملی مطرح کنیم. این برنامه باید مبتنی بر رفع قطعی ستم ملی باشد، شرایط اتحاد آزادانه خلق کرد با خلق‌های دیگر ایران را تأمین نماید و در درون کردستان نیز به دموکراتیک‌ترین طرز اداره امور متکی باشد. این برنامه چیزی جز یک خودمختاری وسیع و دموکراتیک برای کردستان ایران نیست.»

در «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان، مصوب کنگره سوم، اردیبهشت ماه 1361» نیز عیناً همین «خودمختاری وسیع و دموکراتیک» در بند هشتم فصل اول کلیات آمده و دقیقاً به دنبال آن این طور توضیح داده شده است:

«ما... خواهان یک خودمختاری وسیع و دموکراتیک برای کردستان هستیم که متضمن کسب بیشترین اختیارات محلی بوده، مشارکت توده‌های وسیع اهالی را در اداره امور کردستان خودمختار تأمین می‌نماید، برقراری دموکراسی را تضمین می‌کند و خواست‌های فوری کارگران و زحمتکشان کردستان را برآورده می‌سازد.»

بنابراین همه ما و از جمله آقای علیزاده در آن دوره می‌دانستیم که آوردن و یا به قول ایشان «چسپاندن» صفات وسیع و دموکراتیک به خودمختاری برای چیست: «وسیع» برای تأکید بر «کسب بیشترین اختیارات محلی» و «دموکراتیک» برای تأکید بر «مشارکت توده‌های وسیع اهالی در اداره امور کردستان و تضمین برقراری دموکراسی». این خواست‌ها و یا تأکیدات نیز، همان طور که پیشتر توضیح دادیم، در آن مرحله نیازهای واقعی و زنده جنبش را منعکس می‌کردند. در جای دیگری از همان سند باز هم مراد از محتوای دموکراتیک خودمختاری بیان می‌شود.

«این مبارزه که خواست مشخص آن را کسب خودمختاری تشکیل می‌دهد، بیش از پیش از مضمون دموکراتیک برخوردار بوده و با زندگی و منافع توده‌های مردم پیوند یافته است. مضمون مترقی و انقلابی این خودمختاری را رفع ستم ملی، برجسته شدن دستگاه‌های سرکوبگر و بوروکراتیک دولت مرکزی و اداره امور کردستان به شیوه دموکراتیک و انقلابی یعنی از طریق حاکمیت مستقیم مردم تشکیل می‌دهد.» (برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان، مصوب کنگره سوم، اردیبهشت 1361، فصل اول کلیات، بند چهارم)

و بالأخره به خواننده یاد آوری می‌کنم که مراجع کلاسیک مارکسیسم در قرن بیستم نیز در موارد متعددی شعار خودمختاری را به عنوان راه حل یا برنامه اثباتی مشخصی برای رفع ستم ملی مورد تأیید قرار داده و گاه آن را با صفات وسیع و نظیر آن نیز توصیف کرده‌اند. لنین در بحث مسأله ملی آن جا که برنامه عملی برای رفع ستم ملی در دستور قرار داشته است، خودمختاری را مطرح کرده و صفت «وسیع» را نیز در رابطه با آن به کار برده است که من در چهارچوب مآخذ محدودی که اکنون به آن‌ها دسترسی دارم ذیلاً به آن اشاره می‌کنم.

الف- در مقاله «وظائف پرولتاریا در انقلاب ما» منتشره به تاریخ 28 ماه مه 1917، در بند «برنامه ارضی و ملی»، پس از تأکید بر روی حق جدائی و حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت ستم تزاریسیم، می‌نویسد:

«آزادی کامل جدا شدن، وسیع‌ترین خودمختاری محلی و (ملی)، تضمین‌های دقیقاً پژوهش‌شده حقوق اقلیت‌های ملی - چنین است برنامه پرولتاریای انقلابی» (لنین، منتخب آثار به زبان فارسی، ص 464، تأکید از من است).

بنابراین از نظر لنین: اولاً، آزادی جدا شدن (حق تعیین سرنوشت) و داشتن طرح اثباتی مشخص برای تنظیم مناسبات ملت‌ها (که در این مورد خودمختاری است) با هم منافاتی نداشته و بدیل یکدیگر به حساب نمی‌آیند بلکه در شرائط خاصی به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت کافی نبوده و باید هر دو را در نظر گرفت و در برنامه خود گنجانند. ثانیاً، «خودمختاری» می‌تواند جزئی از برنامه پرولتاریای انقلابی هم باشد و ثالثاً، صفت «وسیع» جلوی خودمختاری هم اشکالی ندارد و به معنای ایده‌آلیزه کردن آن نیست.

ب- همچنین در هفتمین کنفرانس کشوری حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (بلشویک)، مشهور به کنفرانس آوریل، لنین قطعنامه‌ای تدوین و پیشنهاد می‌کند که به تصویب این کنفرانس هم می‌رسد. این قطعنامه که نام «قطعنامه در باره مسأله ملی» را بر خود دارد، پس از این که روحانیت و سرمایه‌داران و خرده بورژوازی را در ابقای ستم‌گری ملی ذینفع دانسته و امپریالیسم را عامل تشدید ستم‌گری در عصر حاضر معرفی می‌کند، و پس از تأکید بر اهمیت نظام دموکراتیک در کشور در امر تحقق برابری حقوق ملت‌ها، و بالأخره پس از تأکید بر حق تعیین سرنوشت، یعنی حق ملت‌ها برای جدائی و تشکیل دولت مستقل، می‌نویسد:

«حزب (منظور حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، بلشویکها است) خواستار خودمختاری وسیع منطقه‌ای، الغای نظارت از طرف مقامات بالا و الغای زبان اجباری دولتی و نیز خواستار این است که تعیین حدود مناطق خودمختاری که خود اداره امور را در دست دارند، بر این اساس انجام یابد که خود اهالی محل شرائط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر گیرند.» (لنین، منتخب آثار به زبان فارسی، ص 473، تأکیدها از من است).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، خودمختاری و آن هم خودمختاری وسیع منطقه‌ای ماه‌ها قبل از انقلاب اکتبر و قدرت‌گیری بلشویک‌ها از طرف لنین مطرح شده و از طرف حزب سوسیال دموکرات روسیه به‌عنوان سیاست حزبی تصویب شده است و کسی هم با این کار به توهم‌پراکنی و یا به «خودمختاری طلبی»، با آن بار منفی مورد نظر آقای علیزاده، متهم نشده است. در واقع یک مشکل بزرگ دوستان رهبری حزب کمونیست ایران این است که از یک طرف مانند مؤمنان حقیقی از ترس این که مبدا تردید جانشان را بکاهد و رخنه در ایمانشان ایجاد شود، بر مباحث و نظریات جدید و معاصر چشم و گوش فرومی‌بندند، و از طرف دیگر به خود مارکسیسم نیز برخوردی کاملاً دلبخواه، آماتوری و از سر لاقیدی می‌کنند، مطالعه و پژوهش آن را، چنانکه شایسته آن است، جدی نمی‌گیرند، بلکه به معلومات جسته و گریخته بیست سی سال پیش خود و روایت‌های دست‌چندم و مسخ شده آن که از طرف متولیان کمونیسم کارگری ساخته و پرداخته شده اکتفا می‌کنند.

در بحث‌های داخلی یکی دو سال گذشته (اکنون ده سال گذشته) ما پیرامون این مسأله، این جا و آن جا گفته می‌شد که گویا حتی صفت «منطقه‌ای» برای خودمختاری (یا فدرالیسم و هر طرح دیگر) نیز من درآوردی و از ابداعات من برای ایده‌آلیزه کردن خودمختاری و یا طرح‌های دیگر حل مسأله ملی است، در حالی که من چندین بار توضیح داده‌ام و اکنون یک بار دیگر مایل‌م این توضیح را ثبت کنم که صفت منطقه‌ای من درآوردی نبوده و مفهوم آن در نزد متخصصانی که در زمینه مسأله ملی کار می‌کرده‌اند، اعم از مارکسیست و یا غیر آن، شناخته شده بوده و با همین عبارت به کار برده شده است. کاربرد آن در گذشته کومه‌له نیز کاملاً آگاهانه بوده و هدف از آن ترسیم تمایزی بوده است. به عبارت دیگر، مبنا و محدوده خودمختاری در طرح‌های گذشته کومه‌له، و امروزه فدرالیسم، به درست، جغرافیائی و منطقه‌ای تعریف شده است. برای اینکه فرق این دو در مورد کردستان روشن شود، یادآور می‌شویم که خودمختاری یا فدرالیسمی که مبنایش منطقه‌ای و جغرافیایی است، اهالی ساکن سرزمین کردستان، حال با هر محدوده‌ای که این سرزمین تعریف شود، از هر قومیت یا منشاء اتنیکی باشند، دارای حکومت و اداره خود بوده و مشمول و تابع آن خواهند بود و نه هرکس که در هر جای ایران کرد یا کردتبار باشد، در حالی که با حذف مبنای منطقه‌ای از خودمختاری یا فدرالیسم و گذاشتن مبنای قومیت و یا زبان برای آن، نه فقط کردهای خراسان و قوچان بلکه کردهای پراکنده ساکن ایران نیز جزو این خودمختاری می‌توانند به حساب بیایند. نوع اخیر تقسیم‌بندی اصل را بر هویت اتنیکی و فرهنگی و زبانی افراد قرار می‌دهد و بنابراین از یک طرف نمی‌تواند سیاسی و متضمن حاکمیت و اداره امور باشد و از طرف دیگر افراد یک کشور را بر حسب منشاء قومی و اتنیکی تعریف و تقسیم می‌کند. ناگفته پیداست

که این نوع خودمختاری از لحاظ اصولی مورد نظر و قبول ما نبوده برعکس در گذشته با آن مرز روشنی داشته‌ایم و از لحاظ فنی نیز غیرعملی و غیر قابل اجرا است. تصادفی نیست که چه از نظر ما و چه حزب دموکرات کردستان و چه خود مردم کردستان نیز در گذشته خودمختاری برای کردستان و نه خودمختاری برای کردها یا کردتبارها مطرح بوده است. نگرش ما در این مورد به طور روشن در مقالات گوناگون از جمله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان»، «کومه‌له بوندیست یا سچفخای شوونیست» از رفیق شعیب زکریایی و سایر اسناد گذشته کومه‌له راجع به مسأله ملی در کردستان مشهود است و گواه درک صحیحی است که کومه‌له در قبال این موضوع داشته است. تجربیات سیاسی بعدی، از جمله تحولات عراق و ایجاد نظام فدرالی در آنجا که بر اساس جغرافیائی و نه بر مبنای منشاء اتنیکی آحاد در نقاط گوناگون کشور شکل گرفت، صحت نگرش اصولی و دموکراتیک کومه‌له به این موضوع را اثبات می‌کند.

بی‌مناسبت نیست که همین جا اشاره کنیم که جریان کمونیسم کارگری با نادیده گرفتن این جنبه از مسأله عوام‌فریبانه وانمود می‌کند که خودمختاری یا فدرالیسم یا هر نوع طرح دیگر بر اساس هویت قومی یا فرهنگی آحاد جامعه ایران خواهد بود و در نتیجه مثلاً هر محله یا حتی هر خیابانی در تهران، بسته به این که اهالی آن اصلاً آذربایجانی باشند یا کرد و یا ملیت دیگری، جزو فدراسیون ویژه خود خواهند بود و به این ترتیب شهری مانند تهران به حساب به برچسب اصلیت اتنیکی و قومی و ملی آحاد و افراد آن تقسیم می‌شود و همین امر موجب اصطکاک‌های قومی و ملی و حتی به راه افتادن حمام خون می‌شود. واضح است که چنین نوع خودمختاری یا فدرالیسمی در هیچ کجای دنیا وجود ندارد و هیچ فرد عاقلی هم چنین بخشی را مطرح نکرده است و صرفاً تراوش مغزهای نوابغ کمونیسم کارگری است. این نوع طرح مسأله فقط برای ایجاد پانیک در مورد عواقب وحشتناک به رسمیت شناختن حقوق ملی بر اساس فدرالیسم و غیره درست شده است. طرح‌های خودمختاری یا فدرالیسم بر اساس منطقه‌ای و جغرافیائی بوده و اهالی ساکن در آن منطقه را، که می‌توانند عمدتاً وابسته به یک یا چند ملیت باشند، بدون تمایز و تقسیم آحاد و افراد بر حسب قومیت و فرهنگ در بر می‌گیرد. برای اجتماعات قومی و زبانی متفاوت که در هر کدام از این محدوده‌های جغرافیائی و منطقه‌ای قرار می‌گیرند، می‌توان حقوق فرهنگی از قبیل داشتن مدارس و یا رسانه‌ها به زبان خودشان را در نظر گرفت. به هر رو، نادیده گرفتن جنبه منطقه‌ای طرح‌های گوناگون حکومت‌های ملی نیز کنار گذاشتن درک پیشین کومه‌له و یک نوع «کپی‌برداری از روی دست کمونیسم کارگری» به حساب می‌آید.

ج- خودمختاری: ایده آلیزه کردن از راه «الصاق مطالبات رفاهی»؟

ثالثاً، اشاره‌ای هم در مورد «الصاق مطالبات رفاهی و کارگری» به «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان»، که گویا باعث ایده‌آلیزه کردن این برنامه می‌شود، ضروری است. آقای ابراهیم عزیزاده طوری از این مسأله صحبت می‌کند که گویا این موضوع پیشینه‌ای نداشته و قبلاً در کومه‌له مورد بحث و روشن‌گری قرار نگرفته است. منبأ روشن کردن اذهان در این مورد یادآوری می‌کنم که «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان»، مصوب کنگره‌های سوم (اردیبهشت 1361) و چهارم (بهمن ماه 1362)، در ادامه و تکمیل برنامه‌های خودمختاری قبلی کومه‌له تدوین و نوشته شد و همانطور که خود آقای عزیزاده نیز اشاره می‌کند در اساس خود و تا آنجا که به مطالبات مردم کردستان از حکومت مرکزی مربوط می‌شود، و طرح یا برنامه خودمختاری نیز در واقع همین بخش است، فرق بزرگی نکرده و تنظیم و تدفیق و اصلاح همان متن‌های اولیه است. «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» شامل سه قسمت اصلی است که هر کدام را ذیلاً به اختصار شرح می‌دهم:

یکی مقدمه و کلیات که در آن نگرش ما به مسأله ملی کرد به طور کلی، تقسیم‌شدگی کردستان و زمینه‌ها و علل پیدایش و نهادینه شدن ستم ملی، تحولات اجتماعی در ایران و پیدایش طبقه کارگر جدید در کردستان ایران و موقعیت آن در جنبش کردستان، رابطه جنبش در کردستان با جنبش کارگری و جنبش آزادی‌خواهانه در سراسر ایران و نظیر این‌ها بیان شده است. طبیعی است که این قسمت از متن، جزو طرح یا برنامه خودمختاری به معنای اخص نبوده و موضوع مطالبه مردم کردستان از حکومت مرکزی نمی‌تواند باشد. واضح است که ما نمی‌توانیم تحلیل‌مان از مسأله ملی و جنبش خلق کرد و رابطه آن را با جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک و آزادی‌خواهانه سراسری، به مطالبه خلق کرد و موضوع درخواست از حکومت مرکزی تبدیل کنیم و کسی هم از میان ما از سال‌ها قبل تا به حال چنین مسأله عجیبی را مطرح نکرده است. این مسأله که بخش مقدمه و کلیات جزو «طرح خودمختاری» نبوده و فقط برای روشن کردن نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های اصولی کومه‌له در آن برنامه آمده است، بارها در گذشته توضیح داده شده و برای هر فعال کومه‌له روشن بود.

اما این بخش اگر جزو «طرح خودمختاری» به معنای اخص مورد بحث نبود، در عوض متضمن نگرش‌ها، مواضع و سیاست‌های اصولی‌ای بود که طی سال‌ها به درست به عنوان مواضع و سیاست‌های کومه‌له شناخته شده و مبنای آموزش و ترویج ما را در جامعه و در صفوف کومه‌له تشکیل می‌داد و دقیقاً همین بخش است که از طرف آقای ابراهیم عزیزاده به طور ضمنی نفی شده و کنار گذاشته شده است و

در مقابل آن «جهت گیری‌های سال‌های اخیر» به طور ضمنی و بی سروصدا در پیش گرفته شده است. وقتی ما اصرار می‌کنیم که آن چه خود آقای ابراهیم علیزاده «جهت گیری‌های سال‌های اخیر کومه‌له» می‌نامد، در واقع در راستای سیاست پیشین و شناخته شده کومه‌له نبوده بلکه عدول و تعویض آن‌ها است، از جمله همین بخش کلیات را مدنظر داریم. (12)

دومین بخش یا فصل دوم «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» موسوم به مبانی خودمختاری است و فقط و فقط همین بخش است که به عنوان «طرح خودمختاری» و به عنوان یک مطالبه خلق کرد از دولت مرکزی می‌تواند مطرح باشد.

بخش سوم سند «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» یا فصل سوم آن که در خود آن سند نیز تحت نام «حکومت خودمختار کردستان» آمده، مضمون اجتماعی حاکمیت خودمختار را تعریف کرده و طبیعی است که نمی‌تواند بخشی از مطالبه ملی مردم کردستان از حکومت مرکزی باشد. این واقعیت نیز اولین بار نیست که مطرح می‌شود. در کنگره سوم ما به این نتیجه رسیدیم که کافی نیست مطالباتمان از حکومت مرکزی را فرموله و مطرح کنیم، آن طور که در طرح‌های خودمختاری پیشتر معمول بود، بلکه باید بخش دیگر یا فصل دیگری هم به این برنامه اضافه کنیم که در آن نشان دهیم در صورت کسب خودمختاری از حکومت مرکزی ما چگونه کردستان را اداره خواهیم کرد، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ما در کردستان خودمختار به چه شکلی خواهد بود، چه تغییر و تحولی در زندگی مردم روی خواهد داد و در یک کلام محتوای اجتماعی حکومت خودمختار در کردستان چه خواهد بود. همین کار را هم کردیم و فصلی تحت عنوان حکومت خودمختار کردستان به «برنامه خودمختاری» اضافه کردیم. در کنگره چهارم کومه‌له در سال 1362 نیز بار دیگر این موضوع صراحتاً و با دقت توضیح داده شد که متأسفانه الآن به آن اسناد دسترسی ندارم اما می‌توانم بگویم که در آن کنگره هنگام تصویب «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» اظهار داشتیم که «این برنامه در واقع دو متن و دو موضوع در یک مجلد است، و باید برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان و برنامه کومه‌له برای سازمان‌دهی حاکمیت دموکراتیک مردمی در کردستان خوانده می‌شد که به خاطر سهولت تحت یک عنوان جمع شده است». (نقل به معنی) این مسأله آن قدر برای شعور عمومی رهبری وقت کومه‌له روشن بود که حتی در خود متن «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» نیز آمده است:

«ما در این جا برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان را اعلام می‌داریم، برنامه‌ای که تحقق آن تضمین‌کننده رفع ستم ملی از ملت کرد و برقراری دموکراسی انقلابی در کردستان است.» «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان»، مصوب کنگره چهارم کومه‌له، بهمن ماه 1362، تأکیدها از من است.

یکی دیگر از اسناد آن دوره که من اکنون به آن دسترسی دارم، موسوم به «اپوزیسیون بورژوائی در هراس از جنبش انقلابی خلق کرد» است که در آذرماه 1362 منتشر شده و در آن سند نیز به روشنی این تفکیک بین طرح خودمختاری به مثابه طرحی که مطالبات خلق کرد را در قبال حکومت مرکزی فرموله و ارائه می‌کند و بخش دیگر «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» که موضوع دیگر یعنی مضمون و چگونگی حاکمیت در درون این منطقه را در بر می‌گیرد، بیان شده است:

«... مسأله خودمختاری به طور کلی از لحاظ موضوع خود می‌تواند شامل دو جنبه یا دو قسمت باشد: جنبه‌ای که ناظر بر رفع ستم ملی است و در آن از حقوق و اختیاراتی که حکومت مرکزی باید برای حکومت خودمختار به رسمیت بشناسد، بحث می‌شود و جنبه دیگر که مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در درون کردستان خودمختار، شیوه‌های اداره امور و حاکمیت، حقوق ساکنان کردستان و به طور کلی مضمون و محتوای خودمختاری را در بر می‌گیرد. در «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» که برنامه جامع پرولتاریای کردستان برای رفع ستم ملی و هم چنین برای برقراری دموکراسی انقلابی در کردستان خودمختار است، این قسمت‌ها به روشنی و تفکیک گنجانده شده است..» (عبدالله مهتدی، «اپوزیسیون بورژوائی در هراس از جنبش انقلابی خلق کرد»، 1362، ص 16)

و بالأخره خود آقای ابراهیم علیزاده نیز در گذشته به تفکیک این دو بخش که هر دو هم تحت نام «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» آمده بود کاملاً واقف بود. ایشان در مصاحبه‌ای با «پیشرو» کردی، ضمن توضیح تغییراتی که در کنگره چهارم کومه‌له در برنامه خودمختاری داده شد، با لحن کاملاً مثبت و ستایش آمیزی می‌گوید:

«این تغییرات، روشنی و خلوص بیشتری به این برنامه می‌دهد، چه در آن بخشی که مربوط به حقوق همه ملت کرد به مثابه یک ملت تحت ستم مربوط می‌شود، چه آن بخشی که به داخل خود کردستان در فردای رهائی بر می‌گردد.» («پیشرو»، شماره ی 5، 3 بهمن ماه 1362، ص 22، ترجمه از متن کردی)

بنابراین، حداقل از نظر رهبری وقت کومه‌له، از جمله آقای علیزاده، مسأله روشن بوده است و انتقادهائی که ایشان بر این طرح می‌گیرند و حتی اطلاق نام «خودمختاری طلبی» بر جنبش رهائی‌بخش کردستان، همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، کاملاً پس از آن بود که منصور حکمت بعدها تصمیم

گرفت در ادامه بدنام کردن و تخطئه جنبش خلق کرد این اصطلاحات را به کار برد. این مفاهیم و حتی ترمینولوژی آن تماماً از سرچشمه دیگری به جز دیدگاه‌های ساخته شده گذشته کومه‌له اخذ شده است. و اما تا آن جا که به گنجاندن هردوی این موضوعات، یعنی طرح و یا مطالبه خودمختاری از حکومت مرکزی از یک طرف و برنامه کومه‌له برای حاکمیت دموکراتیک مردم در کردستان از طرف دیگر، در یک مجلد و تحت یک عنوان بر می‌گردد، من شخصاً ایراد چندان زیادی هم نمی‌بینم که تحت شرایط خاصی برنامه ما برای رفع ستم ملی و حل مسأله ملی، یعنی فصل دوم «برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان» تحت نام مبانی خودمختاری، با مضمون اجتماعی حاکمیت مورد نظر ما، که در برنامه مذکور در فصل سوم یعنی حکومت خودمختار در کردستان آمده است، در یک مجلد با هم چاپ شدند، به ویژه که در آن مقطع احتمال این که این خودمختاری از طرف دولت جمهوری اسلامی مورد اعتنا و مذاکره قرار بگیرد و به این اعتبار جنبه اجرائی و عملی فوری پیدا کند، خیلی کم شده بود و بنابراین جنبه آموزشی و ترویجی این سند بر جنبه دیپلماتیک و سیاسی و اجرائی آن برتری داشت و لذا با هم آوردن این دو موضوع یا دو سوژه در یک مجلد چندان بیراه هم نبود. اما با همه این‌ها هیچ اصراری هم بر این موضوع ندارم و می‌توانم بپذیرم که این «با هم آوردن» صحیح و به جا نبوده و به هر حال مسأله‌ساز بوده و یا دست کم اشکال ناخواسته‌ای خلق کرده است. گیریم که این آوردن هر دو موضوع، یکی طرح و مطالبه خودمختاری و دیگری مضمون حاکمیت داخلی مردم در کردستان در شرایط تحقق خودمختاری، در یک مجلد و تحت یک عنوان مناسب نبوده است، اما این را ایده‌آلیزه کردن خودمختاری نامیدن و از آن دستاویزی ساختن دیگر ناموجه و غیرواقعی است.

د: خودمختاری: اختیارات محدود برای کردستان

و باز گذاشتن دست دولت مرکزی در ستم و سرکوب و تبعیض؟

آقای ابراهیم علیزاده پس از ذکر یک ماده از فصل «مبانی خودمختاری» که بر طبق آن «امور مربوط به سیاست‌های خارجی، دفاع در برابر تجاوز خارجی و برنامه و سیاست‌های متمرکز اقتصادی سراسری و سیستم پولی کشور در اختیار دولت مرکزی می‌باشد»، می‌نویسد:

«همان طوری که می‌بینیم بر طبق مبانی خودمختاری، اهرم‌های اصلی قدرت و اعمال ستم و تبعیض و سرکوب کماکان در دست دولت مرکزی است. ارتش سراسری (شامل کلیه نیروهای مسلح از آن

جمله پاسداران، بسیج، نیروهای اطلاعات و ...) به بهانه دفاع از مرزها همواره می‌توانند پادگان‌ها و مراکز خود را برپا دارد و کردستان را کاملاً میلیتاریزه کند. دولت با در انحصار داشتن سیاست‌های متمرکز اقتصادی و پولی می‌تواند نقشه‌های سراسری و تبعیض آمیز خود را ادامه دهد. (این که معمولاً این عبارت در طرح‌های مختلف گنجانده می‌شود که به کردستان به خاطر عقب‌ماندگی تاریخی‌اش بایستی توجه بیشتری بکنند، یک تعارف بیش نیست.) دولت مرکزی می‌تواند هرگونه تلاشی برای جلب پشتیبانی بین‌المللی را از ملت تحت ستم کرد، تحت عنوان «دخالت دیگران در امور داخلی» و با استناد به اصل «سیاست خارجی متمرکز»، بلوکه کند. (ابراهیم علیزاده، استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟، ص 20)

این دیگر استدلال سیاسی صادقانه و از روی اعتقاد نیست، بلکه یک سفسطه سیاسی است. کسی که خودمختاری را ناکافی و ناچیز می‌داند، اگر واقعاً و صادقانه به این استدلال خود معتقد و پای‌بند باشد که عیب خودمختاری در این است که «اهرم‌های اصلی قدرت و اعمال ستم و تبعیض و سرکوب را کماکان در دست دولت مرکزی باقی می‌گذارد»، در این صورت باید خواهان برقراری مکانیسمی یا طرح دیگری برای رفع ستم ملی باشد که این اهرم‌های اعمال قدرت و ستم و تبعیض را هرچه بیشتر از دست دولت مرکزی درآورده و به قدرت مردم محلی می‌سپارد، یعنی باید طرحی فراگیرتر، وسیع‌الاختیارتر، شامل حقوق و اختیارات بیشتر را مطرح کند، نه این که نتیجه بگیرد که هیچ طرحی و هیچ نوع مکانیسمی لازم نیست. آقای ابراهیم علیزاده وانمود می‌کند که به حال کم‌حقوقی مردم کردستان دل می‌سوزاند و از فقدان مکانیسم‌هایی که حقوق خلق کرد را تضمین کند شکوه دارد، در حالی که در واقع همین مقدار حقوق را هم زائد می‌داند و هر نوع برنامه اثباتی و هر نوع طرحی برای تضمین این حقوق را رد می‌کند و نادیده می‌گیرد.

ناهمخوانی «استدلال» ابراهیم علیزاده با روح یک بحث علمی به همین محدود نمی‌شود، بلکه روش بحث وی از لحاظ منطقی دارای اشکال جدی است. در تحلیل به روش علمی اگر می‌خواهید یک متغیر و تاثیرات آن را بررسی کنید، باید سایر شرایط را موقتاً هم شده ثابت فرض بگیرید تا بتوانید مقایسه‌ای صحیح به دست بیاورید. در این مورد مشخص اگر می‌خواهید عاملی مانند خودمختاری و مفید و مصلحت بودن و یا برعکس نابه جا و زیان بار بودن آن را در نظر بگیرید، باید سایر عوامل و از جمله عامل نظام سیاسی را ثابت بگیرید و گرنه هیچ وقت شرایط مقایسه علمی و منصفانه بین فواید و مضار بودن یا نبودن یک طرح را نمی‌توانید فراهم کنید. باید دولت و ماهیت آن را ثابت و معین فرض کرد و دید که در یک شرایط معین و ثابت، خودمختاری (و یا هر طرح دیگر از جمله فدرالیسم و غیره) از هر

لحاظ، و از جمله برای تضمین حقوق مردم تحت ستم کردستان، بهتر است یا خیر. نمی‌شود موقعی که مسأله خودمختاری و یا فدرالیسم و یا هر طرح دیگری مطرح می‌شود، به طور دلبخواه دولت حاکم بر ایران را جمهوری اسلامی، با همه استبداد و جنایت‌ها و حق‌کشی‌ها، در نظر بگیرید و از جمله وجود «ارتش، پاسداران، بسیج و نیروهای اطلاعات» و استفاده از آن‌ها را به عنوان ابزارهای تداوم سرکوب و تبعیض فرض بگیرید، رژیمی را در نظر بگیرید که کردستان را میلیتاریزه می‌کند، از هر نوع تلاشی برای کسب پشتیبانی بین‌المللی برای کردها جلوگیری به عمل می‌آورد و نظائر این‌ها. ولی وقتی هنگامی که نوبت به اجرای حقوق شهروندی مورد نظر خودتان می‌رسد، یک دولت دموکراتیک و بی‌آزار و انسان دوست را مبنا قرار دهید. این یک سفسطه سیاسی است که تمام بحث ابراهیم علیزاده را از ارزش علمی می‌اندازد.

اگر فرض را بر تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی بگیریم، آن طور که در بحث خود آقای ابراهیم علیزاده مطرح می‌شود، چرا که در آن از دخالت‌های «پاسداران، اطلاعات و بسیج» صحبت می‌شود، در این صورت و بر این مبنا باید پرسید آیا اگر خودمختاری در میان نباشد، واقعاً دست «پاسداران، بسیج و نیروهای اطلاعات» در «اعمال قدرت و ستم و تبعیض» در کردستان بسته‌تر می‌شود؟ و یا این که با تمام ناقص بودن آن بالأخره خودمختاری مکانیسمی در جهت ممانعت از این دخالت‌های دیکتاتورمنشانه است و کار را بر دخالت خودسرانه «پاسداران، بسیج و نیروهای اطلاعات» دشوارتر می‌کند؟ فکر می‌کنم هر کودکی نیز می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ درست بدهد، اما آقای ابراهیم علیزاده در مخالفت با طرح‌های اثباتی برای رفع ستم ملی و حل مسأله ملی خود را به موقعیتی انداخته است که حتی به این سؤال دو دو تا چهار تا پاسخ اشتباه می‌دهد.

به‌علاوه، اگر مبنا را بر تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی بگیریم، آیا یک چنین رژیم یا نظام سیاسی حاضر خواهد بود با قلب گشاده «حقوق شهروندی» را به مورد اجرا بگذارد؟ چطور است که این رژیم وقتی پای خودمختاری و یا اختیارات محلی در میان است، از هیچ اعمال نفوذ و ستم و تبعیضی خودداری نمی‌کند، ارتش و سپاه می‌فرستد و سرکوب می‌کند و می‌گیرد و می‌بندد، اما در عوض حاضر می‌شود حقوق شهروندی گسترده‌ای را بدون کارشکنی برای همه ایرانیان به رسمیت بشناسد و به مورد اجرا بگذارد؟ پافشاری بر موضع نادرست، آقای ابراهیم علیزاده و همفکران وی را به این بام و دو هوای غیرمنطقی سوق داده و از درک این منطق ساده محروم کرده است.

و اما اگر در حالت دوم، نظام سیاسی حاکم بر ایران را یک نظام دموکراتیک و مردمی در نظر بگیریم که حقوق و آزادی‌های شهروندان را به بهترین وجه پاسداری می‌کند، در این صورت این رژیم

چرا باید حاکمیت منطقه‌ای مردم کردستان را، در هیأت خودمختاری و یا فدرالیسم و یا هر شکل دیگر، پامال نموده، کردستان را میلیتاریزه کرده و مرتباً پاسدارن و نیروهای سرکوبگر را به منظور تبعیض و ستم و اعمال قدرت علیه آن به کار اندازد؟ می‌بینیم که در این حالت نیز بحث آقای ابراهیم علیزاده فاقد پایه و منطق اصولی است.

در این که چهارچوبه اختیارات خودمختاری کم و ناقص و ضمانت‌های آن ناکافی است و دست دولت مرکزی دیکتاتورمنش را به‌خوبی و به اندازه کافی نمی‌بندد، شکی نیست، اما مادام که انسان هر نوع طرح و مکانیسمی برای تأمین حقوق ملی ملت‌های تحت ستم، و در این مورد مشخص کردها، را به کلی رد نکرده است، باید به همین دلیل از طرح دیگری و مکانیسم دیگری که بتواند این وظیفه را بهتر به انجام برساند دفاع کند. اما وقتی از نقد خودمختاری تحت این عنوان که این طرح یا روش به اندازه کافی جلوی اعمال نفوذ و تخطی حکومت مرکزی را نمی‌گیرد، شروع می‌کنند ولی نهایتاً از این جا سر در می‌آورند که هر طرحی را برای حل و رفع ستم ملی و هر نوع مکانیسمی را برای ممانعت از این دست‌اندازی‌ها نادیده گرفته حداکثر به «حقوق شهروندی» متوسل می‌شوند، آن گاه انسان نتیجه می‌گیرد که غرض دیگری در پس این استدلال وجود دارد.

یادداشت‌ها

1- همان‌طور که اشاره شد این بحث‌ها مسبوق به سابقه‌ای است چهار پنج ساله (امروزه چهارده پانزده ساله)، اما از آنجا که برای خواننده‌ای که در جریان مباحث درون حزبی ما نبوده است تازگی دارد، لذا اشاره به تاریخچه کوتاهی از آن در ابتدای بحث بی‌مناسبت نخواهد بود.

کنگره هشتم کومه‌له در تیرماه سال 1374، یعنی کمی کمتر از پنج سال قبل (اکنون سیزده سال قبل)، برگزار شد. گزارش کمیته مرکزی وقت کومه‌له، که از طرف آقای ابراهیم علیزاده تهیه و تنظیم شد، از دو بخش گزارش سیاسی و تشکیلاتی تشکیل شده بود. گزارش تشکیلاتی مورد بحث من نبود. بحث من روی اجزاء معینی از گزارش سیاسی بود که معتقد بودم به نحو نامناسبی فرمول‌بندی و بیان شده است، مبتنی بر دیدگاه نادرستی است و اشکالاتی در مواضع و سیاست‌های ما در قبال مسائل جنبش کردستان پیش می‌آورد. بنابراین برای اولین بار، در حدی که در یک کنگره می‌شد راجع به این مسأله صحبت کرد، در خود کنگره هشتم در این باره صحبت کردم و ایرادات و ملاحظات انتقادیم را اظهار داشتم.

با توجه به این که خود سند به عنوان یک گزارش داخلی کمیته مرکزی تهیه شده بود و حالت قطعنامه‌ای که سیاست‌های ما را تعیین کند نداشت، و در کنگره نیز نهایتاً فقط در کلیات به رأی گذاشته شد و برای انتشار خارجی هم نبود، و با توجه به این که در آن مقطع گمان نمی‌کردم این اشکالات از حد یک بی‌دقتی فراتر بوده و طرفداران پروپاقرصی داشته باشد، از حد ذکر ملاحظات انتقادی فراتر نرفتم. شاید هم بحث‌های من کوتاه و ناقص بود که نتوانست به اندازه کافی توجه رفقای شرکت‌کننده را به اشکالات سند گزارش سیاسی جلب کند. به هر رو، کلیات گزارش کمیته مرکزی به تصویب رسید. بحث فعلی من، ولو مشروح تر و با استدلال بیشتر، در اساس خود با صحبت‌های آن موقع من فرقی نکرده است. (پژوهشگر حزبی با مراجعه به نوارهای آن کنگره این واقعت را ملاحظه خواهد کرد).

بار دوم، با تفصیل و دقت بیشتری، در کنگره ششم حزب کمونیست ایران که در تابستان 76 برگزار شد این بحث را مطرح کردم. با آن که در آن مقطع پشتیبانی سیاسی تقریباً همه جانبه‌ای از بحث‌های انتقادی من به عمل آمد و به تصویب رساندن قطعنامه‌ای که اشتباهات «گزارش...» آقای ابراهیم علیزاده را اصلاح کند کاملاً عملی بود، اما من با اعتقاد به تقدم دیالوگ سیاسی کافی بر قرار و مصوبه‌ها و با این امید که قبل از صدور هر مصوبه‌ای بتوانم بحثی را در این مورد دامن بزنم و رفقای تهیه‌کننده آن گزارش و یا احیاناً دیگرانی را که دارای همان نظر بودند به یک بحث و جدل سیاسی دعوت کنم، از به رأی گذاشتن قرار خاصی در این مورد صرف‌نظر کردم. به ویژه که خود آقای علیزاده در آن کنگره حضور نداشت. متأسفانه هیچ واکنش سیاسی در مقابل بحث‌های خود ندیدم و نشان دادن این حسن نیت و شکیبائی هم برایم گران تمام شد.

بار سوم تابستان گذشته (سال 1378) در کردستان طی سمیناری نظرات خودم را برای اعضای تشکیلات توضیح دادم و به پاره‌ای از پرسش‌ها و ملاحظات انتقادی پاسخ گفتم. آخرین تلاش من برای طرح این مسأله در درون حزب تا قبل از نوشته حاضر در کنگره اخیر حزب (کنگره هفتم حزب کمونیست ایران، برگزار شده در ماه فوریه سال 2000) صورت گرفت. من قطعنامه‌ای نیز در این رابطه تهیه و برای ارائه به کنگره آماده کرده بودم و در نظر داشتم که در دفاع از آن توضیحات لازم را نیز بدهم. متأسفانه، به دلالتی که خارج از این بحث‌ها است، کنگره هفتم نتوانست به هیچ نوع مسائل سیاسی بپردازد و بنابراین قطعنامه و بحث پیرامون آن نیز مجال طرح نیافت.

آنچه اکنون به انتشار آن اقدام می‌کنم در واقع بر اساس بحث‌های پیشین من، به ویژه بحث‌هایم در کنگره ششم حزب کمونیست ایران (تابستان 76) و سمینار کردستان (شهریورماه 78)، قرار دارد. همان طور که طی بحث‌هایم در کنگره‌ها و سمینارهای حزبی گفته‌ام، و با مطالعه جزوه کنونی نیز روشن خواهد شد، هدف من اعاده و تحکیم آن مبانی فکری و سیاسی است که کومه‌له در عرض بیست سال (اکنون سی سال) پایه‌ریزی کرده و کنار زدن پاره‌ای ناخالصی‌ها و تجدید نظرهایی است که در مقطع معینی به آن وارد شده است. حتی در خود گزارش سیاسی که مورد انتقاد من است نیز بسیاری نکات وجود دارد که مورد توافق من نیز هست و در واقع بخشی از دیدگاه درستی را تشکیل می‌دهد که کومه‌له از سال‌ها پیش داشته و خود من در تدوین در ترویجشان سهم داشته و کوشیده‌ام.

اما توضیحی نیز در مورد تأخیر در انتشار این نظرات لازم است. یک چنین تأخیری به هیچ وجه ناشی از اعتقاد به محدود کردن این بحث، و به طور کلی بحث‌های سیاسی و نظری، به چهارچوب تشکیلات نیست. به ویژه که این بحث با سرنوشت یک جنبش اجتماعی و سیاسی سروکار دارد و محدود کردن آن به ابعاد درون تشکیلاتی بی‌معنی و حتی نقض غرض است. به علاوه خود من از کسانی بوده‌ام که با طرح صریح و علنی مباحث سیاسی و از جمله انتقادات و اختلافات

سیاسی در حزب کمونیست ایران موافقت کامل داشته، برای تبدیل آن به فرهنگ سیاسی غالب تلاش کرده و عملاً نیز شاید بیش از هر کسی در این راه قدم برداشته‌ام. علت تأخیر در جای دیگری است که ذیلاً توضیح می‌دهم.

با اینکه من از چندین سال پیش ضرورت بازبینی انتقادی دیدگاه‌ها، سیاست‌ها و روش‌های حزب کمونیست ایران را ضروری دانسته و این نظر را در فرصت‌های مختلف گفته و نوشته‌ام، اما در برنامه‌ای که برای کار خود در این رابطه در نظر گرفته بودم اولویت را به تدوین و انتشار بحث فعلی ندادم، گرچه تهیه و ارائه آن ساده‌تر از پاره‌ای موضوعات دیگر بود و کمتر کار می‌برد. من معتقد بودم که در این واریسی همه جانبه باید از مسائل عمومی تری آغاز کرد و همین کار را نیز کردم. بر این عقیده بودم که ما پیش از آن که سیاست‌هایمان در جنبش کردستان را مورد اصلاح قرار دهیم، و به طور کلی پیش از آن که با مسائل سیاسی و تاکتیکی دست و پنجه نرم کنیم، باید بدو دیدگاه‌های عمومی و نگرش خود را در قبال مسائل اساسی سوسیالیسم معاصر روشن کرده و به اصطلاح دیدگاه‌های اصولی و برنامه‌ای‌مان را سروسامانی داده باشیم و هویت و جایگاه نظری و سیاسی خود را مجدداً باز شناخته و تثبیت کرده باشیم. کار بر روی «بیانیه حزب کمونیست ایران»، که برای خود من پروسه‌ای طولانی و در عین حال ثمربخش بود، در همین راستا صورت گرفت. همین طور است سایر فعالیت‌های قلمی من در دوره گذشته که هر کدام به نوبه خود واریسی انتقادی دیدگاه‌ها و سیاست‌های گذشته ما را در زمینه‌های گوناگون مد نظر داشته است. بنابراین تأخیر در انتشار این بحث‌ها، در حالی که از مدت‌ها قبل به طور شفاهی و در نشست‌های حزبی مطرح شده بود، گذشته از هر دلیل فنی و شخصی دیگری، به این الویت‌گذاری بر می‌گردد. باری، اکنون دست به انتشار این بحث‌ها در «افق سوسیالیسم» می‌زنم و امیدوارم که این بار انتشار خارجی آن‌ها بتواند دیالوگ ثمربخشی را دامن بزند.

2- برای نمونه مراجعه کنید به «کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونومیسم و امپریالیستی»، اثر لنین، کلیات آثار به زبان انگلیسی، جلد 23

3- یکی دیگر از اسناد مقاله‌ای است به نام «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان» که در مرداد ماه 1360، یعنی نزدیک به نوزده سال (اکنون بیست و هفت سال) قبل، نوشته شده است. نویسنده این مقاله که در دومین شماره دوره اول نشریه «پیشرو»، ارگان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)، به چاپ رسیده عبدالله مهتدی است، اما مضمون مقاله، همان طور که در خود مقاله آمده است، نظر هیأت تحریریه آن موقع «پیشرو»، مرکب از شعیب زکریائی، ابراهیم عزیززاده و من، را منعکس می‌کند و در همان جا از طرف هیأت تحریریه پیشنهاد می‌شود که این مقاله مبنای قطعنامه‌ای برای تدوین سیاست ما در قبال جنبش کردستان، از جمله پاره‌ای از فرمول‌بندی‌های ناصحیح کنگره دوم کومه‌له، قرار گیرد و همین طور هم می‌شود یعنی در کنفرانس ششم کومه‌له، برگزار شده در شهریور ماه 1360، قطعنامه‌ای با الهام از این مباحث تهیه و تصویب می‌شود که در آن پاره‌ای از اشتباهات نظری کنگره دوم کومه‌له (فروردین مان 1360) نیز تصحیح می‌شود. به این ترتیب مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان» در واقع خود جمع-بندی نظرات رهبری وقت کومه‌له بوده و در عین حال مبنائی برای سیاست‌گذاری آن قرار می‌گیرد.

مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان»، اگر نه در همه عبارات آن اما در اساس دیدگاه‌های خود، و حتی در بسیاری از زمینه‌های مشخص، با آن چه امروز از آن دفاع می‌کنم خوانائی داشته و در یک راستا قرار دارد و من همین دیدگاه را خط صحیح و اصولی کومه‌له در قبال مسأله ملی در عرض بیست سال (اکنون سی سال) گذشته می‌دانم که

تنها از طرف من نیز ابراز نشده و نویسندگان و مروجان دیگری نیز داشته و خط رسمی و عمومی کومه‌له را تشکیل می‌داده است.

4- تنها پاسخی که تاکنون در جواب بحث‌های انتقادی خودم از رفیق ابراهیم علیزاده شنیده‌ام این است که من به واژه «صرفاً» توجه نکرده و لذا معنای بحث وی را تحریف کرده‌ام.

5- مطالب مورد نظر که در آن‌ها مواضع مورد بحث مجدداً از طرف آقای علیزاده تأیید شده عبارتند از:

الف- ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟ پاسخی به رفیق عبدالله مهتدی، خرداد ماه 1379» بخشی از این جزوه به حملات شخصی و نیش و کنایه به من اختصاص داده شده است. من در مقاله حاضر اشاره‌ای به آن‌ها نخواهم کرد و صرفاً به جنبه سیاسی و مضمونی بحث‌ها خواهم پرداخت.

ب- «رئوس سیاست و برنامه عمل ما در قبال مسأله کرد در کردستان ایران، اسناد و مصوبات کنگره نهم کومه‌له، مرداد ماه 1379، ص 38-41، از انتشارات سازمان کردستان حزب کمونیست ایران»

ج- ابراهیم علیزاده، «پاسخ به یک سؤال، نشریه جهان امروز، شماره ی 46، مهرماه 1379»

6- ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟»، ص 15

7- جزوه ی فوق و نیز «پاسخی به یک سؤال»، «جهان امروز» شماره 46، مهرماه 1379

8- از جمله در مقاله «کومه‌له و مسأله ملی در کردستان» نیز این موضوع مورد اشاره قرار گرفته است، به این صورت که پس از توضیح و دفاع از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت و به دنبال آن پس از ذکر موضع کومه‌له در دفاع از همزیستی دموکراتیک و برادرانه خلق‌ها در ایران، گفته می‌شود: «حال که ما از زندگی مشترک خلق کرد با خلق‌های دیگر ایران پشتیبانی می‌کنیم، باید برنامه‌ای هم برای حل مسأله ملی مطرح کنیم.» و به دنبال آن خودمختاری را به عنوان برنامه مشخص ما در آن مقطع مطرح می‌کند.

9- ابراهیم علیزاده، «استراتژی ما در کردستان، اختلاف بر سر چیست؟ پاسخی به رفیق عبدالله مهتدی» دی ماه 1374، انتشارات مرکزی کومه‌له

10- برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان، کومه‌له و مسأله ملی در کردستان، و غیره

11- از جمله در «اسناد و مصوبات کنگره نهم کومه‌له، مرداد ماه 1379- اوت 2000»، ضمن اشاره به موارد همکاری با حزب دموکرات کردستان ایران، این طور اظهار می‌دارد: «ارائه پلاتفرم‌ها و مطالبات مشترک در رابطه با دولت مرکزی جهت رفع ستم ملی از مردم کردستان.»

12- تغییر و تعویض مواضع و سیاست‌ها به خودی خود هیچ اشکالی ندارد، کما این که خود ما خواستار تغییر و تعویض «جهت‌گیری‌های سال اخیر» ابراهیم علیزاده هستیم و این را صراحتاً اعلام کرده و بر سر آن بحث و مجادله نظری راه انداخته‌ایم و مقاله حاضر در همین راستا قرار دارد. اشکال از آن جا آغاز می‌شود که ایشان سعی دارد و نمود کند که این مواضع و سیاست‌ها و کل نگرشی که بر آن‌ها ناظر است تغییری نکرده و آنچه وی در «سال‌های اخیر» اظهار می‌دارد، ادامه و تکمیل همان سیاست‌های قبلی است. ما بر عکس بر این باوریم که یک تفاوت و تمایز جدی و اساسی این دو نگرش و دو نوع خط مشی در قبال جنبش کردستان و مسأله ملی را از هم جدا می‌کند و «جهت‌گیری‌های سال‌های اخیر» ایشان را به معنای دست شستن از نگرش و مواضع و سیاست‌های اصولی کومه‌له و متأثر از خط کمونیسم کارگری می‌دانیم.